

## شرح مضمون باب فصل

شرح مضمون

## شرح مضمون باب فصل

شرح مضمون

فصل اندر تدبیر سر یعنی بیداری

۱۳

فصل در دوران

۱۴

فصل در نسیان

۱۵

فصل در منومات و مسهل

۱۶

فصل اندر امراض مبین

۱۷

فصل اندر امراض چشم

۱۸

فصل در شب کوری یعنی رتو ندی

۱۹

فصل در پریدن چشم

۲۰

فصل در رید

۲۱

باب در بیماری زبان و بن دندان قلع و اورام و در شسته

دخوشت زبان

۲۲

ترکیب سی

۲۳

باب در علاج بیماری گردن و گلو

۲۴

باب در امراض دهان و گوی و زبان و لب

۲۵

فصل اندر امراض گوش

۲۶

باب در ادویه قلبیه

۲۷

باب در امراض سینیه و شش

۲۸

فصل در بیماریهای شش چون سرفه و ضیق النفس

۲۹

فصل در مرزبات لبن

۳۰

فصل در شقعات لبن

۳۱

فصل در تدبیر پستان که خور و سخت و استاده ماند

۳۲

فصل در تدبیر آنکه اگر زنی کو یک پستان بود و یا هر دو پستان

بر نیارده باشد ازین قریه بر آید

باب اندر امراض مگر و طحال و پشت و جملع و دیگر امراض مادر

چون لقوه و فاج و جملع و جستران

۳۳

فصل در تسکین اوجاع

۳۴

فصل در بیماریهای طحال

۳۵

فصل در بیماریهای پشت و درد کمر

۳۶

باب در ذکر ادویه که امراض بادی را منفیست

۳۷

فصل در ادویه بول

۳۸

باب اندر ادویه شستیه و ادویه مقده و دیگر ادویه

۳۹

فصل در ادویه که اشتها آورد و قبض کشاید

۴۰

و ادویه که اشتها آورد و با جفیه زاید

۴۱

فصل در بکک

۴۲

فصل در گلو شکم و آروغ

۴۳

فصل در چرخش و اسهال و ایتار و سنگینی

۴۴

فصل در ادویه منفس

۴۵

فصل در بیان ادویه شسته

۴۶

فصل در ادویه مقیه

۴۷

فصل در ادویه که فی و غشایان باز دارد

۴۸

فصل در ادویه که کرم شکم بر آرد

۴۹

فصل در بیان جفیه

۵۰

باب در امراض مقده

۵۱

فصل در ادویه خروج المقده

۵۲

فصل در ادویه بواسیر

۵۳

باب در امراض گرده و شانه

۵۴

فصل در حرقت بول و سنگ گرده

۵۵

فصل در وادای شگی بول و سنگ مجرای بول

۵۶

فصل در ادویه تسکین بول

۵۷

فصل در ادویه که سستی مردان زنانش بکشد

۵۸

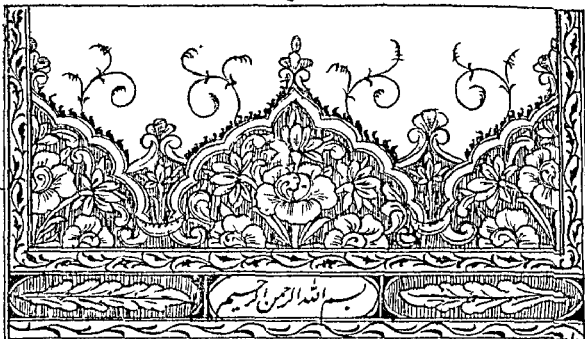
شرح مضمون باب و فصل

باب اندامراض که مخصوص نمیشد زمانه زهر یعنی از آن	۵۹
عاضن شود و جبران	۶۰
فصل در ذکر ادویه سیلان نمی و سوزاک و پیری و نیکبند	۶۱
سرعت انزال	۶۲
فصل در ادویه باهمیه	۶۳
فصل در ادویه پینطرات قضیب	۶۴
فصل در ادویه اساک	۶۵
فصل در ادویه استلذات جماع	۶۶
فصل در ادویه امراض خصیه	۶۷
باب اندامراض که مخصوص بزنا نیست	۶۸
فصل در ادویه که فرج تنگ کند و جبین آرد و نیکبند و جزآن	۶۹
فصل در تدبیر انزال و حوت و جزآن	۷۰
فصل در تسبیل و ولادت و جزآن	۷۱
باب اندامراض برقان و تب ربع و تب فرس و تب	۷۲
بنفیه و صفراوی و تب لخته	۷۳
باب اندام آلوده و اورام و ناسور	۷۴
فصل در ادویه نازو	۷۵
باب در جراحت و شروح	۷۶
باب اندام ادویه برص و بقی	۷۷
باب در کریون اعنی دانه	۷۸
باب در ادویه سته	۷۹
فصل اندام و ماسه	۸۰
باب در تشنق و خشونت جلد	۸۱
باب در بیماریهای ناخن	۸۲
باب در ادویه خاکش	۸۳

شرح مضمون باب و فصل

ادویه خضاب و علاج موی خوره و غمیره	۱۰۸
فصل در ادویه مجلیه بدن مطلقه و مضبته اشکور	۱۰۹
فصل در مراجع و هر چه مناسبت دارد بر زخم و غیره	۱۱۰
فصل در مراجع و هر چه بر زخم تعلقی داید	۱۱۳
فصل در ادویه مسرعه	۱۱۵
تدبیر استخوان شکسته	۱۱۶
ادویه ضرب و سقطه و عضو باد گرفته	۱۱۷
فصل در ادویه باد و سوزنگ	۱۱۸
فصل در تدبیر انزاله بومی حرق و تنویر جسد	۱۲۰
فصل در ادویه کلفت	۱۲۱
فصل در علاج سموم شرب و به دلزغ حیوانات زهر دانه	۱۲۲
فصل در سمنات	۱۲۳
فصل در فزولات	۱۲۵
فصل در تدبیر کشادن اسکان و آواز بسته	۱۲۶
فصل در رنگ ها	۱۲۷
باب فی انزاله الخط من الورد و غمیره	۱۲۸
طریق نقش بر سنگ کردن و جبران	۱۲۹
تدبیر صید کردن مرغان	۱۳۰



[illegible][illegible][illegible]







بدانکه تا مرقع درین سببی خورد و جمع خواهد شد با نند و برضیغ بالند خسته گذارشته ترکیب کشتن مس  
که سید همچو کاغذ خدایا باشد باز پوست درشت انکول و خشک سازند و ایضا تخم سبزل را و از زیرین بر آورند و از میان کاواک  
نماند و قدری از پوست خشک آورند و اندازند و بالای آن فلوس یا بارتق یا سی برکنند و بالای آن یک بگوت  
نیکو را اندازند و بهار را بگل مکت بچیند و با شش و خشک بزرگیت و هند تا همس نگفته خوب را بزرگ آورده و بکارند و در جاست  
هر مرض با نوبان او در میند و باید دانست که انکول درخت کفایت دارد و در دستم می باشد که می کاشتا انکول میست خاوار  
و قصه و چهرست و دیگر بخار و آن بکار نیاید و خستین باید که در اسرافات نمایند و صاف کردن سن مشهورست که است  
خست که س را مانند قطعه صاف کنند یعنی بگذارند و بر سبک کوبت در دوغ و قیل سر نمایند و از آنکه سن و و نیکو لزد اگر  
تو بری سم الفار و پاره انگلیه آئیند تا زود گذارنده شود فاعده طریق قائم کردن سیاب بگیرند و در مرقع سر بکوبند و  
سیاب بچینه وی و در دو راه هم سعی محل کنند و در بونته گلی اندازند و بعد و بگیرند و بونته آبی را در او از نمک سانبر بر سازند  
و در میان این نوع است آن بونته گلی که پیش سر پوش آینهی بالای این بونته است یعنی بنند و باید که شکم سر پوش هم از نمک  
سانبر بر باشد یعنی تو بالای این بونته گلی که بونته آینهی است بدمک باشد پس کشش یا س آتش دیک و بکشد  
و بکار بند طریق روغن کشیدن سر بکوبد از برگ و بچ گرفته در شیشه اندازند و آن شیشه را خوب مهر و لیب و بپزند و  
بطریق ذیل خبر روغن ایستند فاعده طریق سوختن قیل دندان و دندان قیل را سوئان زد و در او ده وی بپزند  
و در سببی گلی اندازند و سبب و در کل مکت گیرند که کت پس و در جوی سبب که یک گوناخند و در جوی آن نیز یک گز بود  
در یک یک دوشی بسوزند چنانچه مشهورست که کت پس گز و شکر است یکته که یک قطعه باشد و بسیار  
بر ترال طبعی که کت پس یک شته بر ترال از سر دیون کحل کنند و قطعه شکفت بالند و در آفتاب بپزند تا خشک شود پس  
بگیرند و بچینه کتات یعنی با گیان سیاه و سوزی انکی بر دارند و سیدی از وی و در سازند و زرد وی نهاده و از وی سر کن  
شکفت را مع ترال دین بچینه در اندازند و بچیزی بگردانند تا در زردی تمام لوده شود و بچینه دیگر آنرا خالی کرده  
سر پوش باند بر این چینه در پوشند و اگر بچینه دوی هم از کتات باشد زردی وی نیز درین مخلوط سازند و صفت آن  
بچینه با چرگفته بگل آئینه بچینه خشک کنند همچنان که لیب کنند پس سه عدد و چاک دوشی آورده و خوب بکشد  
و بر قطعه های چاک دوشی کجا ساخته و بچینه از وی نهاده و آتش دهند و پس از چهار گز می بران آورند و باز یک شانه  
برال در آب میون ساینده بر شکفت طلا سازند و سوزند که آتش دهند و همچنان کنند تا دوزده و ماشه بر ترال دوازده  
پیش خرج شود پس بعد از یک بر دین استعمال بر ترال شکفت را در بچینه بطریق سهو و پشتمی بپزند تا یکصد و چهار بچینه

[illegible]

41





و قدری از آن بختی که کنگار با چارپای کهرل کند پس بصفاح تنگ که از سرب ساخته باشند طلا ناسه  
 سر دو جانب و آن صفاح یعنی ترازو افتد و نماد و کاشنه کلی مدارند و کاشنه دیگر بران پوشیده و آنرا گل حکمت  
 دیگر بریند و خشک کنند و لکه پت دهند چون سر و شود بر آرد و صفاح بستانند و بر و فکستر باز و شیر و کنگار  
 تا چارپای کهرل کرد و به باشند بر این صفاح طلا کرد و در کاشنه نماده بطریق مذکور کجاست و دهند همین طور کنند  
 ماده پت تمام شود یعنی هر بار بر آورده و بر بار چاک کستر باز و پنجک سابق که شش ماده نماید و در شش ماده داد و لکه پت  
 است که یک چوب مقدار طلا در عضا و عضا زمین بجا و نه و کجاست است که گزند اگر چتر سازند یکی ده پت خواهد  
 یعنی یک لکه پت و نه کجاست و در لکه پت صفاح سالم میباشند و از آن بعد یکا پت پس هر چه ریزه شود و آنرا پسند  
 بر صفاح نهاده آتش میداده باشند و دیگر بپخته و در کاشنه ماب یکد لکه پت شیر خست بر و قوله سیاه ادرین توت  
 نهند و بران شیر فرو رانند از نند و در زیر آن توت چرخ چاک چاک شیلد و از سرب زنده بار و عن کجند و دپایس باید که کوندر  
 سیه باید آهمن باشد و چرخ خنن باشد که آتش تمام در زیر توت بود و فصل در چرخ شیلد و در چرخ شیلد و در چرخ شیلد  
 بد افر فاده طریقی طلق یعنی ابرک یکد ام سیارند و همناب کنند یعنی ابرک را در خلیقه ناث انداخته الله تعالی  
 که مثل آب دهن شود و یکد ام سیه و یکد ام شوره فلکی دروی آینه زد و هم عمل کنند و اگر حاجت آید چند قطره آب  
 نیز اندازند پس این جمله را چهار حصه کنند و یکد از چهار حصه دپایس شستی و بر واحد از زمین کاواک سازند و مقدار سب  
 و آن چهار حصه دو و از دین چهار حصه دپایس بدانند و بر سرب چاک چاک و یکد صاف کرد و بر نهند و چوب سر کوش پس بقدر  
 یکد است عفا و دور از چرخ کنند و در آن چرخ چاک چاک شستی سر کرد که در آید بر نهند و در و سلطان یا یکد ام آن چهار حصه  
 چاک چاک را که دو و در دست دارند و آتش دهند تا چارپای کهرل سر و شود و بران آرد و یکد ام قند و شوره و دیگر  
 باین ابرک ختم ساخته بطریق مذکور آتش چند عجمان سه چار بار آتش دهند و بر بایقند و شوره و یکد ام سینه بعد  
 ابرک که سپید شده باشد بگیرند و بجا بر نهند و در آن برای بر مرض در هر چه مناسب است بپزند فایده  
 طریقی کجی کردن سیاه بک سر و در آن ظرف آینه ناسته روز کهرل کنند نقطه بی آتش چیزی دیگر فایده  
 ترکیب نوره که موسی را تیر شد و توت آب ناسیده چهار دام نیکل ساد و یکد ام هر یک را با بسایند و چوب سر  
 و نظری چون اندازند و آب سیر روی ریزند تا جوش زند و چون میل سیر روی نماید و هنوز بایک سر و نشسته باشد بکسر  
 بود که نیکل در وی آینه و بچوب حل نمایند و یکد ام شش بر نهند و بجا و از آن شش بکسر که موسی از جایی بخشینه و  
 فی القور بشویند با آب گرم و بالای وی روغن کجند و بجا که در آن واخیم دام کیو کجی و سته ماشه کاغذ خشیه

و قدری از آن بختی که کنگار با چارپای کهرل کند پس بصفاح تنگ که از سرب ساخته باشند طلا ناسه  
 سر دو جانب و آن صفاح یعنی ترازو افتد و نماد و کاشنه کلی مدارند و کاشنه دیگر بران پوشیده و آنرا گل حکمت  
 دیگر بریند و خشک کنند و لکه پت دهند چون سر و شود بر آرد و صفاح بستانند و بر و فکستر باز و شیر و کنگار  
 تا چارپای کهرل کرد و به باشند بر این صفاح طلا کرد و در کاشنه نماده بطریق مذکور کجاست و دهند همین طور کنند  
 ماده پت تمام شود یعنی هر بار بر آورده و بر بار چاک کستر باز و پنجک سابق که شش ماده نماید و در شش ماده داد و لکه پت  
 است که یک چوب مقدار طلا در عضا و عضا زمین بجا و نه و کجاست است که گزند اگر چتر سازند یکی ده پت خواهد  
 یعنی یک لکه پت و نه کجاست و در لکه پت صفاح سالم میباشند و از آن بعد یکا پت پس هر چه ریزه شود و آنرا پسند  
 بر صفاح نهاده آتش میداده باشند و دیگر بپخته و در کاشنه ماب یکد لکه پت شیر خست بر و قوله سیاه ادرین توت  
 نهند و بران شیر فرو رانند از نند و در زیر آن توت چرخ چاک چاک شیلد و از سرب زنده بار و عن کجند و دپایس باید که کوندر  
 سیه باید آهمن باشد و چرخ خنن باشد که آتش تمام در زیر توت بود و فصل در چرخ شیلد و در چرخ شیلد و در چرخ شیلد  
 بد افر فاده طریقی طلق یعنی ابرک یکد ام سیارند و همناب کنند یعنی ابرک را در خلیقه ناث انداخته الله تعالی  
 که مثل آب دهن شود و یکد ام سیه و یکد ام شوره فلکی دروی آینه زد و هم عمل کنند و اگر حاجت آید چند قطره آب  
 نیز اندازند پس این جمله را چهار حصه کنند و یکد از چهار حصه دپایس شستی و بر واحد از زمین کاواک سازند و مقدار سب  
 و آن چهار حصه دو و از دین چهار حصه دپایس بدانند و بر سرب چاک چاک و یکد صاف کرد و بر نهند و چوب سر کوش پس بقدر  
 یکد است عفا و دور از چرخ کنند و در آن چرخ چاک چاک شستی سر کرد که در آید بر نهند و در و سلطان یا یکد ام آن چهار حصه  
 چاک چاک را که دو و در دست دارند و آتش دهند تا چارپای کهرل سر و شود و بران آرد و یکد ام قند و شوره و دیگر  
 باین ابرک ختم ساخته بطریق مذکور آتش چند عجمان سه چار بار آتش دهند و بر بایقند و شوره و یکد ام سینه بعد  
 ابرک که سپید شده باشد بگیرند و بجا بر نهند و در آن برای بر مرض در هر چه مناسب است بپزند فایده  
 طریقی کجی کردن سیاه بک سر و در آن ظرف آینه ناسته روز کهرل کنند نقطه بی آتش چیزی دیگر فایده  
 ترکیب نوره که موسی را تیر شد و توت آب ناسیده چهار دام نیکل ساد و یکد ام هر یک را با بسایند و چوب سر  
 و نظری چون اندازند و آب سیر روی ریزند تا جوش زند و چون میل سیر روی نماید و هنوز بایک سر و نشسته باشد بکسر  
 بود که نیکل در وی آینه و بچوب حل نمایند و یکد ام شش بر نهند و بجا و از آن شش بکسر که موسی از جایی بخشینه و  
 فی القور بشویند با آب گرم و بالای وی روغن کجند و بجا که در آن واخیم دام کیو کجی و سته ماشه کاغذ خشیه

[illegible]

خاکستر قندی در چوب آهنی انداخته قندی تل غلبه یار غن مخ و اندکی نوشاد از نازده و بر آتش نهند زنده شود + طر  
 ساختن بوته ها + قهقهه چندی + سار و گل کلال نیمه کاره گل یکدام نکشت و دوام نمک سانه بر یک  
 نیمه دوام نمک کنه یا بار چنگنه مقدری سترگین گاه و اندکی کوبه یونانی گل کلال نکشت نمک سانه بر یک  
 سترگویی موی بز برگ قبول پنبه کنه یا بار چنگنه پوست شالی خام پوست شالی بریان بوته جهوسان گل  
 کلال گل شالی کهری بان چار بانی کنه مقراض زده نکشت موی بز تپه کنه طریق گذشتن افیون +  
 سیار و جابیل یک حصه کونیل دخت ارز و دهم بر و در اساید و جناسا زده بقدر روانه که افیون بخورد و همان  
 وقت یک جبهه بخورد و باشد طریق دیگر در گذشتن افیون + پنج کسر سفید بطریق صندل ساید سه درم یک  
 اس که در هشت درم سینه و مفتی و دوازده درم یک کسر است و چهار درم عسل جمل دشت و درم کوفته بویه  
 بقدر یک درم خب بندند و اگر کسی یک درم افیون بخورد و باشد سه درم ازین بخورد و طریق صاف کردن ایون که  
 و درون کم مسرت و بی برل میشود و سیار و افیون اول کند و بآب گرم حل شود یک سیر شگانه چهار تا شش  
 را گرم کرده افیون در آن حل کنند بعد از آن بار چاهان نمائند و قوام کنند چون یکد قوام سرد و غن گاه و یار غن  
 یا و آثار گرم نموده و اصل قوام نموده حل کنند تا بهر غن جذب شود بعد از معطران یکد قوام و عود قاری و دو درم  
 ساید و اصل ساخته خوب بریزند و مقدار سنج حبه یا سه بار و اگر گسای عود غریب آتیب آتیب و بستر و بستر  
 افیون را بآب او که بچسند و هر قدر که افیون باشد باید که صد قریبه آتیب او را ب او که بچسند و دره و دوازده درم  
 تمام میشود پس در صحن ساخته و در ظرف گلی شش پوشده و در زرشنبه زیر زمین فن کنند و در نیشب آئیده بر آرد و  
 بکار بر نفع بلا مسرت کند طریق سپید ساختن یک کسری یا و اصل سپیدی کرد و یک سیر از در ظرف  
 مشک شل خربال باشد از نازده زیر او که برت بخورایند که برایش یک چهار آن پنجاب رسد و بستر یک سیر از نازده  
 تا به نازده و چهار برسد که یک شل شک سپید میشود و قوع دیگر سار و رنگ سبز بوزن و ستر است لوبان و سیار  
 ساج سپید یک شل صندل سپید ساید و دوازده مجموع باهم کوفته بویه یا نیشب سپید بنیاید مدبر سیار و سیار  
 اندک اندک از نازده ستر و بستر ریج زایده سازند چنانچه در دهمای میدا ز روی جادوت بقدر سیار و بستر  
 چون ستاد و شرف مسرت کنند و قوت بخشد و سیار درین باب آنست که اگر دلاست ستر بانی بکشند و از اعادت  
 و بعد از آنکه از دویاتی آن کم نکنند چنانکه عادت بر آن سیده باشد که در عاقلان آن شروع قوام کردن و  
 استعمال آن مطبل عمر و فعل جمیع امراض بارده و موی است و مباحش آنرا تا دل طعام چسب سبب لازم

یک از نازده و چهار برسد که یک شل شک سپید میشود و قوع دیگر سار و رنگ سبز بوزن و ستر است لوبان و سیار  
 تا به نازده و چهار برسد که یک شل شک سپید میشود و قوع دیگر سار و رنگ سبز بوزن و ستر است لوبان و سیار  
 ساج سپید یک شل صندل سپید ساید و دوازده مجموع باهم کوفته بویه یا نیشب سپید بنیاید مدبر سیار و سیار  
 اندک اندک از نازده ستر و بستر ریج زایده سازند چنانچه در دهمای میدا ز روی جادوت بقدر سیار و بستر  
 چون ستاد و شرف مسرت کنند و قوت بخشد و سیار درین باب آنست که اگر دلاست ستر بانی بکشند و از اعادت  
 و بعد از آنکه از دویاتی آن کم نکنند چنانکه عادت بر آن سیده باشد که در عاقلان آن شروع قوام کردن و  
 استعمال آن مطبل عمر و فعل جمیع امراض بارده و موی است و مباحش آنرا تا دل طعام چسب سبب لازم





کبریا مانند دماغ خالی شده بقوت الهی خود در فصل و بر یکدیگر تسبیح و او در سر که از اسفند گویند برگ نرم از کوه  
 رنگ استیمه برساند و رضا سازد و دیگر نقل و دیگر در شیر و عسل و دیگر نیم است و آب جوات و دیگر نمید  
 و دیگر مرغ دروغی بپزند و سائید و جاتر قروح سه و دانه و در شود و دیگر برای سفید جرب است غبیل و  
 خا و صرد از سنگ و از زرد پوست انار و زرد و آب از هر یک سه درم کوفته بخیمه موش سفید یکدام را چهار دام  
 سر و دهن گل چهار دام هر یک گداخته در جله یا کجا نمود و مرغ سبزه سازد و جال دهن گرد و دیگر بپزند و تخم خوار و دیگر در شام  
 کنور و از انباشت کاف و پرا زنده روی نمیدارند چنانچه بر آب سبب شود پس باز کنور را در دهن کز پس کشاخ کنور  
 که ترک کرده تاب و در چینه و در وضع تر و از تر تاسه در زرد و جوشانید و تمام بخوار را برگردانید و آب یک است بدان  
 را با جوات یکده استیمه برساند و سه چهار گری در از پس باب گرم شود و در زردی و دوبار شام نماید که اکثر  
 در دوسه در تمام سر را از قروح و آبله یک میازد فاکده پوست انار که شش زرد شک مر و از سنگ زرد و  
 بلبله سوخته جله را با یک ساخته بر قروح پاشند و دیگر سسم آب سوخته با روغن تخم استیمه بمالند و دیگر در  
 کتی بار و روغن شمش که درین روغن با چار اند که ده باشند بر سر آن قروح و او را مرغ سفید سر که هیچ دارد و بر شود  
 ازین برگرد و دیگر کلا پلاس پا زده و زیر و سید مرسته در روغن سوزند و سنگ بسایند تا مرغ شود و بکار  
 در قروح سر جرب است و دیگر در دل بینی را بنی نیم بران کنند و با یک بسایند و بر روغن تخم استیمه بپاشند  
 زردی و دوسه بار بر قروح سر آن جرب است فصل در مرغ و ام الصبب آن که از مرغ است گیسند  
 دل گوس و از آن هفت قطعه کنند و در قطعه برد که شنبه بریان کرده بخورند تا مافت کیشنبه همچنان کنند مرغ کنند  
 و در شود و گوشت جوانی میشود است مانند موش از آن موش غایت کلان میباشد و بر بدن دی موی بسیار  
 میباشد و در سوراخ و در راه چو موش گوشت دارد و دیگر گوشت گلهی نیز مرغ است بریان کرده و در بند سر  
 مرغ کنند و در شود و دیگر پلاس پا زده اندکی در آب بسایند و در بنی بچکاند مصرع و جال آید و دیگر جلد و اگر  
 زنی گویند نیم گداخته با دانه کسب سن و سال در شیر و در بند کوه مصرع را و صاحب اختیار از آن سبب  
 و گویند که مفضل چهارده شب از دام الصبب دشت و دیگر از آن خالی از آن حالت نبود و بن دو صحت نیست  
 و دیگر هر و مرغان در آتش مرغ کنند و امین حاجتین دافع دهند جرب است و بر ازین ملاجی نیست و دیگر  
 گوش خر و دیگر شنبه بر بدن و بخون وی پاچه الود و در دانه و عسل حاجت قدری از آن در آب بشویند و در مطلق نظر  
 ازین دانه اگر تازه و آن اتفاق افتد بر جرب است و خون گوش خر گوش نیز همین عمل کند و دیگر گوشت بن جوس

که بمندی نیو که گویند بریان کرده بخورند. و دیگر دو قطعه بند که در باها میاشند بگرد و در خون عمل کنند و سورت کنند و پیر  
 برین صبر و دو کند چنان که در دو این خواب سید عطسه خوابد و در کم از منی خواب افتاد و همان ساعت بخوابد  
 و یکم روز کشیده و یکم مرده را سخته باشند نان در آن آتش نرزد و چون بخفته شود گرفته برگردد و عقب برسد پس  
 نان را لاند که یک صبر بخوراند و چند روز صبر شود و دیگر که صبح اطفال و غیر اطفال ادرسه در نفع تمام نشد  
 بگیرند استخوان سر که می خوردند نباشد و در آن چندان بسایند که بچوب سر شود پس در دم آنان همان سر نهند تا سرد و ز  
 اغلب نیست که باز خوردند اگر ایام نهند با برهت مگر سخته بگیرند با اندکی آب بسایند و چربی چکانند که کولان  
 باز نشود و دیگر عرق ناگوش قبل مست در نیکو بگرد و لگا دارند و غن ملو صبح باب بکنند و دوسه قطره در منی بچکانند  
 مبر صبر شود و در دیگر ناسا و آرد و جو بسکه که انگوری شسته نمیکند و شام سازند و صبح نمیکند اطباء بگردان  
 جنت سلطان محمد پاشم که صبر پیدا کرده بود ساخته اند صفت پوست هیل کابی مرید بهنجیل سبک خود خادان  
 هر یک سته شقال اسطوخودوس تپک شقال هیله سیاه که هر یک شیش شقال دارچینی چار شقال و ن نیم گرم  
 پنج شقال اصل سجد همچون سازند بعد از آن در یک بار بر ندر ششتری یک شقال فلفل در سکنه بل کشند  
 ست بگیرند زنده آمدن و همچنین اگر که چوب شتار ست باشند و کوفته بخیه مقدار صبر حبه نهند و سکت  
 سیموش را سده و در نهند با شیر که اگر که سائیده و اگر از غایت حیوشی فرو بردن نتواند آرد آب سائیده بشیر و آرد  
 و برین نماند و کام خلق سالند که بهوش آید پس بخورند فصل اندر تیر سهر منی بدار می مفرط افیون خنجر  
 که سینه منی موته بخوراند خواب آرد و بونیدن افیون نیز سفید است و خوردن با دوسه سبیل متعل و خوردن شش  
 سود دارد و در ضمن با دم فرو رفتن که در منی چکانیدن و کسر مالیدن با نفع است و آب پیاز سفید آرد و در  
 یکی که کرده بخورند خواب آرد و آبهای مذکوره اگر حار باشد نتوان آرد و هر دو آب تا دو کلو گرم توان آرد و در  
 مقدار سه شته و آب بکنند چهار باس و آن آب بنوشند و نقل آردا کوفته بر تارک گذارند خواب آرد و حلیه کو  
 هر که خواب نیاید با یک گسی چراغ رو کشن کرده در بازار رود و بطریق جستن خری گم شده بخورد و هر که کسی سرب  
 که چوبی که بگوید خواب را بچوب نیم چس چراغ راهمان زمان بکشد و در شته سخته آید با وزن الله مفرض خواب نشد  
 فصل در درمان سسر حنبل سید بگللاب سائیده و شقال تا سته روز بنوشند و دست و پای آب با  
 پنج سید آخیر سازند و چوب است فصل در شیان مصطکی و شته بمشته بخورند خط نیز آید و یکم  
 سعد بهنجیل هر یک دو درم کوفته بخیه با موندان پیرون کرده بشیرند و هر روز دو درم بخورند و دیگر که

در نیکو بگرد و لگا دارند و غن ملو صبح باب بکنند و دوسه قطره در منی بچکانند  
 مبر صبر شود و در دیگر ناسا و آرد و جو بسکه که انگوری شسته نمیکند و شام سازند و صبح نمیکند  
 اطباء بگردان جنت سلطان محمد پاشم که صبر پیدا کرده بود ساخته اند صفت پوست هیل کابی مرید بهنجیل سبک خود خادان  
 هر یک سته شقال اسطوخودوس تپک شقال هیله سیاه که هر یک شیش شقال دارچینی چار شقال و ن نیم گرم  
 پنج شقال اصل سجد همچون سازند بعد از آن در یک بار بر ندر ششتری یک شقال فلفل در سکنه بل کشند  
 ست بگیرند زنده آمدن و همچنین اگر که چوب شتار ست باشند و کوفته بخیه مقدار صبر حبه نهند و سکت  
 سیموش را سده و در نهند با شیر که اگر که سائیده و اگر از غایت حیوشی فرو بردن نتواند آرد آب سائیده بشیر و آرد  
 و برین نماند و کام خلق سالند که بهوش آید پس بخورند فصل اندر تیر سهر منی بدار می مفرط افیون خنجر  
 که سینه منی موته بخوراند خواب آرد و بونیدن افیون نیز سفید است و خوردن با دوسه سبیل متعل و خوردن شش  
 سود دارد و در ضمن با دم فرو رفتن که در منی چکانیدن و کسر مالیدن با نفع است و آب پیاز سفید آرد و در  
 یکی که کرده بخورند خواب آرد و آبهای مذکوره اگر حار باشد نتوان آرد و هر دو آب تا دو کلو گرم توان آرد و در  
 مقدار سه شته و آب بکنند چهار باس و آن آب بنوشند و نقل آردا کوفته بر تارک گذارند خواب آرد و حلیه کو  
 هر که خواب نیاید با یک گسی چراغ رو کشن کرده در بازار رود و بطریق جستن خری گم شده بخورد و هر که کسی سرب  
 که چوبی که بگوید خواب را بچوب نیم چس چراغ راهمان زمان بکشد و در شته سخته آید با وزن الله مفرض خواب نشد  
 فصل در درمان سسر حنبل سید بگللاب سائیده و شقال تا سته روز بنوشند و دست و پای آب با  
 پنج سید آخیر سازند و چوب است فصل در شیان مصطکی و شته بمشته بخورند خط نیز آید و یکم  
 سعد بهنجیل هر یک دو درم کوفته بخیه با موندان پیرون کرده بشیرند و هر روز دو درم بخورند و دیگر که

[illegible]

مؤمنان و از سر و نگرده سعدیان که جگر را برآورند و شقال بخورده باشند بعد از دو سه راجعت هکلت غذا و بر سینه  
بر چینه بویاد و گیرد و این بخون را امام شافعی رح مدد است و شستند و دیگر حال ایشان تری و زمین و کما اگر  
تیم و دم با در هر روز بخورند جهت نمایان آفات مفیدست و بجمع علی بارده دمانی را نافع است و دیگر اگر  
کله دم را بر این سر و دستا دل نمایند نمایان آورد و زمین را تیر کنند و دیگر اگر دو دم بر بخیل هر روز تناول نمایند  
خفیه نیز در فصل در سنوات و سهرات تخم کاه و بزر اینچ انیون افلاک کله که در کوفه بخیل و بخیل و شالی  
بریشانی طلاء کنند خواب خوش آورد فلفل گرد و در وقت خواب با لعاب دهن چوب سوده و روغن کشند و بعدا  
خواب نیاید و دیگر فلفل گرد و نمک سنگ زرد و چوب هر سه را بر آب کوفته بخورند و روز شنبه بخورند خواب  
دفع شود فصل اندام ارض بینی او و پیر عاف سرگین خریفه نرد و نظره بیدار منی بچاند خون  
باز آید و دیگر سرش را بگردانند و بدو پا در طویل طلائنا ندین کی از سرتی تا تارک کشند و دوی از  
یک بنا گوش تا بنا گوش دوی تا بنی بر ستر دم و داغ محیط شود و دیگر با خون باز آید و شک شود نشسته  
روغن زرد خانه که از کاه بود و روغن بچاند خون از سعادت خون خاطر جمع شود و با رجات آب ترک کنند  
و فردا در غار ز سر و دیگر گمانی خورد آب بسیار و در تارک نما و سازند و دیگر آروش آب تاب و خمر را  
بر تارک کنند فائده هر که خون از منی بر آید و تب بود و باشد نمیده و بیکند زیرا که عس خون سببی که  
از بجزان باشد ممنوع است مگر چون غرق شود و دوش غشی بود آید و دیگر شامه که کام سیاه و دانه بریان  
نوشاد بر هر یک و شقال از بخیل شته شقال همه را کوفته بخورند جهت بقدر حاجت بسر کالگری است و شراج کرده  
و در بار چینه بویاد نزل و کام دفع شود فصل اندام ارض چشم جدا که چشم افضل ترین اعضاست  
هر مرضی که روی افتد علاج وی را دو باید کرد و گفته هر سال چشم را در دوا نباید که اخت و چون چشم را در  
تا تنقیه کرد و شود چشم را بچ و دوا نباید کرد تا بجا که این مقدمه در کتب مستطاوله مضبوط است و در طب الاکبر  
که تالیف فقیرست بتفصیل این مقدمه را بیان کرده ام اما در اینجا دواهی چند را می گفت بصارت و در د  
باجن و مانند آن گفته ای که حقیقه سر و سیاه یک توله لبری نیم توله قرفل شانزده عدد و آلاچی  
خورد شانزده عدد و از آلاچی دانه بستانند و حله را در گلاب که ل کنند پس جب گشته باران بخورند و دانه حاجت  
در چشم کشند و اگر اراض چشم مفیدست چنانچه فاشش دو یکد و مانند آن و واسعی که با قوه را قوت دهد  
و اگر اراض چشم را مفیدست بکبر لکه سنگ سفید و بار یک بسیار و در دوجوب مقدار یک را نرود و

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى بن جعفر عليه السلام















او دیگر برگ انجیر و نیم عدد دمنی نیم دایم رخ انبری نیم دایم عسل را با آب بسایند و غرغره کنند و دیگر زنبیله چوب کبیر خنبد  
مع برگ شمشاد و غرغره نمایند و دیگر لوده گیر و میج هر یک چهار ماشه بیشکری ساه ماشه نیله متوتنه دو ماشه  
بباریک ساخته بزبان مالند صبح و شام کم کم اتی بهر دو بار زانهاست کنند اما بار که بعد از زانو مالیدن از نو تو که گاه  
مشیر کشند و بنوشند اگر حاجت باشد و الا فلا و دیگر لیون را دو قاشق کنند و تخم ازوی بیرون زنند و گوگل گاه  
هند دانه بی درین بریشانی میمالند باریک ساخته و لیون کنند و در باغرا کنند و چون گرم شود و آرد پاکد و کوب  
بر مفاصل بدن مالند و دیگر که سرخی و بشور زباز سواد و رسوت بک لیون نایند و بزبان مالند و دیگر متلاع  
و دانه منی بوشش دانه زباز ترفع تمام دانه بجز بست دانه الایچی بهو پهل یعنی فرغ کنند کشند خشک خمیره  
پیشکری سوخته جلایا بار کوفته بخیمه در دانه پاشند و دیگر که اما نس سخت زبان را سو دوار و طلبه سی درم کب  
سندی میت درم انجیر خشک سی عدد و نیمه اگر کوبند و در یک و نیم من آب بریزند یا نیمه بایند با لایند و غرغره کنند  
و دیگر هسته است و سرخ زباز سواد و دمنی و شخصی را که از غایت استرخاش تقطیل استخوان باشد تافع گز و دانه چنی حباب  
سنبلی الطیب از هر یک سه درم ساخته چندی ناخواه زانو و طول تخم کرفس تخم سیبست مصططه سیبست  
و غرغره و قیون از هر یک یکدرم مر و اید که با هر یک و در درم کوفته بخیمه حب سازند شربت یکدرم باب گرم  
یا شرباب کمن و دانه قی و قذاع و چشمتش با نازا میربست حضرت حضرت علی در آب یا گلاب سائیده و دقت  
سرم که در سخته طلا کنند و اگر درین خشک شود و در دیکر در ضمن گل نیم گرم کرده مضغه نمایند که ساق میشوید  
و دانه ای که در زانو ابلاد و درد زینر و در کند نمک سنگ کوت هر یک یکدرم سوخته و دینان بریان کرده  
زیر کسبید بریان ساخته گیس کشته سپید مرصططه از هر یک نیم دایم کوفته بخیمه سنون سازند و دانه  
که در دانه را پاک دانه و سستی تخم شباجو پهل خود و خار دار نمک سیند و باریک ساخته سنون سازند و دیگر  
که سینبیل یعنی موجرس یکدرم مرصططه و در عدد و در دانه و در سرخ باریک ساخته و در دانه سیبند اقل مدت بخوابد  
ست اگر هر روز بخار بر دانه بخت خوب و دانه ای که گرم دانه خرد و آرد و تخم باز بر آتش بسوزند و دود  
آنها بتوسطانی آهسته آهسته بکشند تمام گرم خرد افتد و دیگر سپاری چهالیه کشته سیند نمک لاجوری هر یک  
نیم دایم مصططه یکدرم مرصططه باریک و دانه نمک سپاری را در ظرف گل بسوزند بر آتش و نیمه دایم باریک  
ساخته سنون سازند و دیگر که ناز و پیشکری هر یک یکدرم کشته سپید نیله متوتنه نیم دایم نیله متوتنه بزبان مالند  
و نیمه باریک ساخته سنون سازند و آب زرد تر نزنند و دیگر سنونی که خوره را بهر ازین ایلیت برگ ساق

کتابخانه عمومی و موزه ملی ایران  
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۸

[illegible]

۱۲۶





پیشگی بریان و نمک بر دوار بار یک کوفته بر دغان بالنده و دیگر که در دزدان فی الفو ساکن سازد و باز یک گیسیند  
و نمک سازد و دوار بار یک پوئی خرد و بندند و در دزدان گیسیند و دغانی که در آنند و نمک که در دزدان و  
حکایت آنرا سود دهد و نیز نمک را با چوب کل کشته خورده که بطلدند و در پوست از هر یک یک قوطه نیلونه بر بریان خیم قوطه  
بلکه سری که کم جلد بار یک بسایند و دیگر خسته زرد آلوده نمک بر دوار بار یک بکوبند و لبر که در دزدان و بر دزدان باشند  
یا در ضرر بینی دزدان رمل گدازند و در دزدان ساکن شود و سر که نمک در دهن گرفتن همین عمل از دغا سبب درد  
حرارت باشد دغا برودت این مفیدست و دیگر گالاکوره سائیده بر دزدان بالنده و در خوش را سود دهد و دیگر  
در ساعت در دزدان بنفشه گیسیند و در حبه بر حبه بر دوار بار یک پوئی خرد و دغانی که در آنند و نمک که در دزدان  
و نمک بر دزدان موج نهند و دوا می که در دزدان و کرم دغان را نفع دارد و بر دغانی که در آنند و لبر بار یک  
باز یک بکوبند و پنج شش پوئی بندند و دوار بار یک بکوبند و در دزدان و در دزدان گدازند و چون سرد شود  
و دیگر گدازند تا کرم در دغان پوئی رفته جمع میشود و در دوار بار یک بکوبند و دیگر مسی سپید الانجی خرد و زنجبیل لعنت بر یک  
نیلونه بر یک کینه که مصطکه رومی کباب جینی پیشگی بر یک رمل قوطه یعنی سه سه داشته و طایفه خرد و در دغان  
یک و نیم قوطه اول طایفه توده را در دغان بریان کنند و بعد از آنکه دغان بختیخته بر دغان بالنده و در دزدان و دغان را نفع  
دارد و دغا چون دغان را با صلاح کرد و با آنکه مسی دوا می که یک است و اکثر زمان بر دزدان میالند و در یک است و بعضی  
کبود است و بعضی سپید است لیکن در دغان سفید مطلوب است و دیگر که در دزدان آرد و سازد و دغان را نفع کند و گوشت  
زائل شده را بر دغان نیلونه توده که در هر یک یک کلاه نمک لاهوری و در دغان کینه سپید یک گرم و نیزه بر بریان یک گرم و نیزه  
بر بریان و در دغان زنجبیل نیم گرم و نیم گرم مصطکه کسین کپور کجری بحر و جینی کباب جینی از هر یک نیم گرم و در دغان  
کوفته بنفشه بار یک بسایند مصطکه که در دغان و لبر بار یک بسایند و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد  
مثل مسی و صبح و شام استعمال کنند و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد  
و دیگر که در دزدان قوی فی الفو ساکن کنند و در دغان عرق کنند که در دغان و در دغان و در دغان و در دغان  
و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد  
زمان ناما در کسین و دغان سیف قاطع است و ظاهر که آنجا سبب درد دزدان و دغان و دغان و دغان و دغان و دغان و دغان  
فرو می آید و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد  
نفع دهد که دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد و دغان را نفع دارد

[illegible]



در صبح قدری از آن برین زمان نالند و بعد و گهتری و دهن بشویند

## باب در علاج بیماری گرون و گلو

خنازیر کاس غدوی است که در گلوئی افتد علاج وی از کتب مند اوله بایدست و این و او برای خنازیر  
سفید است بگیند ممتدی و آن در مندی شهروست موازنه دوام در آب تر نمایند و صبح بمانند و صفت  
کنند و نیز شند تا ماه با اگر مرض کوی بود یکدام تنیدام بر بنده بحسب قیاس و دیگر گرون دست و دست  
در کوی تلخ و فلفل و کالی زیری بر چهار سادی بسایند آب و برغذ و بای گلو که آنرا خنازیر گرونه طلائه است  
و وانی که گلوئی افتاد را که بتازنی تیره الصوت گویند و دو بر می با قند سیاه نیز خنازیر میخ شیرین را بخورد  
میزند و دست خشن کشید و بخورد و از زانی و دفاش آب گرم بر آن نوشند و بخوابند و آب سرد بپزند و بخورد  
بچنان کنند بکشاید و وانی که استخوانها کج کلن مانده باشد و متواند که فروزد و دیگر رم سپندان را با آب گرم بمس  
و وانی که در فم و استیصال ناله خنازیر بحسب است تخم مرس کوفته بختیک حصه در دوجه شد آینه زرد و دیگر  
آب بر سیده اندازند و بر کوش بران بناده و بار و داش فلهی آن سحکا سازند و در آفتاب درازند تا و سفید پس بر آن  
بکشایند و بر زرد کیو که از آن بخورند و از بادی و ترشی و امثال آن بر سر بزنند نبات الهی و دیگر بکفته دفع نماید  
و هر خنازیری و انبایست بدو و گنده می باشد لیکن ففع او زیاده بر آیدست و وانی که تحلیل خنازیر کند و بحسب  
و صبح علی با فاعله صاحب کج با و آور و صبر عربی و محض لباسه جاورس هر یک در می زهره و فصد جبری کافور هر یک  
و املی و غیره غفران نصف درم کشد و درم یکدیند و بر سر زرد و یک دانگ از دسوط کنند آب بنید دانه و سدر  
چنین کنند و خیزد و زرد کنند و باز دسوط کنند و خیزد و زرد کرد و بگند بختیک چند بار که کند تحلیل خنازیر کند و وانی که  
لبست گلوئی که سبب خور و نالند و افتاده باشد سفیدست چیزی سوخته که بر فستق جاع نموده میشود و آنرا نهند  
و دیگر گنده و باری گل جاع با پان چیده و بخورند و فی می آرد و گلو میکشاید و اگر زانی خور و ن قرب باشد سفید و زرد  
بر و ن سفید آرد

## باب در امراض دهان و گلوئی و زبان و لب

فصل در بیماریهای دهان و وانی گندی دهن را سفید حاق یعنی ترک کوفته بختیک بر زبان مالند  
و دیگر که جراحت دهن و زبان و لب و دیگر زرد و زرد کنند و فروج و بخور را فستق سازند و خیزد و بگند کشته یا چرب

خنازیر کاس غدوی است که در گلوئی افتد علاج وی از کتب مند اوله بایدست و این و او برای خنازیر  
سفید است بگیند ممتدی و آن در مندی شهروست موازنه دوام در آب تر نمایند و صبح بمانند و صفت  
کنند و نیز شند تا ماه با اگر مرض کوی بود یکدام تنیدام بر بنده بحسب قیاس و دیگر گرون دست و دست  
در کوی تلخ و فلفل و کالی زیری بر چهار سادی بسایند آب و برغذ و بای گلو که آنرا خنازیر گرونه طلائه است  
و وانی که گلوئی افتاد را که بتازنی تیره الصوت گویند و دو بر می با قند سیاه نیز خنازیر میخ شیرین را بخورد  
میزند و دست خشن کشید و بخورد و از زانی و دفاش آب گرم بر آن نوشند و بخوابند و آب سرد بپزند و بخورد  
بچنان کنند بکشاید و وانی که استخوانها کج کلن مانده باشد و متواند که فروزد و دیگر رم سپندان را با آب گرم بمس  
و وانی که در فم و استیصال ناله خنازیر بحسب است تخم مرس کوفته بختیک حصه در دوجه شد آینه زرد و دیگر  
آب بر سیده اندازند و بر کوش بران بناده و بار و داش فلهی آن سحکا سازند و در آفتاب درازند تا و سفید پس بر آن  
بکشایند و بر زرد کیو که از آن بخورند و از بادی و ترشی و امثال آن بر سر بزنند نبات الهی و دیگر بکفته دفع نماید  
و هر خنازیری و انبایست بدو و گنده می باشد لیکن ففع او زیاده بر آیدست و وانی که تحلیل خنازیر کند و بحسب  
و صبح علی با فاعله صاحب کج با و آور و صبر عربی و محض لباسه جاورس هر یک در می زهره و فصد جبری کافور هر یک  
و املی و غیره غفران نصف درم کشد و درم یکدیند و بر سر زرد و یک دانگ از دسوط کنند آب بنید دانه و سدر  
چنین کنند و خیزد و زرد کنند و باز دسوط کنند و خیزد و زرد کرد و بگند بختیک چند بار که کند تحلیل خنازیر کند و وانی که  
لبست گلوئی که سبب خور و نالند و افتاده باشد سفیدست چیزی سوخته که بر فستق جاع نموده میشود و آنرا نهند  
و دیگر گنده و باری گل جاع با پان چیده و بخورند و فی می آرد و گلو میکشاید و اگر زانی خور و ن قرب باشد سفید و زرد  
بر و ن سفید آرد



باب در اوویہ قلبیہ

بدانکه دل تریس الاعضاست در ماه ووی هیچ وجه تمل بود نیست و تاوکار امراض وی و در کتب طب بیشتر جایان یافته  
دوای جدید و بی نظیر گفته میشود و وافی چنانکه دل که از گرمی باشد و در کینه آلوده و نهان بقدر حاجت در کینه  
آب تر نماید و تمام شب در سو با درازد و صبح سالانید و بپاش شیرین ساخته بنوشند و واهی که امراض دل را  
که از سردی باشد بفاقت مفیدست بکرم بول کوفته بخینه موازنه باشد بشد چوب بسته بخورند و دیگر که بول شتر  
دل و در کینه گلاب و دوایم نبات بکرم هر دو را در ظرف نقره انداخته با قش آشست بنهند تا نصف بسوزد و پس  
فرو آرد و سرد کرده بنوشند و دیگر که تپاک دل که سببست با و با لینویا و همه امراض دل و با دی را مفیدست و  
حرب چندین نعل بری روزی خطائی دارد بکند که بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند بکند  
اصل بنیاد الامحی جز که کولوی که کولوی که کولوی که کولوی که کولوی که کولوی که کولوی که کولوی که کولوی که کولوی که  
تغیر ج مغز انداس منقح جز مجید باز چکر بهاسد و بنیه چاره پاره بکرم بول نریه که سپید بپیل مویه  
تا لیست تر نیک تر بالا که سارینی مغز چوب که کرم شکر پنج باری کند چوانه حلا سبوی کوفته بخینه و شیره فانیانه  
و شیره ترنج سه سه بیت بدهند و اگر ترنج نباشد و شیره که لیون و لوزن همه صری آینه غر و در قدی شکر و طبخ  
مجموع باشد بپوشند و از دوسه ماشه شروع نمایند ناده ماشه بیفزایند هر روز نیم ماشه زیاد سازند و از جغرات  
در وزن تخم و ساک و بادی بریزند و بکرم بول دل را حرب است که گوشت زرافه بخورند

باب در امراض سنیه و شش فصل در بیماریهای شش

چونکہ سرفہرینق انفس اودو پسرده گیکینده عارف و خافضل دوست اناراجود برک انسه رح گمانے  
پست مغیلمان سنجار رسیدنک سنگ نمک ساتر ازهریک گمانک افیون دوماشته جبراکوفته بنجینه درشیره  
اودرک حب سازنده مقدار خود در دهن ازند و آب می خورند سرده که از رطوبت و بر قوت بود و در شود و در  
جو کبار یک نیم گمانک میخ شش گمانک انار و ازند دوازده گمانک قند سیاه که به ثبت چهار گمانک

[illegible]

بمزه ایساند و علوه سازند و یکی صبح و یکی شام در میان نهاده آب فروزند و اگر سحای انار دانه پوست انار را بایساند  
و از ان دانه نبات سفید است و دیگر بیه دفعه سه روز هر گونه که باشد بگیرند که اگر استنگه کوفته بخینه مقدار فلفل حبس  
و در دین دبارند سرفه نیاید و دیگر از اجزاء امراض شش که مغنیت است که با طفل شیر افند نفیض همین از آنرا دو گویند  
علاجش سسل و اوست و این چنان و مفید جمع عربی یک توله صبر سقراطی نیم توله مورد نیم توله بر سر را کو بسند  
و آب که سیکند را بل نمایند و پسینه خاد سازند و دیگر راجی سرفه برگ که مچ نمک یا سینه سادی کوفته بخینه شست  
مرج گولی چند و یکی بخورند سرفه سرد و مرطوب و ضیق نیز و طحال و گوله را مغنیت و دیگر گل که گد و بر سینه باشد  
یک حصه مچ هاجره خوب سازند و دیگر گل که در سینه نیم انار اوجا بن کباب و قند سیاه و کباب و سدر را با سس  
آهینه و کوفته بخینه ششک سازند در سایه و یک تلف شمار بخورند و از ترشی و بادی سر نیزند ضیق و سرفه و باو گویند  
جمیع امراض شکم پسینه در در کنند و نبات مغنیت و نوار ایسار دانه و دیگر برگ نودخت که که کو یک بود و برگ  
قبول مع صابون و می بخورند و در سستان و زوال یک برگ روزی یک و نیم برگ روز سوم و دو برگ روز چهارم  
دو نیم روز پنجم و یک برگ روز ششم و یک برگ روز هفتم و یک برگ روز هشتم و یک برگ روز نهم و یک برگ روز دهم  
و شیرین کوششی که پسینه بیکرد و دیگر که در سراسر دانه را و دانه چینی صبر سقراطی مساکه سر سه سادی کوفته بخینه بشیر  
کسوفی مقدار تخم و گولها بنده و یکی صبح و یکی شام بدین غذا گوشت کبوتر و مانند آن خرد و بجای دیونر چینه  
ریونر چنانی که ازین در مجرب است و دیگر تخم جرد و بر طعم نهاده و بجای تبا گوشت درختی آب و دیگر بنک مول بهاری  
منقی ملشی مرا اگر جمه سادی کوفته بخینه در ششک نیزند و از دواشته تا چهار مائه بهر ضیق نفیض و سرفه در کنند و دیگر  
السی یعنی شکر گمان با یک ساخته و در دو چند عمل یا در دو شربت سمری آئینزد و بسینه یا در دوام السی است  
تیسری کوفته خوب آساند و در بطبخ وی نبات آهینه بنوشند و دیگر صدف را بسوزند و بشیره ادرک کهر کنند و مقدار تخم  
حب بند بخورند و دیگر درخت پیا یا بنه خار دار با برگ و ج یا بند و در سایه ششک سازند و کوفته بخینه بازند و در  
یک کف بخورند ضیق و سرفه یعنی در ششک و دیگر بگیرند بر م راکس را در سایه ششک سازند و بایساند و بدارند و در  
مقدار نیم مائه یکم زیاد و بحسب آدمی در قند بپزند بلغم قطع شده خواهد پاکد و ضیق و سرفه یعنی را مغنیت و در ششک  
خیان باید داد که قند سیاه اندکی بگیرند و رنگ سازند و دوا می نکرند و روی نهاده آنرا در کنند و حب سازند و فرو برند  
و دیگر زهره که و تنها فرو برند و غذا کباب گوشت گاو سازند در یک روز ضیق در ششک و دیگر الیود مرچ  
هر دو سادی بستاند کوفته بخینه بشیره ادرک موازنه فلفل حب سازند و بر صابون یکی از آن بخورند ضیق و در ششک

و میگردد نیده تهنوت یک باشد و قدس سیاه آینه زرد و سیاه زرد و اگر حاجت افتد قدری آب نیز مالای دی شود  
 تا مهفت روزن این دوا همک را باید خورد تا سه روز گریه و بغیرای می آید و وقتی دو سال و دهر بار که زده شود و پس  
 کسی که این دوا را بخورد باید که معالجت را بطول و می صابر باشد و چون اضطرار و بی اسهال بسیار مضطر سازد  
 از میان کجی سوگم و برنج بار و روغن بسیار تناول کند بعد از سه روز هیچ اضطراب نمی آید و ضیق نیست بلکه در شود  
 و دیگر از کثافتی بزرگ خبر نبرد و همان یک شیخ را قطعه قطعه کرده در یک آب جوشانند تا که تمام آب سوخته شود  
 و مقدار یک قهوه خوری سیاه مالایند و بنشیند و بنشیند و بنشیند و دیگر روغن میگرداند  
 و بنشیند سیاه سادی گرفته بر آتش گرم کند با جوش زرد پس بپسیند مالند سینه را نرم کند و اخلاط لطیف را  
 نرم ساخته سینه سازد تا سیر فراز سهولت بر آید و دیگر خاکستر استخوان کبوتر صحرایی مقدار دو حبه با بایان بخورد  
 غشیق دوز شود و دیگر نمک و حجت چره اندک اندک بپسیند سینه را از بلغم پاک سازد و ضیق و سرفه دور شود  
 و طریق استخوان کتار یعنی نمک این درختان در صدف گرفته شده و خاکستر از قوم بهتر از این است و باشد که کتار  
 چره و خاکستر از قوم با هم بار کرده و هندوانکی و دیگر که سرفه کنند را در کنند و بلغا از سینه بر سیل می نمایند که در  
 مجرب است بار کثافتی بزرگ زرد و از رو قطعه قطعه کند و آن قطعات را با نمک آلوده بخورد و دیگر که سینه در بدن  
 گیرد سرفه پاک شود و دیگر که سینه در بدن گیرد و سینه در بدن گیرد و سینه در بدن گیرد و سینه در بدن گیرد  
 گفته را در کنند و دیگر که سینه در بدن گیرد و سینه در بدن گیرد و سینه در بدن گیرد و سینه در بدن گیرد  
 اجوان فرشت کنند و باز مالای او کونوار فرشت نمایند و بروی اجوان ترانید و همان تمام کونوار در دیک نمیند  
 اجوان و درین آنرا سر کشش نهاده با روغن مالک حکمت حکم سازند و زیر آتش ملاک کنند تا بهشت پس بعد  
 و چرخ گذارند که سرفه شود پس دیک را بکشند و از این کونوار اجوان گیرند و در سینه خشک گردانند و بکاشد از این  
 اجوان بخورد اخلاط غلیظه سینه بیرون آید و سینه را در آید و سینه را در آید و سینه را در آید و سینه را در آید  
 قدس سیاه و سینه را در آید و سینه را در آید و سینه را در آید و سینه را در آید و سینه را در آید  
 خواهند داد و با چرخ میش ازین که در سینه خالفت بود و فرخوردند تمام مرض زیاده شود و غلبه تمام نماید و بعد  
 روز و دهم این دوا را شربت تا بهشت روزن اندک نمک خشک می نمک غذا فرمایند و از جمیع میسرند  
 ضرر نیست و دیگر که سرفه در کتب پوست انار سه حصه و زنجبیل و حصه نمک سنگ یک حصه کوفته بخیته بدارند و  
 اندک اندک در حق گذارند و دیگر که سرفه را سودا و پوست انار بسوزند و در دهن نشاند و ولید و نمک و سیل

و اگر حاجت افتد قدری آب نیز مالای دی شود  
 تا مهفت روزن این دوا همک را باید خورد تا سه روز گریه و بغیرای می آید  
 کسی که این دوا را بخورد باید که معالجت را بطول و می صابر باشد  
 از میان کجی سوگم و برنج بار و روغن بسیار تناول کند  
 و دیگر از کثافتی بزرگ خبر نبرد و همان یک شیخ را قطعه قطعه کرده  
 و مقدار یک قهوه خوری سیاه مالایند و بنشیند و بنشیند و بنشیند  
 و بنشیند سیاه سادی گرفته بر آتش گرم کند با جوش زرد پس بپسیند  
 نرم ساخته سینه سازد تا سیر فراز سهولت بر آید و دیگر خاکستر استخوان  
 غشیق دوز شود و دیگر نمک و حجت چره اندک اندک بپسیند سینه را از بلغم پاک  
 و طریق استخوان کتار یعنی نمک این درختان در صدف گرفته شده و خاکستر از قوم  
 چره و خاکستر از قوم با هم بار کرده و هندوانکی و دیگر که سرفه کنند را در کنند  
 مجرب است بار کثافتی بزرگ زرد و از رو قطعه قطعه کند و آن قطعات را با نمک آلوده  
 گیرد سرفه پاک شود و دیگر که سینه در بدن گیرد و سینه در بدن گیرد و سینه در بدن گیرد  
 گفته را در کنند و دیگر که سینه در بدن گیرد و سینه در بدن گیرد و سینه در بدن گیرد  
 اجوان فرشت کنند و باز مالای او کونوار فرشت نمایند و بروی اجوان ترانید و همان تمام  
 اجوان و درین آنرا سر کشش نهاده با روغن مالک حکمت حکم سازند و زیر آتش ملاک کنند  
 و چرخ گذارند که سرفه شود پس دیک را بکشند و از این کونوار اجوان گیرند و در سینه خشک  
 اجوان بخورد اخلاط غلیظه سینه بیرون آید و سینه را در آید و سینه را در آید و سینه را در آید  
 قدس سیاه و سینه را در آید و سینه را در آید و سینه را در آید و سینه را در آید  
 خواهند داد و با چرخ میش ازین که در سینه خالفت بود و فرخوردند تمام مرض زیاده  
 روز و دهم این دوا را شربت تا بهشت روزن اندک نمک خشک می نمک غذا فرمایند و از جمیع  
 ضرر نیست و دیگر که سرفه در کتب پوست انار سه حصه و زنجبیل و حصه نمک سنگ یک حصه  
 اندک اندک در حق گذارند و دیگر که سرفه را سودا و پوست انار بسوزند و در دهن نشاند و ولید و نمک و سیل

در من و اشتن آب از درون غنچه است و دیگر که غلیظ نفس را مجرب است غایه عکایت که از آب تباری از الحاکم است گویند  
بگیرند و سینه و غیره و آب که سازند از آن با قند سیاه حب سازند و در پهنند تا بخور را مگر بسیار دارد و دیگر سرفه و نفی نفس  
کینه را که بهیچ دو این شود و در کینه بخور نیز است درونی و دخت انگول خردل یعنی ربانی که بخور نبشی مثل سیرابی نفس بکشد  
کینه میرکیت تمام که بخور دارد و دست کوفته بخیه گوینی سازد و یک از آن بر پهنند تا بخور نبشی بسیار زیاده و در آخر سینه  
چیزی از بزمی و از هر شکل نفس بیست و سه برون آید و ماده عرض همین است تا یک پاس فی خنوا ترمی که باید و هست  
ساده تمام و در می باید و بند شود و باز بلع خوب میشود و باز روز چهارم ضعف و حرارت و درد شکم مفروق و عطش  
ظاهر میشود و در پنج غنچه یکدیگر که قریب به هلاکت بسیار اند اگر سلاک نیست باز به صحت است و اگر در مرد و یا در یک غنچه  
بخور و بان بخور و کفی نمک و بر وزن باشد قناعت کند و باز از غنچه بخور که نمک و بی روغن خورده هر چه در دانه  
بخور و دیگر اسپنج یک کف دست صبح و یک کف دست شام باب و در کماله صانع کینه نسبت سال  
دو میشود و در یک غنچه غنچه ظاهر میشود و پس روز بزرگ میشود و مرض نامزد بسیار ماه با کل و در شود و باز جسطا  
تا یک سال و سال پدیدند و دیگر که سرفه را مجرب است مچ سبزی بخور بیان پوست در کرده هر سه برابر که کوفته بخیه  
در شیره او که حب بندند و بعد راجعت پدیدند و دیگر که نفیس نفس اسود دارد و سگه بر بیان یک توله بار یک غنچه  
دچار شود که غنچه در وقت غنچه دونه گشت یکسند در دونه روز تحفیف تمام دهد و دیگر شاخ گوزن غنچه  
پدیدند و مقدار یکا که کوفته بخیه باشد حب ساخته بخور و در دوم و داشته همین سان بر روز یکا شبنم پدیدند  
تا یک توله رسد و اگر درین آتش از زیاده کردن شاخ حرارت شود همان قدر که فاسیت کند و حرارت نیز را پسندند  
و دیگر گبر که دوی خورق که شبر باشد مغز آن بر وزن که در دانه او که کرده و اجاب و بجای و نمک سیاه و نمک سنگ  
بر چهار برابر بخورفته در آن که در دانه از نیم مغز کاه و دوشده و سر او پخته شده و در باجک و شتی بسوزند تا خاکستر شود  
جد را بنفشه که دوی دانه ها که سخته است در آن دیک چکی یعنی آنچه در سر دانه گشت آید بخورند و دیگر شیر زقوم  
نیم در آن که در دانه قرص ساخته بر بیان که چون خواهند پدیدند سه روز پیش غذا نرم دهند و روز چهارم نصف از آن  
دو اگر در جوان بر قوت باشد بخورند و چون شش و دخت شکم آید جرات و خشک دهند تا بسیار نیاید و اگر اس غذا  
نیز آید و شکم می آید دیگر خوراند جرات و خشک و دانه نصف باقی بدهند و بعد سه روز سرور با کوه تر خوردند  
با خشک و پنج شش روز دیگر غذا نرم دهند و در آتش می خورند و دو لبد آن تا جدر و از آبدی بر سر نیز درست  
در ماده بخور و از بسیار رخته باشد بنشینند چند کس از مرض مزمن جوش پدیدند اند لئون الله تعالی



و دیگر که سر فرغین را که سبب نزل باشد با واسطه طوبی نفع تمام ادا اگر ما کجسار بود و تحقیق کرده شود و ازین بنا  
نایداد و که بعضی نکره باعث آفات دیگرست نیز البیاض ایمن یعنی اوجین خراسانی که سپید باشد و چندانی که بطلان  
بر دانه سائیده جها سازند مقدار و کس اینی با جره و بقدر زرد یعنی جوار و یکن حب بدهند و قش خواب و اگر کوفه  
زیاده کند بحسب قوت مرض و طبیعت آن و دیگر که فنیق در سرفه کهنه را سود و در سرفه از قزاقین معصومی شش غفل  
بمگر و غفل دیو و اگر کرم منسول زنجبیل حله را بر این کوفه نیمه سفوف سازند و دیگر دم مارا اصل بدهند و دیگر که سرفه  
سر داسود دارد و در قش شک سباده که بدهندی با دالون گویند از هر یک یک توله گرفته اند و نفت بر یک بریان کرده  
حله کوفه نیمه پنج اصفیت حصد سازند و یک حبه صبیخ بخورند باب و دیگر که سرفه خشک و تیره اند از این صبیخ سرفه عام  
میکردنی نزله و بر تیره زرد که قی و ضعف می کرد و باعث مالکی طفلان نبرگان نشود و از آنفع کند اصل الکس  
دو شقال پستان سی دانه گوگن یکدم ز ناشسته و در دم زنجبیل یکدم فانیه سنجری ده درم برشته و در این کوفه  
او یک نیم سیرک شب تر کنند و صبح بخورند چون یکدم یا دانه زرد بجهت کرده در میان او سدی و ناشسته اند  
مثل سیرک و نیز چون نیمه شود و فرو آرد و در زنجبیل یکدم سائیده آینه زرد و اگر دم صبیخ قوه بدینند در رسته و درم برشته  
که سرفه باشد دفع شود و اگر مرضی کوک باشد حب آن او در مقدار یکبار برده و دیگر که فنیق در سرفه زنجبیل  
و ماده کثیر از سینه بر آرد و بر سرفه مشکری و بلل هر یک یک توله بگیرند و پشکری را بر سرفه گرم نهند تا جوش زرد  
و بلل سیمین ثابت و پشکری مقلی گذارند تا این خمر پزیده شود پس چون پشکری از جوش باز آید فرو آرد و  
بار یک بسایند هر دو را صفت یا نه پزیده بندند زیاده حسب حاجت و شخصی که ای از آن بخورند کف بسیار شیرین می آرد  
و سر ترشید بر آنفع سید و در ضیق قوی را فرو نشاند لیکن چون اطباء در خرا نیدن پشکری اجابت کند داده اند قی  
ست که تا زرد وای و دیگر که کشاید این و اودان نشاید پس بسبب احتیاط عجب است که عند غلبه طوبی ضرر رحم ندهد  
زیرا که وی خشک و رسته خشک ممکن است که بقدر تیره آید و در غلظتی مع ذلک احتراز اولی فصل در قوت  
لبن شک زرد و سپید و لالان زرد گ غفل دراز هر یک یکدم کوفه نیمه و یک کانه و روغ کاه و شیرین  
سائیده یا شکا کفیه بخورد شیر بنفراید و دیگر زرد سپید لوده برنج ساشی بر نایک و درم آس کرده و بر شیر کاه  
چیز در ساخته بخورد شیر بنفراید و دیگر گلوی در شیر کاه و بچشاند و روغن ستورا نیمه شود و هر چه فریاد می  
شیرین بنفراید فصل در نقصات لبن اگر گوگرد آرد و قلا بک و روغن آبشند و بر پستان طلا کنند  
و اگر سخت محروم باشد بالعباس پنول طلا نمایند یا پیچیده به باغیس و اندکی زیر و نیزند و بخورند

[illegible][illegible][illegible]





و شش تا آب انداخته ظرف آنرا انداخته چری که زرا و سر گریش شک بسیار انداخته باشند بارند و بالای او بنشیند  
 و سر گریش در کوزه در بچینند و تا در هفته ببارند بعد سر گریش که بالای ظرف است بروان آورند و تا در هفته مقدار یک  
 پانصد و هشتاد و هشت در همان چتر نهاده و تا در هفتی سپر نالیده دفع شود و کرم انداخته  
 و آبن کنند باید و دیگر ناخته و نیم سر پوست لیل کلان نیم سر چریک آبن یعنی گیت سه با دو و هلبه و آبن را  
 اندکی بکوبند و در ظرفی چرب کنند که آب آن بتواند تراوید و بارند و دوازده و آتا را کشین بران اندازند  
 و بر سر او سر بوش نهاده و محکم بندند و در چتر بر سر گریش بپاشند که بالا ذکر یافت سفید شود و در هفت و سر و آن  
 و صاف نماید و شیشین بنهند و صبح و شام مقدار یک دایم یکم فزا بنوشند تا بلی الیه دفع شود و چون آن  
 اعلام و دیگر ناخته و یعنی اجابین یک سر و یک با دو و هلبه و چرخ خاسانی نیم با و عاقر قرحا و دوام و محکم  
 نیم دایم یکم سخت باشد و جوتوب سازند و از مجموع عرق کشند چنانچه عرق با دیان آن می کشند و صبح و شام و دوام  
 بنوشند تا کرم زاید و کجس بر و ایام با دو و سپر و دفع شک و سین و دله اراض شک را در سر و انداخته و زنگی  
 شک را کم کند و دیگر مویک یا نوری است مشهور بر شاخ و زراف و در کلانی و رنگ او اشقری باشد یعنی سرخ مایل بر زرد  
 گوشت او با صمغ بخیه خورند در دفع متعی سپر که آب می گویند دفع تمام دارد و بسیار است و دیگر اشخار یعنی سخی  
 مقدار کشش باشد اگر آدم کلان باشد و دو سه ماشه اگر خرد باشد بگیرد و باریک ساخته یا قند یا قند بسیار بنهند  
 آن خرد و خورد و این یک خوراک است همین سان سبب دیگر و زنجیر و از زنجیری و بادی پسینند تا بلی دفع شود  
 و دیگر بول آبی سر جبهه نماز نشینان مجرب است و دیگر تابی که هیچ و از زنجیر باشد بر و و چروخی بهمان  
 بخورند و بشرطیکه موافقت داشته باشد ببلادر و دیگر که سختی سپر زرا که تمام شک را گرفته باشد نیز سود دارد  
 مجرب است بر کیم دست راست از فیکه باریک کاغذ داغ کنند و تا می آنرا سرخ شدن بپزند که دفع نجیب دارد  
 که رنگ اگر سختی در بملوی است باشد و آن بر بنهیم دست چپ و بپزند و کیم رگی است در میان خنصر و بجز دست  
 و دیگر که دفع و سختی سپر زراف تمام دارد و روشا در رسا که شوره قنچی مج حله دوزن برابر سایه بدارند پس  
 بر صمغ قطع از صبر ترینی کنوار بگیرند و بقدر یک گشت مغز آنان بگیرند و درین اووی سخته بگردانند تا او و بپا  
 بران آویزند بعد در بعضی آنرا می کشند و در دو دم و در قطعه طوط بد و او و ز سوم سه قطعه مس بر سه قطعه سنفنا  
 و تا هفت روز در روز سه قطعه می خورند باشد مجرب است و دیگر اجابین بقدر برداشت بلعیت صبح و شام  
 می خورند باشد و دیگر بگیرد چتره نسوت تربله ببلالوه مجرب را بر او بخند حله یک سنگ و بهر ابار یک از

و شش تا آب انداخته ظرف آنرا انداخته چری که زرا و سر گریش شک بسیار انداخته باشند بارند و بالای او بنشیند  
 و سر گریش در کوزه در بچینند و تا در هفته ببارند بعد سر گریش که بالای ظرف است بروان آورند و تا در هفته مقدار یک  
 پانصد و هشتاد و هشت در همان چتر نهاده و تا در هفتی سپر نالیده دفع شود و کرم انداخته  
 و آبن کنند باید و دیگر ناخته و نیم سر پوست لیل کلان نیم سر چریک آبن یعنی گیت سه با دو و هلبه و آبن را  
 اندکی بکوبند و در ظرفی چرب کنند که آب آن بتواند تراوید و بارند و دوازده و آتا را کشین بران اندازند  
 و بر سر او سر بوش نهاده و محکم بندند و در چتر بر سر گریش بپاشند که بالا ذکر یافت سفید شود و در هفت و سر و آن  
 و صاف نماید و شیشین بنهند و صبح و شام مقدار یک دایم یکم فزا بنوشند تا بلی الیه دفع شود و چون آن  
 اعلام و دیگر ناخته و یعنی اجابین یک سر و یک با دو و هلبه و چرخ خاسانی نیم با و عاقر قرحا و دوام و محکم  
 نیم دایم یکم سخت باشد و جوتوب سازند و از مجموع عرق کشند چنانچه عرق با دیان آن می کشند و صبح و شام و دوام  
 بنوشند تا کرم زاید و کجس بر و ایام با دو و سپر و دفع شک و سین و دله اراض شک را در سر و انداخته و زنگی  
 شک را کم کند و دیگر مویک یا نوری است مشهور بر شاخ و زراف و در کلانی و رنگ او اشقری باشد یعنی سرخ مایل بر زرد  
 گوشت او با صمغ بخیه خورند در دفع متعی سپر که آب می گویند دفع تمام دارد و بسیار است و دیگر اشخار یعنی سخی  
 مقدار کشش باشد اگر آدم کلان باشد و دو سه ماشه اگر خرد باشد بگیرد و باریک ساخته یا قند یا قند بسیار بنهند  
 آن خرد و خورد و این یک خوراک است همین سان سبب دیگر و زنجیر و از زنجیری و بادی پسینند تا بلی دفع شود  
 و دیگر بول آبی سر جبهه نماز نشینان مجرب است و دیگر تابی که هیچ و از زنجیر باشد بر و و چروخی بهمان  
 بخورند و بشرطیکه موافقت داشته باشد ببلادر و دیگر که سختی سپر زرا که تمام شک را گرفته باشد نیز سود دارد  
 مجرب است بر کیم دست راست از فیکه باریک کاغذ داغ کنند و تا می آنرا سرخ شدن بپزند که دفع نجیب دارد  
 که رنگ اگر سختی در بملوی است باشد و آن بر بنهیم دست چپ و بپزند و کیم رگی است در میان خنصر و بجز دست  
 و دیگر که دفع و سختی سپر زراف تمام دارد و روشا در رسا که شوره قنچی مج حله دوزن برابر سایه بدارند پس  
 بر صمغ قطع از صبر ترینی کنوار بگیرند و بقدر یک گشت مغز آنان بگیرند و درین اووی سخته بگردانند تا او و بپا  
 بران آویزند بعد در بعضی آنرا می کشند و در دو دم و در قطعه طوط بد و او و ز سوم سه قطعه مس بر سه قطعه سنفنا  
 و تا هفت روز در روز سه قطعه می خورند باشد مجرب است و دیگر اجابین بقدر برداشت بلعیت صبح و شام  
 می خورند باشد و دیگر بگیرد چتره نسوت تربله ببلالوه مجرب را بر او بخند حله یک سنگ و بهر ابار یک از

و شش تا آب انداخته ظرف آنرا انداخته چری که زرا و سر گریش شک بسیار انداخته باشند بارند و بالای او بنشیند  
 و سر گریش در کوزه در بچینند و تا در هفته ببارند بعد سر گریش که بالای ظرف است بروان آورند و تا در هفته مقدار یک  
 پانصد و هشتاد و هشت در همان چتر نهاده و تا در هفتی سپر نالیده دفع شود و کرم انداخته  
 و آبن کنند باید و دیگر ناخته و نیم سر پوست لیل کلان نیم سر چریک آبن یعنی گیت سه با دو و هلبه و آبن را  
 اندکی بکوبند و در ظرفی چرب کنند که آب آن بتواند تراوید و بارند و دوازده و آتا را کشین بران اندازند  
 و بر سر او سر بوش نهاده و محکم بندند و در چتر بر سر گریش بپاشند که بالا ذکر یافت سفید شود و در هفت و سر و آن  
 و صاف نماید و شیشین بنهند و صبح و شام مقدار یک دایم یکم فزا بنوشند تا بلی الیه دفع شود و چون آن  
 اعلام و دیگر ناخته و یعنی اجابین یک سر و یک با دو و هلبه و چرخ خاسانی نیم با و عاقر قرحا و دوام و محکم  
 نیم دایم یکم سخت باشد و جوتوب سازند و از مجموع عرق کشند چنانچه عرق با دیان آن می کشند و صبح و شام و دوام  
 بنوشند تا کرم زاید و کجس بر و ایام با دو و سپر و دفع شک و سین و دله اراض شک را در سر و انداخته و زنگی  
 شک را کم کند و دیگر مویک یا نوری است مشهور بر شاخ و زراف و در کلانی و رنگ او اشقری باشد یعنی سرخ مایل بر زرد  
 گوشت او با صمغ بخیه خورند در دفع متعی سپر که آب می گویند دفع تمام دارد و بسیار است و دیگر اشخار یعنی سخی  
 مقدار کشش باشد اگر آدم کلان باشد و دو سه ماشه اگر خرد باشد بگیرد و باریک ساخته یا قند یا قند بسیار بنهند  
 آن خرد و خورد و این یک خوراک است همین سان سبب دیگر و زنجیر و از زنجیری و بادی پسینند تا بلی دفع شود  
 و دیگر بول آبی سر جبهه نماز نشینان مجرب است و دیگر تابی که هیچ و از زنجیر باشد بر و و چروخی بهمان  
 بخورند و بشرطیکه موافقت داشته باشد ببلادر و دیگر که سختی سپر زرا که تمام شک را گرفته باشد نیز سود دارد  
 مجرب است بر کیم دست راست از فیکه باریک کاغذ داغ کنند و تا می آنرا سرخ شدن بپزند که دفع نجیب دارد  
 که رنگ اگر سختی در بملوی است باشد و آن بر بنهیم دست چپ و بپزند و کیم رگی است در میان خنصر و بجز دست  
 و دیگر که دفع و سختی سپر زراف تمام دارد و روشا در رسا که شوره قنچی مج حله دوزن برابر سایه بدارند پس  
 بر صمغ قطع از صبر ترینی کنوار بگیرند و بقدر یک گشت مغز آنان بگیرند و درین اووی سخته بگردانند تا او و بپا  
 بران آویزند بعد در بعضی آنرا می کشند و در دو دم و در قطعه طوط بد و او و ز سوم سه قطعه مس بر سه قطعه سنفنا  
 و تا هفت روز در روز سه قطعه می خورند باشد مجرب است و دیگر اجابین بقدر برداشت بلعیت صبح و شام  
 می خورند باشد و دیگر بگیرد چتره نسوت تربله ببلالوه مجرب را بر او بخند حله یک سنگ و بهر ابار یک از







[illegible][illegible]



و یہ مقدار شربت دودم ۱۲ بقائی

مفضل که در تریپله تجاج این سونت نمک سوخته نمک مسادی کوخته بخینه سفون سازند و دیگر میل دراز میل  
به نین زیره سیاه نمک سینه و نمک سیاه پوست ایتج تا لیسینه گیسر هر یک دو درم تجاج دانه الاچی خورد و هر یک  
سه درم نمک در پشته دانه از پادام اعل بیت دو دو کوته بخینه سفون سازند و دیگر قدری آب بکوبند و آب لیون  
دوری و اندازند و نمک سنگ در آن آمیزند و بختند گرانی شکم که از امتلاسه شب باقی باشد دور کنند و دیگر شکم را نه  
و طعم مضم کنند جلیه جلیه سناسکی زنجبیل نمک سوخته زیره بریان هر یک دو درم میل یکدم کوخته بخینه سفون  
سازند و دیگر جلیه زنجبیل را بر سینده و حسب فزده باشد که قدری حیتیه یا پیل یا میز و میفرزاید و باشد که این  
دو را با با هم چندین نفی دانه بیرون کرده بشیر شد و دیگر که در آوردن اشتها نفع تمام آرد و بناسیت موثرست و منبذله  
کسیر سیاب یکدم گل زنده صد عدد و سه که چهار ماشه خستین سیاب را در شیر و برگ بهشت گمانی که از آب باجی  
شکله گویند و در تر کنند و در زوسم سیاب بیرون آرد و در بارچه خفت دو سه مرتبه صاف نمایند تا طوبت خامه  
عباده در آفتاب خشک سازند پس سیاب سه گار در آوند نایل باجوب نمخل سازند و گل های زرد اندک اندک در دوس  
فلای از دوسم میل میکنند که بر گلها در آن مل شوند و میعاد حق چهار پس ست تکل مقدار فضل گوی می بندند و اگر گول  
بند و قدری کلاب بنیز آید و بعد از طبع در گوی فرو برند و از ترشی قبادی بر بر میزند و طعم بزم کند و اشتها بسیار  
رو گل زنده اگر غشی بود تمام نشکند بهتر باشد و واهی که اشتها آرد و الا این بسیار بر آرد و جلیه جلیه آله نمک سیاه  
سناسکی هر یک را بر گرفته کوته بخینه تاب لیون حب سازند و وقت حاجت مقدار تریه توله پاک و زینا و باب گرم  
وقت خواب بخورند و دیگر که اشتها آرد و با د شکم دور کنند و هر مرض سر که در بدن افتد آنرا سود و بخکک اطباء نوان  
خفت مفضل که فضل دراز عاقر قرحا هر یک سه درم زنجبیل کباب چینی سه گار بریان بچیناک هر یک دو درم حیتیه یکدم  
که در کوته بخینه بشیره بهنگه که ناد و پاس کربل نمایند و برابر دانه مونگ جنوب سازند و خوراکی و حب و در کباب برگ  
نبول حب و دیگر که اشتها آرد و وضع طعم کند زنجبیل دو درم با دیان یکدم حلیت یعنی انگور و ثمت و دام بهر سه  
قیمه بخینه تاب لیون قرض سازند و بر بخت افروخته یا بر سفال که بر آتش نهاد و به پاشند یا بر تار که از تار منج شود  
بدارند و بعد حاجت بخورند و دیگر که در اشتها آرد و شکم کسیر و آرد نمک سانه هر یک سینه و نمک سوخته  
کباب چینا کاج لون نمک کما ری نمک گجراتی نمک گکنی جو که کما رحله را بر نوشد و در بار حله و دامه بار یک خسته  
یا چینی از از زرد آب لیون کاغذی زنده از اندر که دو گشت بالا آید و در آفتاب بزند مشرب باشد تا خشک شود و از آب لیون باقی افتد  
زنده تا خشک شود و از آب لیون همان چه آمیزد و بر سوم که خشک شود بیرون آرد و در آوند سفال متین بگل حکایت گذارند و

[illegible]







مسامی گوشت بخینه بقدر حاجت بدین اسال چش و منع کند و ماده را در تنگ بوج تحلیل نماید و اگر بجای طبله کلان طبله رنگی اندازند بهتر عمل کند و این طبله را نیز در خون بریان کرده باید آغشت و تنگ نیز در بنجامه باید کرد و در طبله رنگی بریان بشکند و در منع چش و غول مجرب است و دیگر که چش کوکان را آخر حست گل دها و او ده و بنه مغز بل خض اند و نیز ششیرین است که کله در باجه نیز نمایند و هم آمیزند یکا شاکم در زاده و بنه مسکن باشد که سینه بخورند و اگر خوب بود چش دوا ده بدیند و در خصوص دوا را کوب باید کرد و اما باریک نباشد ساخت و دیگر منع غا طلس بر طفل مرگ نیمه در زجر برود مسک و ساید و گوگام با در و منع کنند و دیگر که بنه سی دمانا پاک و دمنایا پاک گوید و اسال آغشته و قاشق سفید است و ده بنه مغز بل خض و سونته هر یک و دوام نگردد و گوگوب نماید و پنج حصه سازد و قطره و کعبه آن هر روز در سه با و آب سوزانند و خون نیمه با و نماید و بر چند و درین او در بطیعه و در خواب اندازند ششاکا جو شیده و بدیند و نیز سالخ پنج روز و در وقت شب بدیند و اگر خون باز بود در تبخیل موقت دارند و در دو سه غونی بجای تبخیل که آمیزند و دیگر در دو سه بنه ساید و یک یا نیز سوزد اسال باز آید و اگر اسال غونی بود و مغز بل و موچیس نیز با وی آغشته و دیگر پوست دخت انب باریک ساخته و با جرات آغشته زیر ناف طمانند اسال از هر گونه که باشد باز آید و دیگر انار خام و گل چند و در خاک گرم نمند تا بنه در سب گل و در کشند بیشترند و آب دی بچشد شکم بند و دیگر لیمون و کاه کنند و تخم ازوی بیرون آرند و آن را کی ساه که بران نمانده در وی رکنند و بالای وی کوکان از اند و فوسف سازند و در وقت نیم شب بخورند و اگر کشند باز در سب بچشد و دیگر طبله رنگی در روغن بریان کشند و گوشت بخینه شکم سپید و دران آغشته سوزانند و خام بخورند و دیگر خسته جان گوشت بخینه سه دام در سه دام شکم سپید آغشته و صبح و شام یک یک خام بخورند تا سه دام اسال باز آید و چش و منع غول ازین بر ستر کوب و در شود و دیگر که اسال و باد کویر در کنند و انگوزه و ساه و در تبخیل تنگ کشند و چهار بار را که گوشت بخینه و شیر و پوست و دخت سبجه مقدار کنند و آب بربند و یک صبح و یک شام بدیند و آب سب و و گله که سالخ خون و معرق و افغن باز و از اتیس لوده ناگیر نس لوجن و موده پوست انار و تخم مغز انب هر یک و دماناک موچیس گل دمانا مغز بل هر یک چهار تنگ گوشت بخینه سبقت سازند و تخم دماناکم دیاز و بخورند و دیگر سونف و ده بنه مصری گوشت بخینه کچیز زنند و خون و افغن در شود و آب را غفیدست و دیگر که اسال فلفل و خیال باز دارد و هر گونه که باشد خون صفت با افغن کچیز با افغن صفت جدا جدا و مارجب است ساه که ستم دل بریان کرد و یک یا سه شکر و دو با شالافین خالص کپاراشه برسد با سینه مقدار فلفل حب سازند و یک حب بدیند کلان را اما اگر اسال شش طمانک و ده بنه در شمد حب بندد و اگر بر دانه زیاد قی مینوده باشد و آب لیمون و دیگر که چش و خون نیمه در روغن و کعبه آن هر روز

[illegible]

کتابخانه شخصی حضرت مولانا ابوالفضل محمد رفیع صاحب

معدیت بدیسیا بر وزن چرب کرده و دو گانه زن بریان نود و یک نوکر غسل ستود و خاکستر گرم پوشید و پنج باشد او بان  
در سال بریان کرده و پنج باشد و سن بریان کرده باشد بر سر سه ساله نبات و دو نواد و یک نوته بخیه نبات است  
جسم کفایت کوشش باشد تا که نوک را زیاد و دهنده بلباب کشیده خطی با نبات و زیت باریک یا بزرگ هر چه مناسب  
دی بود و جرب است و دیگر سنگ است بآب سائیده و دهنده سال خونی با سائیده و دیگر که پیش اسهال از شکم را مسود  
مغفل پوست انار را بر کمر کند و هر یک بریان نماید و قدی از انان باب دهنده و دیگر که جرب است با جوش خونی و غلبه  
اسهال خونی تخم انبه رال شکسته بر چای را بر کمر کوفته بخیه که دست نه از خورد و آب اگر جرب شود و زود و آید  
شام نه زمان قد خورد و احتیاط است که اسهال خونی انجان نبات کزین را نوک افکند اگر سودند و کوفته یا سینه را که اسهال  
سید بنده اگر حکما منبر کرده اند که اسهال کوفته نبات یا زرد و دیگر که جرب است با جوش خونی و غلبه  
قرصندی و پوست او در کمر پس پنج عدد تخم معشر کوفته بخیه اندر کمر کمر بریده و تخم را کوفته و شش روز چنانچه  
تست و است پس اگر آب آتش گذارد تا جوش آید و همچنان بفرماند که بر سر استیصال بخورد و بشیر آید و اگر  
سهالی را که هیچ در نماند باز دارد و هلیا جوان زیره بر یک شبت درم علی و ملس و جیان نماید بعد و کجا سینه  
نخ درم از انان تا جرات که آب از کمر باریج غفلت بالا سید و کشند آینه و قدری نمک سنگ باریک و دهنده پس از ان  
بقیه خشک و جرات بخورد و آب گرم سر نموده و سینه زده کشند و دیگر که اسهال خونی و غیر آید و کمر رال کند سینه بل  
سر را باریک کوفته بخیه بعد و جرب است و دیگر که اسهال خونی و غیره را و در کمر انار خام از دانه پاک کنند زیره مغلیه  
ران بر نمایند و آن انداز و غیره بخیه و نیز در کمر در کمر و از کمر و دهنده و جرب است با جوش خونی و غلبه  
مقدار کمر را گویا باندند و جرب است با جوش خونی و غلبه است و اسهال خونی با جوش خونی و غلبه است و اسهال  
به نوزد است و یکین زسید و باشد یا زنده و کوفته بشیر و کوشش باشد مقدار چهار درم و دهنده و جرب است با جوش خونی و غلبه  
سه ساله زنجبیل باریک سائیده و در آن شیره آینه و چون دهنده جوش زنده و زنده و دهنده گرم بخشد و از زنجبیل باد  
بهر زمانه جرب است و دیگر که اسهال خونی و جرب است با جوش خونی و غلبه است و اسهال خونی و جرب است با جوش خونی و غلبه  
هر یک بریان کنند و کوفته بخیه باریک و مقدار دهنده و از انان باریک و زنده و قدری فندک سیاه و زنده گرم  
ده و در آن انداخته گویا باندند و جرب است و دیگر که جرب است و اسهال را معدیت خسته و زنده ای آس کرده  
درام با جرات گاو دهنده که جرب است با جوش خونی و غلبه است و اسهال خونی و جرب است با جوش خونی و غلبه است  
در زنجبیل خطی که کلا کوره کوفته بخیه اگر طفل زده ساله باشد یک یا شش با جرات آینه دهنده و دهنده و کما است

[illegible]

وزن حسب رای هر چه نسبت دادند بعمل آید و دیگر گل گمانی باریک سائیده همراه لعاب بر دانه یا تنها بخوبی چش و دفع شود  
و شکم پشند و دیگر خمر و سوخته آس کرده مقدار یک درام با دوام باشد سرشته بخورند و اگر قدری نمک شسته سنگ آینه  
بهتر باشد اسهال بپوشد چینی اگر چخت قوی باشد دفع شود و الا آن رای برنج سال گذشته بپخته با جذبات یا با دوغ  
ماوه گاو دهنده و طریق سوختن خمر و که بپندی کوثری گویند و سکنجبین را مانند انجست که در ظرف گلین نهند و دهن او  
با گل حکمت یک سال از در و تر و تافتند گذارند بکبر و بشن بر دهن از گرد سوخته و سفید شده باشد بستانند و بکار ریزند  
و الا آنچه خجست باشد دیگر با رب سوزند تا نیک سوخته شود و دیگر که اسهال مفرطی را از دوغ سازد و در نوامید و دانه  
تراشیده و حله را بسپیده یک مینیم و خ آینه فرو بندند خدا جزات و خشک و طفل اندک دهنده و دیگر که سنگ چینی و آتشیار  
را در گرد سنگ بصری در لیون بپخته و بسا که جوتی گویند بر دوامی بستانند و باریک بسایند و سه باشد بادم  
کلان دهنند و در نخستین از دوامه شروع نمایند و طریق بختن سنگ بصری در لیون انجست که لیون را دو بار بپشند  
و در آخر بپشند و بصری را در لیون اندازند تا پخته شود و اگر کمتر المقدار باشد در طری اندازند و بقا بلنج باشد بصری آب  
یک لیون اندازند تا که تمام جذب شود و دیگر است که سنگ بصری را در برگ نار که دو سه شت باشد گرفته آتش در  
بنفشه تا سنج شود پس در گلاب سرد نمایند بهین سال بیت و یک مرتبه بر برگ نار نشاده آتش دهند و گلاب  
سرد سازند پس در سنج ازین سائیده با دوامه از رنگ آینه فرو بندند و غذا که روی بر و غن خشک سازند سنگ چینی  
را بپشت و دیگر سنگ بصری دوام جزات یک یک سیر سنگ بصری را در آتش سرخ کرده و در جزات سرد  
نمایند تا بیت و یکبار پس باریک بسایند بصری را در دوامه جوتی در وی آینه فرو باریک ساخته بازند و یک تا  
برض دهنند با آب فرو برد و متصل خوردن وی چند لقمه نان مرغن تناول کنند سنگ چینی صفت سال و در شود و  
و دیگر سنگ بصری زرد و پشت هر قدر که باشد در آتش سرخ کنند و در گلاب سرد نمایند بیت و یکبار و اگر صد و یکبار  
کنند بهتر باشد و بعد و باریک سائیده و بخند وی جوتی آینه فرو در دوامه بخورند تا سه یا هفت روز و بعد خوردن  
گرمی در سعه پدید می آید و دیگر سنگ بایک که تجوی مرغن تناول کنند و اگر تا به کفایت کنند در مرغن و افروزند و اگر نه  
لقمه چند مرغن خوردن ضرر دست زیرا که مغز ترا در و سکنجبین و غن و دیگر آتشیار را باز دارد و باقیل یک عدد  
دو عدد افیون یکماشته از جمله هفت حب بندند یکی در زهار دهنده و دیگر که سنگ چینی دفع کنند شش نیم یا یک گیرند و با  
و بر سه لب بناد و یک لیون در آتش فرو بخیان فی الفرو بپشند و دیگر که بخش اطفاک شیر غار و در آتش سو دارد و  
باقیل میزند و کونا رکیده در در و غن مسکه یک نیم قوطه باقیل و کونا را از زکار و فرق و فرق بپزند و در در و غن بریان

[illegible]

سفرنامه

۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲





محسب حاجت آدمی یک حب یا زاده باب پنج ساشمی در بند بعضی اطفال را واجب داده شده است لیکن نخست هر حصه کمتر دهند بهتر است و دیگر که سنگینی دهنه و خون و دغیم و خون صفت را سود دارد و سنگر سخی زنده است هر مان پنج درم غریب شک هر یک دو ماشه رال سنگ جرات الایچی خورد هر یک چهار ماشه گلاب ده درم اودی و گلاب چندان کنر کند که خشک شود بعد از اراض بند بر دهن موازنه باشد و سرخ و دغیم و شام یک یک با گلاب بدهند و دیگر که اسهال خونی و دغیم و پیش و در کنند زیره پدید کوفته بختیه باشد که سپید چشمت و دیگر که ریه سپید سوخته با جذرات پدید محل کند و دیگر که برای پیش و سنگر سخی اگرچه فرمن باشد سود دارد و در حب است اندر پنج اموچر س گل داده و سونته از هر یک یک حصه قش که بدهندی بهانگ گویند و از سکر است نشووست خنوم سه حبسوع یعنی اگر هر واحد از آن چهار نیم توله باشد بهانگ شست ماشه باید زیره که چون هر واحد از چهار نیم توله خواهد بود و مجموع دو توله خواهد شد که حبیت و چهار ماشه است و سوم حصه او شست ماشه میشود و او دو کوفته و با رنگ بخته موازنه و نیم ماشه بر صبح چهار آب بدهند تا هفت روز غذا بخر دال تور و خشک سیخ خورد و در روز و روز نفیجا میشود و در هفت روز تمام روی میناید اسهال دموی و دغیم و صفراوی سپید را سفید است اگر در نفس میفاید یا خور دود و اکثر دهند و سکر این و الدی خوردن و دو یکس سماند پاک کنند و ترسند و اگر غذا خیزی دیگر سنا بدهند اختیار است پاک نیست قش را بر بیان کرده باید کوفته و دیگر کام رس جوران هفت دفع سنگر سخی طلای شسته پنج درم گوگرد یک درم سها که نیم درم فلفل دراز فلفل گرد و زنجبیل هر یک سه درم کوفته و بختیه بر روز نشاستا باشند آستینچه خورد سنگر سخی و سر فروغ شود و دیگر حسی که شدید لایق بقض است موز بهفت وانه شسته این شسته یک عدد واقیون نیم ماشه از حله نرم کوفته و هم شسته هفت حب سازند و هر روز یکی بدهند و دیگر که اسهال کنند و در معده و راقوت و در عیال کتو که نبات یک توله با یک ساخته هفت روز این را بخورند از حله عجا ب است مسقوط بنگ که بخته اسهال و حج و زهر مختص و صنعت معده نافع است بنگ انواعی پاک کرده و فروغ نشسته یا با دهم حب بنماند و قبیل از شیر و علف سبز که از ادوب گویند بدهندی و اندکی از شیر و اجوان با هم مزج و کد قدر سه از این در بنگ آمیزند و بخت مالند و بر سفال آب برسید و بر فنج بشته نمایند و فرو و در آن فروغ شود باز با شیر و مایه نرگور شسته بریان کنند بهر سان هفت کرد که اگر نمایند پس صلا یکرده در چهار شغال از بنگ متب یک شغال مصطفی و یک شغال زنجبیل که صنعت برشته و نصف خام بود کوفته بختیه مخلوط سازند و یکسانک که سه نیم ماشه میشود و عند الحاجة چهار آب سرد که شب مانده باشد بخوراند و اعتیاد و غذا مرغی در آن

[illegible]

13



[illegible][illegible]



[illegible]

و بالای دیو برگ تریب یافتند که سترده از بار بیدند تا یک نیم کس ستره دارند هر خط که در شکم باشد دفع گردد و دیگر ترکیب  
و ایجا دندی هر یک بالای او آب بخشد دست یار و بشکافند سها که در تجیل فعل در از از هر یک ندر سر که مال گوشت  
سود هر یک دو دو هم هر یک را یکا کرده و بشیرک و سائیده و بقدر سه گونی حب بندند و شربت نجیب و دیگر خوشبختی نقل  
سیاب سود هر یک سبت سود هر یک سها که جله را بر حال گوشت سود هر یک را بر جله اودیه جله را بشیرک و سائیده و بقدر دو گوشت  
حب سازند و خشک کنند شربت یک حب و دیگر طرفین سود هر یک سبت اصله اودیه که در آن آب بکار نوان است  
که شکر تر را و شیر و لیون و کشک و تانیک و زب سائیده خشک سازند پس اعل اودیه نمایند و جمال گوشت را در سبک  
کاوش که آب کرده باشند و دیگر کرده و جمال گوشت را در زلفه نوده میان دیگر ملق بیاورند و یکایک اسش کنند  
و همچنین کبابی هم میکنند بعد از شسته و سبزی میان او دور کرده و بکار برند و سود هر یک سبت است که سیاب را  
در ستره گوشت و کوا و از خانه کمر کنند و باز نوزاد را بر آن اغازند و سیاب را بکار برند و اگر سیاب در باره باقی باشد و  
از خانه شسته و سبزی را زوی و در ستره نیز تا نیم مقام است و احوط است که شربت سارچ صاف کنند و کمر کس  
در گسکوار کمر کنند و گوشت را رسیده کرده و در کفر کنند و قدری روغن زرد و از خانه باقی شکر کنند که گوشت که چون  
آب شود و انگاو او را در شیرکا و از آن زلفه و سیاب را با گوشت یکا بکلی کنند و داخل اجزا سازند و قدرین و اجزاء  
بسیج بخورند و و اعنی که نیم سبت کثیر المقدار دارد و در امراض اعصابی منلی و در و فرس پای نادور کند و طبع کلان در جگر  
کمک لاموری هر سبت را بر کوفته بخیمه یا بشیر و باران در این تاسه و ز کمر کرده و مقدار کما و خورانی چهار سبت و خوراک  
وی حسب فراز از یک تا هفت حب است و در حق خوردش است که در آن بخورند و بعد و سبت گری گری بار خون  
بسیار درین و از آن است که مصلح است فصل در او و به مقله تخم تریب و یکا این مرغ سبت یکا  
برود و آب سائیده و نیم گرم باشند بعد از آنکه قلمند از غذا خورده باشند و این قاعده است که فی بر زمان مرغ باشد و  
خاصیت این مرغ و است که فی بغراخت می آرند و سیند از از غلغله لرح یکا سازد و سرفه و ضیق کنند و در زلفه و با  
و غیره و رافع نما دارد و فواید شعیات در سبت سبب است باستیا که موافق مزاج و سن بکار برند و از آن که فی نشایه  
زنان از آن خورند و بیا که در و بنا خورده و طولات مضبوط است و دیگر تو یا سنی نلیه و توتیه و توله سها که یکا توله بر در انرم  
رو به باب برگ تریب سنی مرغ نمایند و مقدار بخوردها مانند زنگا دارند و بوقت حاجت یک حب یا بیشتر باب لیون  
مل کرده و به سندی با سانی آرد و ضیق را معید بود و و نیم خورده و سبت سده برارد و دیگر تخم کمن بل باب سائیده خورند  
و زوی می آرند و خوراک و کلان از زود داشته تا نیم قلم است و طفل را حب سبب سن کف و نیم سیار بر س آرد



فصل در ادویه سرچ المقعد که بپندی کاخ گویند بستان یعنی لیسوره دروغن بسوزند و حل کنند و بر مقعد  
که بیرون آمده باشد طلا نماند و اندر رود و دیگر بر گل کوفل که تر باشد نهند و در خمدام کنند سیاه آتش نهند و خشک نهند  
و بر صبح بخورند و دیگر که سنا کوفته غشیه همراه شیر یا آب انجبه بر مقعد مسخر چه نهند و بعدا به پزند و اگر در وقت صبح

[illegible]









[illegible]







[illegible]

هر یک موازنه گیرم که بر کوفته سیست نه چندانند و کج است این مانند وانی را چهار دو روز و نیم خوردن می صبح و شام و پاک  
شبا بخا و دیر شدند و غده ها را گندم می شک بار و در آن افزا سازند و دیگر جهت سوزاک نافع است کتاب مینی پنج دا  
نیک یعنی قاعی کشته یکداسم بار یک بسایه بچیدن نبات آسینند و موازنه نیم داسم ازین و باد و دهم خنجر است  
آسینه صبح بخورد و از بادی در تری بریزند و دیگر جهت برید و سوزاک که هیچ دو این شود و بشک های بریان کرد و  
یک باشد و نبات یک ماست بر دو بار یک ساخته سنگام شاشیدن علی القبله بخوبی شوند و بالای دی کشید و آب  
که بندی می گویند بخوبی و این چهار دو وقت پیشاب کردن باید کرد تا نفع زودتر در همینان تا خور و محل اندر بخو  
ست و اگر ماهفت روز دهنند نبات خوب است و مرض نرسد و اگر کند و مرض اگر جوان باشد نادر و نداشت  
پشتری توان و اما یکداسم بشکری بریان و یکداسم نبات مهفت حکم کند هر روز چهار ماست همین که بول بر آمدن آغاز  
دوادر ملق افزا و عصبانی نمی شوند بحسب احتمال طبیعت نیم یا دو یک یا دو روز تری و بادی به سینه  
و دیگر آورد یعنی کاشش قشر مغز تخم افی را بر گیر و در بریان سازند و همون وی شک آسینند بر صبح یک کف دست  
باشیر کا و خور و برید و قطعه بول در کنند و بنفشه را دسود و دیگر دوائی که خور و درون خنجر است و اگر علم کرد  
نهفته و در قله پشتری نیم قله بر روز پنج آثار آب بخور شانه چون خوب بخورند و یک چهار تا آب بماند در شیشه  
نگا بارند و اندک آن را نماند و در خنجر و در خنجر چکانند و اگر خور یعنی ریش در بخور و در چکانیدن دران موضع رسد  
بزرگ یعنی چکار می عمل کنند و در آب می عمل دوسه روز و درون نظا بر شود و نرسد که نشان نفاذ قشر است اگر در کسب  
کند شیر زنان خنجر سازند تا فرو شود و باز این آبکار برزد تا که قشر خشک شود و دیگر دوائی که سوزش لول نفع  
تمام دارد و حرارت دفع میکند و مندل زرد و سفید و سنج هر یک و سنج کاسنی کا خور هر یک چهار سنج نبات و دو قله  
نبات را آب عمل کنند و او و آب بار یک ساسیه و آسینند و بنفشه است و دیگر برای سیلان می و نوری و  
موجب است تخم اخی بریان کرده و در تری خنجر خود بریان بکنند پوست دو کرده همون شک سپید انداخته باشیر  
کف دست بخورد و از تری و بادی بریزند و دیگر جهت جاحت مثانه و اعیل و بول الدم نافع است خاوشن  
خنجر زرد و سپید آفر اصل السوس تخم خیارین تخم کاسنی سیرالی گوگرد و ریزه یعنی گل حکمت نشسته هر یک  
قوله کوفته خنجره با برید شک سپید آسینند بنفشه نیم قله بر روز و از تری و بادی و خنجر می و دیگر کسب  
سین خنجر و دوی در کنند و آب گوشت و میخند و می شکری آسینند و بر صبح یک کف دست خور و در تری که کف دست  
بر سیلان می و نفع سازد و گوشت را بر جمل گوگرد و باد و در تری و بر صبح داسم شک نباتات بخور و او به کوفته خنجره

[illegible][illegible]

و در این کتاب  
فراوانه است که  
مستوفی از او دارد  
که در این کتاب  
مستوفی از او دارد  
که در این کتاب  
مستوفی از او دارد



همچو میخیزد تر قلم یار یا و بحسب حاجت باب برهند و دیگر که سیلان منی و زنی و دوی باز دارد و سر عشتارال  
دور کند و اگر بزرگ و پنهان را ننگ سازد و یازده سینه مرغ بر قدر که خدا بخندیس آنچه که در وی است بر وی نهند  
چوبست سبانه و پوست را در آب اندازند و دو تا زرد و دو پوست است آنرا نیز جدا سازند بعد از آن پوست  
و ظرف چینی یا بکلی گدازند و شیر و کمیون در آن نیز انداخته یک گشت بالا بیاورند و سر بکشند و بارند تا آنکه  
آب کمیون جذب شود و بار دیگر آب کمیون اندازند و بجان بارند تا خشک شود و بار دوم نیز همان کنند بعد از  
طرف مغال این را در و نهند و سر وی در پوشند و یک گشت بگیرند و باقی چوبک پوشی که گداز درگاه باشد در نهند و آن  
سر شود و دیگر بار چاقند با یک گشت آتش دهند تا سه گشت در سه آتش تمام پوست بپزد چش خورده شد بر وزن  
آزرد و بارند و در سر آزان با صلب آسیر و بخارند و از ترشی پیرینه و دیگر که نندش در او در کنند یکمان سیر  
صد گشت که شل از منی پوست و دخت سنبیل نبات سپید خود بر این الاچی در و بر یک یکا شده آگوشه خسته  
نعت گوی بند و تاهفت و در بخورد و بپزند و دیگر برای بند کشا و دایگه را زرشید و عبد الله قادری گنباغی  
در آب برگ که در بخورد و ساید و فیلد موافق مرضی خود ساخته و گنگی ساید و را بنفشه لیب کرده و یک لیمو یعنی اندک زمان  
در محلول نگذارد و بند کشا و در شود و دیگر برای سوزاک و دهنده بخورد و چوبست کتاب چینی یکا سر مرسانو و  
کجا دارد و در نعت شیر گاو و بقدر حاجت گرفته و در بار چوبست آوزان نماید تا تمام آب براید و عذ غاص نماید و یکا  
نیمه بطریقی شتی بخورد سوزاک بر طرف شود و اگر در خون شاشا از کدم بر ستود و کور بخورد و دخت باید و از ترشی باید  
پیرنه شایه و گنگی برای سوزاک و جریان چوبک چوبست و تفلد نیکند شود و فی الاچی کلان شش بر یک یکا تمام شده  
بر و در آگوشه نیمه شش بری بندد و یک صبح و یک شام بخورد و بپزند و چوبست همان تاسه روز یا بخورد و در در بخورد  
انسان وی کار برزد و آن نیست که هیچ ساختنی موازنه دوسه سیه داسه تر سازند و صبح آب او بخورند یکا اگر برنج  
هم باب دیگر ساید و نیمه شش بر باشد تاسه روز آب برنج باید و او غذای نمک و بی ترشی خور و در شش روز  
و ستر در دیگر هم بریزند که در بعد از عجیب الا شست و دیگر دافع بند کشا و تخم انبی غیر یا سر سار که در نیمه لولی  
فصل جن در وی همان قدر قدری شکر نرمی بنیزانند و خوراک نیمه لولی باشد یا دوا آب غاص و دیگر در بخورد  
خورد که آله یک کتاب ساخته شش آب ففوق و صباغ صاف ساخته عمل و تو که آینه نبوشند و چوبست  
و دیگر که سوزاک و بند کشا و انهدست صمغ نگوری تخم بولی زرد و سیاه و از بر یک شش درم بر نه و آگوشه نیمه  
بر آب آن بخورد و شکر سپید آینه باز در و بر صباغ موازنه دوام عالمی بری با یکا و شیر خام بخورد و باز در بخورد

سیدنی پور  
 مٹل  
 کھنڈ جوڑو  
 کیک مس  
 کرفٹو  
 ڈاکو  
 کتہ سفید  
 سمنٹ گلو  
 میان  
 جہت  
 مٹل  
 سیدنی پور

[illegible]



[illegible]

از جمل نیم سیر چو بار کوشش خدایم داد و یکه قوت خیمه بدو دارند و لبوب و نوک بدو گفته بارند خستین شیر را که ببارند  
 و از دیگران فرو دارند چون نیم گرم بماند و دیگر حقو بیا نیزند و کفیز زنند بعد و نمک و سوه را اندازند و بعد و او بیست  
 چون در حینه و مانند آن بیا نیزند و بعد و سار و بار یک در و پشش آتیزند و از گلاب گویا بمانند بعد و نمک  
 و دیگر گویا نهار بخورند و از ترشی و بادوی پرستند و دیگر که نبات است از و در سیاه گند یک آلوده سار بمانند  
 گویا سپید برهونی پوست ج کثیر سپید چربی شیر خراطین با لنگه لیکه الونک و از چربی سیل گوش و شک  
 یک یک و دو کلو چربی خوک شش فولد هم آب پاویس بر بگل شانزد و عدد و سیاه و گند یک و بهلاوه را در شیر و  
 شته آما کرمل کنند شانزد و باس مانند و به بکشانند و بر قدر که در سبک یکد یکمان بخورد و چهار و در و طلا  
 و دیگر که نون تمام آرد می کشند قادر که دو و دیگر در و در دست را بر از انکارت قادر نماید و وقت عصر آن سکر  
 کند سیاه یک باشد و در اسکند و دما شست کشته نیم سیر سه شاد زر در چوب یک باشد که لایز می سه باشد هم اسوا  
 سیاه بیا سپید و سیاه را در آن اندازند و نهار پس کرمل کنند بعد و سیاه از آن بر آورده و یک نلی چوب  
 کند که خوشه بران می سپید و انوبه مانند بیا یعنی میان تخی بیا نند و سیاه از آن نلی اندازند بعد و یک نلی  
 و سرنلی را در و سارخ آلت و دارند و بطرف دوم نلی آتش دند که سیاه و در جری را یکد بر نلی بیا نند  
 و دیگر و یکا و شیر گاو و طبع و کثیف و شیر بیا نند و صم بالکشد که تمام شیر بالکشد شود و در چهار و در و نهار  
 و مقدار نلی چهار گشت باشد و دیگر که در تقویت باه از تمام دارد و سلطان الدوست مغزیست سوزنا و دما شست  
 مغزیست و جوز ابو یک پاویس مغزیست و نیم سیر چربی کثیف سپید یعنی گویا نیم سیر چربی کثیف  
 شاسته و از چربی یک نیم پاویس و الا می خور و چهار دما شست هم سه باشد و آتش سوسیرا و دیر را یکد و نیم  
 پختنی است نیزند و در و آتش بپزند و در و غن زرد و پیغم مرغ یکد و پوست خب بند و شست گویا بیا خور د  
 و بعد و یک در و نیم سیر را و دیگر که از کار رفته باشد سار و نیم و سوسیرا بیا نند و پل و پوست ج کثیر سپید نیم را  
 بر و در و اجوبه نموده که بیا کند و در بیا چربی بپزند و ده آمار شیرا و گاو را در و یک انداخته چهار چوب خوب د  
 و بول نلی را در شیر انداخته مالیده باشد بعد و بول نلی را بر آورده و شیر را خوار بپزند و در و غن بر آورده و قدری از آن طلا  
 یک سبک زده از آن ببارگ قبول بخورد کم آکی شفا باشد و دیگر که چون دو ماه بیا صله خورد و وقت همسره  
 از حد میفراید و شکم بدن و علامت پیری در و کند و در و باه و غن و اسماک و تقویت پنجم نفع کلی بخشد و فساد  
 خشکی بیا زدن نماید و در و انشا الله بپنج یک شست و در و فیکه که در و منزل شده باشد و آن تحمل فرود و ج سلطان

[illegible][illegible]

کتابخانه ملی افغانستان  
دانشگاه کابل





و دیگر ترکیب زیره و گندم و بایر و بیک عدد با گندمی بزرگ و از زردت و بیک عدد و یک از زردی برادران  
 مزاج نماید نیم ماشه کافور بپسیند و دل نماید و این مجموع را در ظرفی کرده پست خوبه مزاج نماید و آن هم  
 بر سر زرد کوبیده گویا پس از آن شانه اندازی و سخته و خشک کرده بگنداید و غذا حاجت کی از آن طویل  
 نهند که آب سبزی فواید بسیار باشد و دیگر شرف سید کربت با رنگانی گلان رخ آنگند سادی بگیرد و گفته تاب  
 پششند و قشیش طلاء نماید چون خشک رسیدن آید البیده و در کنند روزی سه بار با هر چایان کنند و سحر و  
 آزار گردد و آنجا که شرف سید نیم زرد شرف زرد بجای او توان آخت و دیگر کاپیل با شرفش بسایند  
 و لیس نماید و تمام شب بدارند و صبح تاب گرم شوند فوت دهد و دیگر جری چوک محرقی که از ظرف درو  
 ران باشد یک پا زعفران که دام ایون نیم دام بر سر در ظرف سبی فی قلی بنهند و بپسیند سبی یا چوب نیم  
 که بر روی فلوس سر مکرور کرده باشند بسایند تا کجایان شود و از آنکی از آن قشیش مالند تا شاد و آب  
 بران برینند و همین سان بگریزد و برسیان استعمال نمایند و بپسند و غلیظ آغوا میراند و دیگر درون گاوینی و زرد  
 پوست و بیک سید پنج رنگس مزاج عاقر قرحا سادی بگریزد و آنکه کشته نیست که بند و هر چه بپسیند است لبه  
 کوفتن سوزد و باشد مخلوط سازند و صباخته بدارند و شب بپسیند تا صبح که در وقت قشیش طلاء صاحب  
 نبات مقوی است و در مینت روزگز می رسند و در کنند و دیگر کربخ کنیز سید پنج و دهنده سیاه مساک  
 بگیرند و از شراب و آتش یک عدد و شست پست و بپسند و بدارند و وقت حاجت در شراب سایند طلاء نمایند و دیگر  
 که خلق زده و حال آنکه شیرش بایزند و در آن بپالانند و پوست پنج انار و پوست پنج کنیز سید بر سر ساس  
 کوبند و در شیر مذکور آنیز در بچشانند پس جالند و ده جزات بنهند و صلی الصباح و روغن شمشند و غذا حاجت  
 قدری از آن بگیرند و بخندوی زیره کاشی خور و کز در میا است گرفته بسایند و بار و فن در حسم سازند  
 و برینا بر سر طلاء ساخته قشیش بنهند و دیگر ترکیب زیره که مقصود ندارد سباب حب سغید الحام  
 کالی زیره ای زرخ مالگنی پوست پنج کنیز سید یک آب نارسیه و خراشین خمره فقی یک عدد و او در  
 کوفته و در میان آن خراشین بناد و در آن بپسیند و در سرگین آب و بپسند و فن کنند و با شیر گاوینی که درو یا  
 بند و بجا بریند و اگر خراشین شکام وضع و در آن زرد باشد تاب ترک کرده بگیرد که پس پیش برار کند و حب  
 را احتیاج است و کمی را در سبزه نبات مشرفست و دیگر گندم با و بخان طر و قند و مساک در آن بر طرف  
 مقدار پنج حبست در وی بپالانند پس بپسیند تا با و بخان خشک شود چون خشک شود و بپسیند و بپسیند

و دیگر ترکیب زیره و گندم و بایر و بیک عدد با گندمی بزرگ و از زردت و بیک عدد و یک از زردی برادران  
 مزاج نماید نیم ماشه کافور بپسیند و دل نماید و این مجموع را در ظرفی کرده پست خوبه مزاج نماید و آن هم  
 بر سر زرد کوبیده گویا پس از آن شانه اندازی و سخته و خشک کرده بگنداید و غذا حاجت کی از آن طویل  
 نهند که آب سبزی فواید بسیار باشد و دیگر شرف سید کربت با رنگانی گلان رخ آنگند سادی بگیرد و گفته تاب  
 پششند و قشیش طلاء نماید چون خشک رسیدن آید البیده و در کنند روزی سه بار با هر چایان کنند و سحر و  
 آزار گردد و آنجا که شرف سید نیم زرد شرف زرد بجای او توان آخت و دیگر کاپیل با شرفش بسایند  
 و لیس نماید و تمام شب بدارند و صبح تاب گرم شوند فوت دهد و دیگر جری چوک محرقی که از ظرف درو  
 ران باشد یک پا زعفران که دام ایون نیم دام بر سر در ظرف سبی فی قلی بنهند و بپسیند سبی یا چوب نیم  
 که بر روی فلوس سر مکرور کرده باشند بسایند تا کجایان شود و از آنکی از آن قشیش مالند تا شاد و آب  
 بران برینند و همین سان بگریزد و برسیان استعمال نمایند و بپسند و غلیظ آغوا میراند و دیگر درون گاوینی و زرد  
 پوست و بیک سید پنج رنگس مزاج عاقر قرحا سادی بگریزد و آنکه کشته نیست که بند و هر چه بپسیند است لبه  
 کوفتن سوزد و باشد مخلوط سازند و صباخته بدارند و شب بپسیند تا صبح که در وقت قشیش طلاء صاحب  
 نبات مقوی است و در مینت روزگز می رسند و در کنند و دیگر کربخ کنیز سید پنج و دهنده سیاه مساک  
 بگیرند و از شراب و آتش یک عدد و شست پست و بپسند و بدارند و وقت حاجت در شراب سایند طلاء نمایند و دیگر  
 که خلق زده و حال آنکه شیرش بایزند و در آن بپالانند و پوست پنج انار و پوست پنج کنیز سید بر سر ساس  
 کوبند و در شیر مذکور آنیز در بچشانند پس جالند و ده جزات بنهند و صلی الصباح و روغن شمشند و غذا حاجت  
 قدری از آن بگیرند و بخندوی زیره کاشی خور و کز در میا است گرفته بسایند و بار و فن در حسم سازند  
 و برینا بر سر طلاء ساخته قشیش بنهند و دیگر ترکیب زیره که مقصود ندارد سباب حب سغید الحام  
 کالی زیره ای زرخ مالگنی پوست پنج کنیز سید یک آب نارسیه و خراشین خمره فقی یک عدد و او در  
 کوفته و در میان آن خراشین بناد و در آن بپسیند و در سرگین آب و بپسند و فن کنند و با شیر گاوینی که درو یا  
 بند و بجا بریند و اگر خراشین شکام وضع و در آن زرد باشد تاب ترک کرده بگیرد که پس پیش برار کند و حب  
 را احتیاج است و کمی را در سبزه نبات مشرفست و دیگر گندم با و بخان طر و قند و مساک در آن بر طرف  
 مقدار پنج حبست در وی بپالانند پس بپسیند تا با و بخان خشک شود چون خشک شود و بپسیند و بپسیند

و دیگر ترکیب زیره و گندم و بایر و بیک عدد با گندمی بزرگ و از زردت و بیک عدد و یک از زردی برادران  
 مزاج نماید نیم ماشه کافور بپسیند و دل نماید و این مجموع را در ظرفی کرده پست خوبه مزاج نماید و آن هم  
 بر سر زرد کوبیده گویا پس از آن شانه اندازی و سخته و خشک کرده بگنداید و غذا حاجت کی از آن طویل  
 نهند که آب سبزی فواید بسیار باشد و دیگر شرف سید کربت با رنگانی گلان رخ آنگند سادی بگیرد و گفته تاب  
 پششند و قشیش طلاء نماید چون خشک رسیدن آید البیده و در کنند روزی سه بار با هر چایان کنند و سحر و  
 آزار گردد و آنجا که شرف سید نیم زرد شرف زرد بجای او توان آخت و دیگر کاپیل با شرفش بسایند  
 و لیس نماید و تمام شب بدارند و صبح تاب گرم شوند فوت دهد و دیگر جری چوک محرقی که از ظرف درو  
 ران باشد یک پا زعفران که دام ایون نیم دام بر سر در ظرف سبی فی قلی بنهند و بپسیند سبی یا چوب نیم  
 که بر روی فلوس سر مکرور کرده باشند بسایند تا کجایان شود و از آنکی از آن قشیش مالند تا شاد و آب  
 بران برینند و همین سان بگریزد و برسیان استعمال نمایند و بپسند و غلیظ آغوا میراند و دیگر درون گاوینی و زرد  
 پوست و بیک سید پنج رنگس مزاج عاقر قرحا سادی بگریزد و آنکه کشته نیست که بند و هر چه بپسیند است لبه  
 کوفتن سوزد و باشد مخلوط سازند و صباخته بدارند و شب بپسیند تا صبح که در وقت قشیش طلاء صاحب  
 نبات مقوی است و در مینت روزگز می رسند و در کنند و دیگر کربخ کنیز سید پنج و دهنده سیاه مساک  
 بگیرند و از شراب و آتش یک عدد و شست پست و بپسند و بدارند و وقت حاجت در شراب سایند طلاء نمایند و دیگر  
 که خلق زده و حال آنکه شیرش بایزند و در آن بپالانند و پوست پنج انار و پوست پنج کنیز سید بر سر ساس  
 کوبند و در شیر مذکور آنیز در بچشانند پس جالند و ده جزات بنهند و صلی الصباح و روغن شمشند و غذا حاجت  
 قدری از آن بگیرند و بخندوی زیره کاشی خور و کز در میا است گرفته بسایند و بار و فن در حسم سازند  
 و برینا بر سر طلاء ساخته قشیش بنهند و دیگر ترکیب زیره که مقصود ندارد سباب حب سغید الحام  
 کالی زیره ای زرخ مالگنی پوست پنج کنیز سید یک آب نارسیه و خراشین خمره فقی یک عدد و او در  
 کوفته و در میان آن خراشین بناد و در آن بپسیند و در سرگین آب و بپسند و فن کنند و با شیر گاوینی که درو یا  
 بند و بجا بریند و اگر خراشین شکام وضع و در آن زرد باشد تاب ترک کرده بگیرد که پس پیش برار کند و حب  
 را احتیاج است و کمی را در سبزه نبات مشرفست و دیگر گندم با و بخان طر و قند و مساک در آن بر طرف  
 مقدار پنج حبست در وی بپالانند پس بپسیند تا با و بخان خشک شود چون خشک شود و بپسیند و بپسیند





خشک سازند و مساید و سبوس اجوائن و کاشک سایه بار یک سایه هر یک بمجند خج سبید و بگریز بار  
قند سایه آمیزند و مقدار لیون خرد و حب بندند و هر صباح یک حب تناول کنند نهایت شش ماه اگر کوه  
استمال کنند و چند ذکر از او عرض شود و دیگر شرب قنقیب را بشیر تازه بسیار با کنند و خالص  
خشک سوده بران با کنند بزرگ و سطر شود و دیگر عاقر قرحا و درم با ده درم آب یاز غصص بساید  
و در گریز برفتنه قنقیب را آب گرم یک به مانند یکدانه سرخ شود و جبهه و خراطین ابار و غن کف بر شاند  
طله کنند سطر و دراز گرد و دیگر جگر آن خراطین نیم سیر پوست خج کثیر سبید یک پا و سم سپید یک  
ساند و چهار عدد واکا که سنگه یکدایم بر بوهی یکدایم یکدایم عددان گنجی سبید و از نخی ز قنصل و در  
جز بوهر یکدایم زعفران نیم دانه بشیر و اگر یکدایم چوبک چهار عدد و با کنند یکدایم آفت آمو عددان  
آفت اسپیکد و آلت گا و یکدایم و بطریق تبال خبثت ز و غن کشند و بزرگ قبول لب که رده بزرگ کنند  
و دیگر خج کوشیده بریدهای آشت بریده و وقت و خول برین گیر و تا زمان که در بدن باشد ازال شود  
و دیگر خراطین پاک کرده و باسی بام که نارایی گویند مسادی بمانند و قنقیب بریزد و اگر این برود و دوام باشند  
روغن کشند یکدایم در آن آغیزند و در ظرفی آغیز نماید و در سوراخ دندان سه روز بماند و کتاب بخیز و نیم و شب  
درین سوراخ یکسان خواهد شد قنقیب مالند و دیگر سوز گنجی سبید و یک مای از بون مری کافور نیم  
خراطین کف برآمده باشد هر یک مسادی بمانند و باریک بسایند و بشیر بار کاشی خور و بشیر گوشت  
بندید همچون زیره و کمی از آن سوراخ ذکر کنند چون در اطلیل خلت محسوس شود و وقت کنند و دیگر کشند  
در جاع نامفت نه بخشد و قبل از استعمال زیره باید که قدری روغن با دام در سوراخ ذکر اندازند و بعد از  
استمال سر ذکر در روغن بدارند یا در جرات که اصلاح زیره است و باید دانست که این و ابغایت نویست  
تا زک مزایان را نشانید که احتیاطا تمام احتیاطا دانست که اندکی نماید و در کند و در اصلاح چنانچه گفته شد  
مبالغه نماید یا سخت طبعا آن آب حیات است و غطره و ذکر از حد زیاده ای آرد و حرج است و دیگر  
خراطین قی و کاشی بزرگ مسادی یک یک کاشی کافور نیم سبید کعبه برشته بار یک ساخته زیره  
بندند و قدری از آن خوب کلان و عند احتیاج یعنی وقت جاع زیره آنرا در اطلیل گذارند و جب ترا  
سایند و آب مالای قنقیب طلانه نماید و اصلاح نیز همان است که بالا گفته شد و خراطین قی باشد آب  
سایند و زیره بسته نیز همان عمل کنند اما نفید و بکار بندند چنانچه گفته شد و دیگر خج و مهوره سایه پسند





[illegible]

و از آنجا که در این کتاب  
از زبان خود نویسنده است  
و از آنجا که در این کتاب  
از زبان خود نویسنده است





بردارند فی الفور خون بکشند و دیگر جنبانارومی بگویند و بخوابشند و بر دست بند نخون باز بکشند و دیگر سنگ جراحت و دوام گویند و پاک بکدام مابین خوردیم و دام نبات و دوام کو فتنه بخینه سفوف سازند  
خواراک یک گشت و ست با یکا و شکر گاهام درسته روز نصف سید و دیگر شکر خرا که در آون گل بسوزند و  
خاکستر آزاد فرم رحم نهند خون بند کنند و دیگر که با یک شقال گل آرنی تخم درم بگویند و آب و درق با رنگ  
یا آب تورک یا آب سماق لعاب بهدانه یا آب گشته بخورند و دیگر صمغ عربی با رنگ تخم شاهسفرم بریان بر  
یک شقال بروغن گل چرب کنند و حب سازند و فرو برند و دیگر سر سینه سخن گلزار غبت بلوط هر یک جزو  
بگیرند و بگویند و آب برگ مورد در شسته و فرج بنامند و دیگر فلفل بکشد و بانه و دو درم قره و دو درم کوفته بخینه صمغ شام  
و دو درم باب سر و یک کفته خور و خون حیض و اسهال خون و خون کوب سر بکشند و دیگر حرک بدن آدمی که در  
حام حج میشود و فرج سازند و اکسیلان خون باز دارد و دیگر را می بین فرج پوست بخیان پوست انار  
پوست مسیری هر سه سائیده و بار پنج عودت بردارد و مانند بگر گشته و دیگر رای فراخی فرج با لونه خور  
اونش کنار سائیده و زراف عودت مالند تان ساعت فراخ گردد و دیگر از ار و عدس عصبه که در خون خورند  
خون حیض بکشند و دیگر وادی که شصت زن بر دو کافور یک درم سه گاه تخم درم با برگ قبول بخورند شصت  
بالکل نماند و دیگر تخم کاهو تخم سداب را بر کوفته بخینه سفوف سازند شتر بنی خورم و اگر بیشتر خورند  
قوی تر باشد در قیاب و درین امر زن و مرد یکسان است و دیگر برگ نلوفر و رخ آو و برگ سید و برگ گل و ترغونا  
و بنفشه و کافور سفوف ساخته و در راجت بدهند و دیگر رخ نلوفر خشک کرده و دو درم گل سنبل خنجر صندل  
سپید و دو درم کافور و دام این در شربت بود و دیگر ترغونا رنگ کند شش نورسته برگ نابرا کوره و ملاس لعین  
و پاک و سایشک سازند کوفته بخینه پنجه آن نبات آمیزند و از نیم دام تا یک دام بخورند در سه هفته اثر می بخشد و در  
چهل روز فلفل کشیده و دیگر سعد یعنی مونه به جت بر دست رحم و دهنم آوردن سدر آن شراب و حولا فلفلست و دیگر  
گل کبوتر را بقیه شاند و در ظرف چینی یا پارکاغه آنچه بخار ماند از وی بر آید بکشد و قدر از آن عودت و درخ سازند  
چرب است و دیگر ارومی بکدام قر قفل یک باشد ارومی را بریده خشک ساخته بگیرند و در و بار با یک شسته  
از آب قر قفل مانند حب سازند و یک گتری شیش از جماع بردارند و دیگر مبله که یک حصه سلاکس و حصه بجم است  
و در فرج مالند که لیکر شود و دیگر انار خام که از نوازند و دوام کلان نباشد هلی میول که بغایت خور و دلو و آب بنام  
که هنوز ترشی زردی نیامده باشد یعنی نهایت کوچک بود و بار درخت بره که آنهم خور و دلو و چهار واک یک یک سیر

[illegible][illegible][illegible]





کسیلا و دردم تخم کابو بنیلوفر هر یک یکدرم و نیم مثل یک درم صمغ جابل کرده و دارو با خشک نمود و کوفته  
به هم آمیزند و شاف ساخته بر دارند و وافی که حفیض و نفاس کبشاید بمشیدر ابرون آرد و بجزر و اسه و اندازد  
او و سه کاشیه بیرون کند تر کته هلیله بهارنگی کوفته بختیه باروغن گاو بنوشانند و دیگر که تخم کبشاید بادیان  
بارنگ یک یک سه تا یک بهر وزه گوازی یک درام سه کوفته بختیه از ابتدای حیض تا سه روز به بندن این جمله سحر  
سه روز است و دیگر که سبید تخم چرخه هر یک یک تولد جوته آب نارسیده یک نیم باشد از ابتدای حیض تا سه  
سحر روز جمعه است و دیگر تخم ریحان یک شربت بنوشند و دیگر تخم ترب تخم زردک یک کف تبار  
کند و دیگر که تخم و الالیش رحم پاک کند و بجز زنده و مردی الفوف بنیدازد و حیض بسته بکشد و موجب است  
اندر کی باخته آلوده و برین جسم گذارند و شیر آنگه تا مسی اگر دو پوست آنجا مساید با محله قابل نازک طبع  
نیست و دیگر که حفیض را دو پوست دشت تخم گند و دو تولد بنجیل جبار باشد قفسیده کند و دو تولد پوست نیم  
زنجبیل را کوفته بچشانند و قند آمیزند بنوشند و دیگر که این چند روز را دوست کند حفیض کبشاید و بر جبهه در سباط  
حل نمیدست و دیگر که حفیض بفرغت آرد و قفسیده و در آنخی روغن آمیزند و در ظرفی انداخته بر آتش گذارند  
تا فیتله مانند توایست پس قدری بهر روز خشک بار یک سائیده و در آن آمیزند و بهر شسته فیتله ساز  
و در برین رحم بندند و دیگر که یک گل دشت جنبه که بهندی نرم گویند بقدر غم پاک و زیاد در آب گل یک سیر  
بچشانند و چون بقدر نوشیدن ماند قفسیده موازنه سه چهار درام تا نیم تا در آن کل کنند و بنوشند خون  
بفرغت می آرد و دیگر پوست جنبه و انه خالص که در میان او جنبه می باشد بچش داده تا سه روز بنوشند  
البسته آید و دیگر صبر سقوطی آیس مرکب بنیال جمله مساوی کوفته بشرباب صلا یکنند و شاف ساخته بکارند  
و دیگر که آب رحم جذب کند اجود و بارنگ بهر وزه خشک هر یک یک درام تخم سوده نمک لاهوری هر یک یک درم  
شده افتد که را دو به دران شسته شود و بشرد اگر کند و او و بر کوفته بختیه آمیزند و جنبه که مخطوط ساخته مردانند  
و مریان رحم را نفخ دهد و دیگر که با درم دفع کند بادیان افسون تخم کرفس برگ سدا مستقر هر یک یک درم  
شده چادر ام آنرا گرم کند و او و بر کوفته در آن آمیزند و مقدار خسته شاف سازند به جنبه که مخطوط کنند  
و دیگر که سیلان رطوبت رحم را نفخ شید که با جبهه شایه جانی مازو بزرگ کن مانع خورد هر یک یک درم  
پخته کل بسیاری گل دباوه هر یک یک چیده نیم صمغ و پاک که کرس گویند نیم پاک بسیاری سرخ یکبا و خشک سبید  
نیم سیر را بر آتش بجزر شانند و بسیاری نرم کوفته بختیه داخل نمایند و کچ زنده تا خوب بختیه شود و بشبه اندازد

[illegible]







و دیگر که بپنجگینج سگسپهره بدارن می شش یا هشت گشت منضمه بریده و یکمید و یکمیان آب و می بار یک  
سازند و بدین جانب بار یک صبر کنی الموده و اندک کلونجی در آب یا در زهره گاه و مل کرده طلا نمایند و شش  
سازند و آن سر را در فرحم دآوردند اندکی و بطرف و می چوب رشته بسته بران نبندند و همین سان بنادارند  
تا که بنگیند و چهارخو زرد رنگدازد و دیگر تخم ترب و دودام گفته در یک آنا را آب بچوشانند تا که یک یا دو بار  
بیا لایند و دودام گلاب ششم اول آینه نبوشانند و اگر در یک روز اثر نکند و روزنامه روز و در میند و دیگر  
که رطوبات رحم میشه بیرون آرد و بچمرده و زنده و بنگیند و پشگی قد بکیند و بر سفال نماده بر آتش گذارند  
تا بچوش آید و در عین چوشیدن می تر کنج زانگی بار یک سائیده در می آینه زرد و آرد و یکوب در رحم نه  
و بچوسته فرماجا سازند و عذرا حاجت یلی از ان در درین جسم نهند و نامتد روز بدارند و بچ و آنا س خواجکند  
خوف نکند مجرب است و دیگر که بچمیندازنی الفوف شکسرخ نیم آمار در یک و نیم آنا را آب حل کنند و چوشانند  
بچمیندازد و سنگ گرده و مشان بزنند اگر در یک روز و سوزند و دوم و سوم نیز و پنجم و ششم و هفتم و هشتم  
و نهم مغز بار بندال مغز کورکی تخم مغز تخم مید تخم مغز تخم کدوی تخم زنگار سیاه دانه مغز خرند و تخم بزر  
یکدام نگیند و بار یک بسایند و سه حصه نمایند پس بپار دست و درم هر روز سه و از وی فته سید سازند و یک حصه  
از ان دوازده تیلند و کور کبشتر و شاذ کرده در دهن رحم نهند پس تخم شیر ماهی و دوازده درم برگ سیسونه  
و الان بزرگ هر یک سه درم هر سه دوا را چوب بساخته سه حصه کند و یک حصه در آب بچوشانند و صفا کرد  
نبوشانند شیر گرم دانه و زان شافدر دارند و این پنج نبوشانند البته اسقاطا عمل کند و دیگر که بچسیندازد  
ایر سا با غسل آن بخورد و در زرد رنگدازد آخر پیاز تر گس با ماء الجسل چار درم بخورد و تخم هزار بار باشد و زرد  
و بخوش بر بختن همین عمل کند و دیگر که کسج بار یک سائیده در پیاز بپاشند و بلی سبتد دارد و بار نه  
و دیگر که نیم دام نهشتا بخورد و در ساقی بچسیند اگر مرده باشد و دیگر شاخ نرم سید اخیر در زعفران  
آلوده شانه سازند در رحم زرد و اسقاطا کند و دیگر سقمونیات آب سداب بسایند و قوری بقتیب بپاشند  
و عام کنند اسقاطا کند و دیگر کعبه در آب کیشب بزنند و آن آب بپاشانند اسقاطا کند و حین سبت کیشب  
و دیگر که قره فرج را که از استعمال دارد و می گرم و تر افند و در دوسوزش صعب اسودد و پدید بطور  
هر یک یک استرا قافیا اسفیدال و رصاصی و مر دانه گ خام شسته کثیر اخلی هر یک چار درم بپاشند  
بکرات زرد و در عین یکسپه ند و اوید بسایند و با می رسند و حمل نمایند

[illegible]



فنی القریب زائل شود و دیگر موسیقی همگان بریان نلیند و تهر بریان انیون مصری بر یک مسادی میسید و دارو  
پاس کمر کنند و زهر بندد و عدد دگر چون خشک شود و تا دگر آغاز از چنانچه تا دوازده و دوازده و زهره مقام شود  
بقدر جوار حبسند و پیش از آنکه شب دو گزری یک حبس بخوراند شب کند و دوش و بجای موسیقی ملوه  
نفر توان انداخت و اگر پیش از حلال و دوش بخورند باه و اساک آرد و اگر قدری بر ناخن بسایند آب و دوش کنند  
روشنائی افزاید و دیگر دهنیه آب ترکند و دو ساعت بارند پس بایند و پیچند دهنیه کسبند نیز آفریند و بر پیشانی  
طلا سازند شب حادث العذر را با محاسبت دو کنند و دیگر کتب ربیع را با غایت نیک است بر قبیل لشکار و غیره  
که در حال ذکر یافت و دیگر کسینول قمر مندی دانه دور گرد و سنگ سرخ هر یک دو دانه تخم مین اسپنل از اقدار  
آب انداخته بپزند و بعد از یک گزری آب قمر مندی بشکر شیرین کرده بخورند و غذا نچ و دو غ شیرین بسازند  
مانته روز زمین آن بکار در شب بالزده و در شش و طبیعت بخشد یا بجر بست و دیگر کاسنه کشنده خشک بر یک  
چهار ماشا اجود سله ماشه طلیل و ماشه حله را نیم کوب کنند و در پنج قوطه آب تر نمایند و صبح آب و شب تانند و بخورند  
و چهار قوطه آب دیگر در آن آمیزند برای شام همین قدر بر روز بخورند و دو وقت مانته روز و دیگر کاسنه  
کشنده خشک با دیان زیره بر یک سه ماشه شیره کشیده بخورند بعد از آن شب ترک ده باشند و دیگر کاسنه و دهنیه  
رکت چندین مغز کنول گشته پوست اندرونی و دشت نیم هر یک پنج ماشه جو کوب نمایند و در شب یا در آب بخورند  
نایم با و همانند با لایند و بدیندتب گرمی در شش و دهر مرض که از شرب شایب بدید آید از آنیز نمیدست  
و ناخورد زیاده است روزان در دو بکار بریند خوب است برای تب و دیگر کتب و بانی را مفید است کل معصفت  
للموی رکت چندین مونه زرد خوب و همانند بکسیر حبس کسیر حبشه هشت گشتی عملی ساسو کسبند و دیگر کتب  
سازند و بهم آمیزند و یک قوطه در آن آب بخورند و در آنجا که آب بخورند و در آنجا که آب بخورند و در آنجا که آب بخورند  
یم با و آب همانند با لایند و بنوشانند و درین اود و طبیعت بود و دیگر آب انداخته بارند و شام دهند و همین سان بپزند  
بدیندتب اگر مرض نقل بود نیم قوطه یا قدری کم که دو انگیز در پنج عدد و برگ نیم نیم و دیگر کتب که در دستنات است  
در دوشم و استلا را سودمند سیاه از خشک کاشیده و گندم ک صاف نموده و چنانک اصلح داده حلال  
در کسین کینه جو که کترشی است هر پنج مسادی بسایند و آب خوری همچو دانه خشک حبسند و دیگر کتب  
طرقی ششیدن سیاه انشنگاف تصاف کردن گندم اصلح حلال گوشت بر سر گین و چنانک در مقصد این  
مقدرد و اگر فواید بریان کرده شد و دیگر کتب لرزه را مفید است دانه الاچی کلان لفضل مصری بحسب حاجت

AD

[illegible][illegible]





یک شب باز روز بازند و چاه شیرین که در بون آرد و شیرین باز و کند همچنان تابست بگوید و نکند و در زبانت و در  
خشت چینه سازند و درون او کاواک ساز و چنانچه سطح زیرین او بر پری یک گشت بماند پس هم الفار قطع  
خورد که در مانند خود یا کالان در آن خشت انداز و چنانچه هم وای مفروشه زیاد و از پری گشت بنام  
زیرا که اگر کوبن زیاد و از پری یک گشت باشد آتش اثر نکند پس ظرف سی بالای کاواکی خشت از گون  
چنانچه هر گوش شود و کنارهای او خشت پیوسته بود و محیط بر تمام کاواکی بعد از این خشت را بر دو گیلان گذارد  
و زیاد آتش چوب سدر که بهندی می گردید و پیغمبر و زنجانی در چن یک سیر گوشت آتش میشد و کند تا بنشت پاک  
متصل آتش و بهند و بعد فرو و آرد و هم الفار بر آن آرد و مقدار یک برنج که بهندی می چاول گویند با سحر  
سپید که سله چار باشد و بنده شب هفتم در شش و دو اگر می کند جزایات شیرین بگردان آب و در زبانت  
و آب دیگر دستان ریزند و در چاه گذاشته آب که تر آید گرفته قدر نیم با و غنوشانند او و به که تنهای نرسن  
و تنهای یعنی و سوختن و استخوان را مفید است را و می بیند و در آب لبان نمود و تقویت پوست بر آن پیوسته  
از فضل گل سح کشیند خشک را زبانه هر یک یک گرم کوفته چینه بر صبح ریح کو که سله باشد باب میل نمایند  
و دیگر که پ رب و ابجر است آب که یعنی چونه شده باشد با قدر کم و زیاد و در آب حل نمایند و یک لیون در آن  
بیفتد در چون اجزای غلیظه آب یک شیشه شوند آب آنکه که بالای می بیند بنوشند و در در این زمانه و این داوخته  
و میند که اثرش بطور شروع نموده باشد یعنی در ابتدای ظهور کسل و گانی که مقدمه آمدن تب است بخورند و اگر  
در یکا کفایت کند هم المالد و الیگان نوبت دیگر دهند و دیگر که برای تب ریح از صدر الدین خان مجرب است  
گو که از بقدر بر داشت با و و دانه فضل که گوگرد و در آب بقدر دو سیاه نموده و جوی انداخته و جوش دهند تا سیاه  
بماند صاف نموده و در وقت نوبت بخورند و در سده نوبت بطرف میشد و انشا الله تعالی و دیگر که در بخور  
سیاه و دونه عد و برگ بان انگیزی و دونه عد و فضل که و دونه عد و بار یک بگویند و فضل مانند جوب سازند  
و می کشند تمام آب که بخور نمایند و در وقت نشو و پزیر پنج نعلیت و دیگر که تب که ریزه را دفع کند که گشتان زرد  
لوک شش عدد و اجزای این دو باشد هر سه را با یک بسایند و سه حصه سازند و بخورند و قطعه سفال در آتش گرم  
نمایند و در قدری آب اندازند پس درین آب داغ داده که بعد از دوی مذکور آینه زد و بنوشند همین آن باشد و  
عصبان آرد و غذا کثیری بی نمک و بر دهن خورند و مجرب است و دیگر که کوبند و در میان او دمی آید و بتاز غی غیب  
گویند سو دو د که می میل و منتر که بخورد هر یک یک تو که زیره سپید برگ منیلان یعنی بول هر یک نیم تو که او دیر را

یک شبانه روز باز دو چاه مشرب نیکو برون آید و شیر تازه کند همچنان تابست بکند و نر کند و دوز سب و در  
 خشت پنجه سازند و درون او کاواک سازند چنانچه سطح زیرین او بر پری یک گشت بماند پس هم الفار قطعا  
 خود کرده مانند خود کاواکان را تر از آن در آن خشت اندازند چنانچه دوازدهای سفر و شش زیاد و از پری گشت نیاید  
 زیرا که اگر کوزه تو زیاد و از پری یک گشت باشد آتش از آن نیکند پس اگر کوزه سی بالای کاواک و اگر کوزه  
 چنانچه بر پیش شود و کسارهای او خشت پیوسته بود و محیط بر تمام کاواک بعد و آن خشت را بر دو گداز کند و از  
 وزیر او آتش چوب بسازد که بهندی بر گویند بغیر و زدن چنانچه در چرخ یک سیر گشت آتش مشبو و کند تا شست پاک  
 متصل آتش و بهند و بعد و فروزان و در دهم الفار برون آید و مقدار یک ربع که بهندی بر چای و گویند پاک  
 سپید کند چار باشد و بهند و در دهم الفار برون آید و مقدار یک ربع که بهندی بر چای و گویند پاک  
 و آب دیگر و آن ریزند و در پاره گشت آتش یک ربع که بهندی بر چای و گویند پاک  
 و بهای یعنی و سوره آتش را و بهندی بر چای و گویند پاک  
 و فصل گل سب گشت و خشک را زان به هر یک یک ربع که بهندی بر چای و گویند پاک  
 و دیگر کت ربع را و بهندی بر چای و گویند پاک  
 بهیشت در چمن اجزای غلیظه آب آید که مالای آید و نشوند و در در این دوز سب  
 و بهند که آتش لکچر شروع نموده باشد یعنی در ابتدای ظهور کسل و گانی که مقدم آمدن سب بخورند و اگر  
 در یکبار کفایت کند نمود المراد و الا لیکن نوبت دیگر و بهند و دیگر که برای سب ربع از صدر الدینان مجرب است  
 که کسار بقدر برداشت باوه و از فصل گل که گویند در آب بقدر دو سه ساله قوه خوری انداخته خوش و بهند و بهند  
 بهان صاف نمود و پیش از وقت نوبت بخورند و در وقت نوبت بر طاف مشبو و انشاء الله تعالی و دیگر که گویند  
 سب باوه و در نیمه و در یک بان لکچری و در نیمه و فصل گل که گویند در آب بقدر دو سه ساله قوه خوری انداخته خوش و بهند و بهند  
 یکی که شام آب گرم بخورند و در وقت نوبت بخورند و در نیمه و فصل گل که گویند در آب بقدر دو سه ساله قوه خوری انداخته خوش و بهند و بهند  
 گویند شش عدد و اجاز این در مائه بر سه بار یک سب باشد و سه خصه سازند و بهندی بر چای و گویند پاک  
 نماید و در قدری آب اندازند پس درین آب داغ داده بکشد از دوازده که آید و نشوند و بهند و بهند  
 معسل آید و غذا کچری فی نمک و بر دوزخ و در نیمه و فصل گل که گویند در آب بقدر دو سه ساله قوه خوری انداخته خوش و بهند و بهند  
 گویند سو دود که بهیشت و در نیمه و فصل گل که گویند در آب بقدر دو سه ساله قوه خوری انداخته خوش و بهند و بهند

کدورت های بی  
 طبعی که در  
 دهنش  
 گشاده  
 است  
 و در  
 دهنش  
 گشاده  
 است  
 و در  
 دهنش  
 گشاده  
 است

برمنده و صبح



بند مذکور دست ۲ الباقی

اساوند تا کاب و کوفه میزند و در سه دام باز در لیس میزنند بهین جان شیر و زرد میزند و دیگر که در ازاله آب رطوبت و  
انگور زده و دماشته نمک سنگ و دماشته بر در و دماشته سیراب جوشانند چون سه چهار دماشته بر لیس را بنویسند  
در و در و زیت شید و فلفل و میوه و دیگر که کتب بر معراج بر حبست میازند یکس باره پوست مرغ از و سه  
و رکند و منزه سید از وی بگیرد و بچند آن خمر که خورده آسیند و در آب خوب حل نموده بقدر فلفل گولیا بسته  
یک گوی باب بشیند یعنی یک گوی شب و کوبیده باشد بخورند و دیگر که کتب بر دفع دارد دیگر فلفل گرد و  
رنگه اصل حساب یک فلفل یک برگ مع کوه هر دو را سوده بقدر فلفل جهاست نه ناسه و رنگه حبست میزند  
و دیگر که کتب لرزه را سفید و صبر است ایندن که کاشه مرغ و دماشته است حب کیکر شش باشد هر سه را بنویسند  
بازند و مقدار یکا شش یکم حساب مزاج آدم و بدن چهار گرمی بیش از فو تب که کباب فرود طفت قبله است با و  
برینا رند که فی الحقیقه کس میازند غذا خورده باشد که بعد دوپاس میازند از این دو دماشته یک خوراک کافی  
نهایت سه و زواله دفع شود با مازنده لغائی و دیگر که کتب لرزه را سوده و در رق انحلال یعنی بهنگام پوست  
ششش سر و در ابرار کوفه بخینه قدر در در و دماشته است و اگر گفته بدماشته بخورند و دیگر که کتب لرزه  
فیون صری خود در ماسند از زعفران سر یک و در در و این یعنی یک در مرغ دو نیم در دم و دیگر که کتب بخینه بخورند و دیگر  
ناتسری کتب کرم بدن یعنی با دم میانه یک کتی و با و دیگر که خورده و خمر فنی بدیند و دیگر که کتب سرخ  
برج و دماشته کوفه بخینه بدیند پرب مع را در و رکند در آب کوب و دیگر که کتب اسما شیب را سوده و در و زله  
نخاس و جمع اسما م باره را سفید است بیش یعنی بچیناک که بر وزن سیاه و در وزن سفید بود فلفل و از و دماشته  
یک یک یک فلفل که در دو دم او و به جابجا بکوبند و فلفل و بیش رخت کبیا که در لباید ناکیا پس عبده  
بازاد و به سحر و آسیند و لباید خوب پس باب جها سازند و اگر حب نه نند در آب صغ توان است قدر و به  
جاسازند و اول نصف حب و بدیند بعد یک حب نهایت سه حب از کوبیده است و بچیناک را حجت  
بر کون شربت و شارب ل بن فی الفوقه و نه شود چه اگر نوشید فلفل در دماغ می آرد و تیریش کا غذا باشد  
ادن است و اگر کتب دق باشد غذا شور بای گوشت بشیند با دم سازند و گاهی از این جها محمود است  
یاده میشود و سوس نکند و دیگر که کتب دق نوسال را صبر است و سر فر و دفع نماید که با رانده گلکش سفید بود  
خیار و سه و کثیرا و صغ اصل الکس و بیشتر بقدر حاجت مقدار از وزن نموده و بهیند

باب اندر آبلہ و اور ام ماسور

19

[illegible][illegible]



کما اکس کرده باشد از هر دو نفع دارد و امر سل و آب جو شانه سه باره و درین روزه از آن آب شربت  
 و چند روز این عمل کنند اکس تمام دفع گردد و دیگر جهت بد و بیکر نثار و خود و با گل آینه تکیه ساخته بر روی خود کنند  
 و بر یک نیم بریند و برگ نیم تنایز بسین حجر است او و هر رسولی انی سله با سله بالای رسولی نماند  
 و بی سخته ناخن بر آید پس بشکری بماند دفع شود و دیگر مرتبه از غلغله استعمال نمایند و ابتدا در غسل میانه  
 و دیگر خسته پیدایی گنجی پسید بگیرند و با نیک سنگ آب لبیدن بسایند و رسولی را بکستره بخرج نماند  
 این در ایران طمانینه مجلس رود و جمیع دره های طبعی و بادای و خوشی را همین سان بکار برند و سود دهد  
 و دیگر که در نده که مشابیه است بر کل کهنه رز غیب دارد بدو است و در که چهار و بر دیوار با سر و دست است  
 برگ او بخیزد و دروغن زبان نماند که در بر رسولی بنشیند و بر روز دیار بنشیند آن کنند اگر بسیار کلان باشد  
 اسید است که در غیبت روز بر مجلس رود بی آنکه خسته یا راحت کند و فصلی در او دیدار و که بعضی عرق مری گویند  
 بگیرند صابون و سوم و دروغن خسته در هر چهار و بنشیند و تا فرود آید است یا بر آن خواهد آمد و دیگر خسته  
 دروغن زرد و بر تمام آن اس نار و بالند و بعد و برگ آید بگیرند دروغن بر آنمانا نماند و گرم نمایند و بر تمام و دروغن

باب در جرأت و قروح

واکوته و چاهن این در فعل مرام و بیان مرام نگوشت اما دینی نیز چندا و دیو ذکر میکنم و دو که خدا هم جرات  
تقتدینت و یو سپید و هم جرات را خشک کند خاستر آله و لوده و بهنگامی سوخته در سفال مساوی  
استانند و اندکی نیل به توبه بریان کرده در روغن بادی آمیزند و جلد را با ربیک ساخته بدارند و بخشنند جرات  
اندکی بر روغن گاو مالند و بالای وی باین دو اسپاشند و دیگر که جرات را زود و فراهم کرد و سهاگر بریان کرد  
الاجی کسبند و هر سه برابر سایند و بر بزل بپاشند و بگذارند و دست پان بالای وی گذارند و پان  
کنکرتی را اگر باشد بهترست و دیگر که چون بر غصه نهند نرم کند حتی که بر آوردن بیکان خلیده آسان شود  
و در شب تن یک شب صبح بیکان فی قصد لیه بر آید و پوشش یعنی فارش کرده آداب نشی بر پند  
قاعده آب باراک جرات را از ان بنویسد آب جوشیده پوست نیم پوست کسرس یا پوست بول یا  
پوست پنج جاری بر پوست آید جوشانیده زخم و فروغ لوانیش است فنانا زیم اومنا و بنواخی نشسته  
کند و دیگر چون بر جرات بکشد و ربیک غت سود و ده گوشت خنجر بر یا پوست او بسوزند و خاستر  
بر جرات ریزند و دیگر که زخم فرمنه را فراهم کرد استخوان بر آدمی دود تو که گشته که با مان بخورنده نوله  
نیل به توبه که میگوید هر سه با ربیک ساخته بدارند و بر زخم دهن تیر و لنگش قدری ازین گرفته بنهند و پند  
در دوسه روز فراهم آید و جربست منقول از شیخ سلطان جدی و دیگر که در دور و ز گوشت برویاند  
سیر و جیه و رگ نیمه بر آب یکدم را در روغن کخی چهار دام برگ نیم بکوبند و قرص بند و جیه را با ربیک سازند  
و پس از آن یک پیکند کس سیر را در روغن بسوزند و روغن سیالانید و بدارند و نقل این دوا اگر سیر افرغ  
یعنی گنچه نما کنند سود دهد و دیگر که کنا سور را سود دهد پشم اسپ بسوزند و بخشنند روغن السی بر ناسو مالند  
پس آن هم را با ربیک ساخته افشانند اگر در و فرو باشد فکله بران آکوده اندر کنند و خاستر سم اسپ  
با خوات سرشته و ناسو بر مانند نفع تمام دارد و چند رسین جراح گفته که جربست و دیگر دوا می منه که در زخم  
تیر و گولی و نیزه و مانند آنرا اندر کنند و ماده اندرون جمع شدن نند بر و جوب و جعه حاجی یعنی آشتما  
یک حصه هر دو با ربیک سازند و چوبه بر نماید و دیگر نذنبه کند و از وی قطعه برد سازند و او میوه سوخته درین  
قطعه نهند و این نیه بر باره بافته گذارند و کنار بای و پوست فراهم گیرند تا بچوبی شود و بعد روغن گاو  
بر کش نهد و بماند و از ان ریزه کرده بریان نماید و این پوئی درین روغن نهد و اندکی گرم کند و بر سر  
زخم باره بکشد و ازین پوئی چشم لاکسید نماید یعنی سینک و مهند و سینک آوده بهاسجا آن شبی را بکشد

[illegible][illegible]

پیشرفت ۹۴

برجست از هر کس  
درین میدان  
مردی دارا بود  
پیشوی سوزن  
از یک سوخته  
کم و بیش  
تو مانک کوته  
بخش برجست  
باشند در  
کاغذ سفید  
هر یک

۱۰۰

[illegible]

[illegible][illegible]





[illegible]

بهندي ميني گونيد چيت مشابهت اولدوسلر چان اين هر دو باب سائيد طلا مانيد و ليک هر گ کليل بر وزن  
 کرده گرم نموده از ظرف خشت براکو تيندند به شود و ليک که اکس را در ابتدا فرو نشاند و در زياره اگر بکار بند  
 زود بخيزد کرد و بخيزد را کم بشايد و کشته ده روزه ساند و در استعمال کرد و نش بالاي آن هر چه اندرون بود  
 رجم و چک شنبه برون آرد و قرح خشک شود و گول و سنبيل مردور ابارک سائيد و بر لته نهاده و کلاه  
 و ليک که قرح را اگر گچ ناسور شده باشد به ساند و برگ کنگلي که در خشت مشهور گند و بر سر جرح است نمند  
 بدین نوع که کرد اگر برگ بصرع ملوث کنند تا بان محل حصيد و اگر برگ کنگلي را که قتيه کلاه از نرسود و  
 اما به تجربه پيسته که برگ او چنان ثابت که گذشتن اقوي و اسرع انفع است و ليک که قرح بخنده را به ساند  
 و برگ کالامحوده که درخت ششدر است یک حصه و برگ خيم چهارم حصه يعني ربع و نمک سائيد و اندک زياده را  
 کوفته بر بندن سختي و جرح است همه دفع شود و ليک که جراحت اگر عبارت است از تشقير و ترقيش بجلد است مشهور  
 است و دفع تمام دارد و چاهان در پا ي و تمام بدن نيز افتد ليکن شير در دست افتد و دست يعني کوفته مقدار زياده  
 بگيرد و بکوبند تا بچون وليد شود و اين چين کوفتن را الوبي چين گويند پس بايد ز با تيل بدن فراخ و اين کوشت را  
 در ان اندازند و آب آنقدر که مطلوب بود اندازند و آنرا بر سر آتش گذارند تا گرم شود بنوعی که دست در ان  
 توان در آکوز پس بکشد و در ان در آزند و ان آب در ان واکستهار با هم بماند و بايد که آب چان لحاش  
 گرم باشد چنان کيکس کنند بعه دست بر آرد و تا چهار گري روغن زرد و بر دست بماند و بايد چيک  
 زير بعل و و گري بماند تا گرم بماند و دو سه روز اگر عقب آن باب هر دو ساند بهتر است و بهتر است که  
 اين محل ميشب کنند و باز چنان بسند و اگر خشنه مستط در آب بچوشانند تا قوت از و بايد در آب بعه  
 از زير او کم نمائند تا دست در ان توان در آکوز پس بچيک گفته شد و شها در ان بماند حسن باشد و اين  
 هر بست از کيو ز و ديگر حاجت نني افتد و اگر در تمام بدن چاهان باشد و منافق و مستط زياده بگيرد و در  
 و ليک کلان بچوشانند و در ان بنشانند و بچيک گفته شده تين و تير لعل آرد و ليک را ي چاهان است اگر  
 قطره با قطره روغن گنجد حل کرده بر دست بمالد و ليک هفته صحت يابد و ليک اگر گوش در در روغن تخ  
 سائيد و لث کنند و برست و پامالند و گرم کنند چاهان دفع شود در ليک هفته او و وي که کاسور را دفع کنند  
 هر بست سباب مصلحت ميشانند و ليک خاکستر گرم سنگ بشت چين عمل دارد و ليک هزار مايه که بسند  
 کنند و گونيد بسوزند و خاکستر او را سوز پاشند زود به شود و کشته که بايد که کلان باشد و ليک زهره مار

[illegible]

ایستاد و در کمال سنجیدگی و در ترقیبی بی‌نهایت عالی

و چون آنچرخ چو بستانخته شود سایه خشک کرده و بارند و وقت حاجت سائیده بر زخم باشند و بالای آن گنج  
بصاف برین زخم در یک ساعت فراهم آرد زخم قوی شود و دیگر زبان سگ سیاه و منو که بر سیاه و منو که در  
شخصیت زبان سگ خشک ساخته و سیخ کرده و در آب است بریان نموده و آنرا جراحی خارجی را نوشتم و شود که  
مانند کاج در کشیده بگیرد و بار در آتش گذارد و آنچریان شود و کشیده بگیرد و بار در آتش گذارد و آنچریان  
کشیده بگیرد پس این را در زخم و در زخم فانی هر سه را برابر گرفته و هم آنرا میخند آرد و خمیر سازد و جو سائیده بارند  
و قدری از آن بر زخم بکشند و در یک ساعت فراهم آرد و دیگر زبان سگ سیاه ساخته و بار یک سائیده  
بر آرد و قدری بر زخم بکشند زخم کلان را در کمتر آرد که گفته فراهم آرد و دیگر عمل تا در جهت جراحت مستخرج  
خسیده که بر گشت ظاهر میشود و در آنهای سپید نقطه مانند بران بر روی آید و تا سالها میماند و سخت نموده  
بعضی از عجب آنرا غلظت کوبیده و با نعل منهد سائیده و خود بگیرد و سیخ آید و در زخم منهد بر بند بقدر که عجب باز آید  
پس بکشند و آن سیخ در آتش سیخ کنند و در آن خوراخ اندازند و سیخ در آن باز نهند تا دروغ شود  
پس سیخ بر آرد و چون دروغ خامی شود که گشت ما وقت در آن توان نهاد و گذارد تا که سرد شود و باز سیخ گرم  
و گشت بر آرد و دروغ گذارد تا گرم شود و پس گشت باز نهند پس همان سه مرتبه دروغ گرم بگذارد و  
گشت در آن باید نهاد و اگر دروغ کشود و گذارد تا باز نهد تا نفع حاصل بگردد می آید و در آنجا است  
و وانی که جراحت ناسور شده را بیشتر نفع بخشد و عجب بهتر گندم را بکوبند و با پنجه و دانه و همچنین کوفته را  
بنازی جوش گویند پس قدری از این دلیه آب بزنند تا نیک بچیده شود و همانرا بر زخم بدهند که در اندک زمان زخم بخشد  
و نیز خمر زرد و تخم زرد و سیاه و ناسور شد جراحتان او را شکیانستند و وادارند پس سوزانند  
چیزی که قیل با می غسل بخورد و درون و می انداختند آنرا زنده بکشند و همچنان بود و آخر آنرا مرغ زری میخند  
و آنرا دانه شش قاعل منهد کرد و منسل قوی داد و بعد همین دلیه بچیده گندم بنفشه و زرد و سیاه و ناسور  
و در یک هفته طاقبت بر خاستند لیکن قدری آب می بر آرد پس چرک همه بند شد و در عرض یکماه آن آب بزنند  
بند شد و صحت یافت چون غصه نتایج بود و بجا نماند شد و وقت نایب است آنچه بپنج چند برای شام نیز آرد  
باز زنده اگر مر وقت تازه زنده بهتر باشد اندکی گرم بپزند و دلیه اخیان بزنند که خام نماند چرا که اگر خام سیاه  
بسیب جذب است جراحت ورم میکند و دیگر که جراحت عسر البرز را که اگر بدو بکوبند پس بند و بکشد  
شام بخشد و آنرا در و کشید آگشته ناگوری بار یک سائیده با آب کشیده و بار در زخم و در وقت طلوع آید

[illegible]

تخصیصه را درین آن آساست شد و بعد از وی سر کرد و خون مدتی از آن می برآمد و حوالی بلونده شده بود و کانی  
سخت شده و باز خون بند شده و زرد آب از آن می آمد و پشت که بر پیداکند و چنانچه کسی التفات بدو نکند  
و اگر دوا نگیرد و دوا شود و نگیرد و آخر الامر که پیشه تخصصه است گندناگری بابت سائیده و الید اول و دوم و ثلث نیست  
و بعد از روز چهارم پشه و جرت مندل گشت و دیگر که فرجه را با مصالح کرد و دوا کشید و چون آرد که گشتند  
برگشیم بگویند و اندکی شک و قدری بول آدمی آئینند و طلا نمایند و دیگر که ناسور قرحن انجبر است پوست اند  
ببوسند و خاکستر آن بگردد پس بپاشند قدری شیر و جرت برده و باره یا نمیدانند آن شیر یا لایله خاسته است  
باریک ساخته پاره بر آن در یک ظرف اندازند و بر ناسور گذارند چنانچه آن خاکستر مقابل سوراخ ناسور را بپوشد  
سایه روز چون نهاده بر دارند به شده باشد بپوشانند اما بعد لقانی و دیگر که زخم از چشم که باشد زود فراجم آرد  
با مر امد لقانی آب شیرین پنچ آن را با شش نرم بپوشانند و در یک سی تا پنج میزدن آب بماند پس آنرا  
در شبیه قرارند و بعد از حاجت قدری از آن دوز و دستنگ و دیگر سیاه یعنی رنگی بر در آن آب بپاشند و باره  
نرم کنند ترش ترش که ده دین سیاه نمایند و بر زخم گذارند و دیگر که یاد خود را در کشته روز یکبار و دیگر که  
سجی سنگ که خورد باشد بگردد و بوسند و بر ناسور گذارند و در آن خود و جتان بریان بکنند و منند تا سوخته شود  
کله آن مروان آرد و بشکافند و منور سر او بپاشند و باریک سائیده بپاشند و قدری از آن بر جرت است  
و اگر جرت در کام بود و زخم انداخته بودند و بینی یا دکانم زخم فراجم آرد و باقون شد لقانی شخصی ادراک جرت  
بود و بعد از فلوس چنانچه مجری بینی و طعن کی شده بود ازین دوا پاشیده و این عمل در اورد و النهر مروج است  
پیش عالمان اینکار را دوا می خوانند و حق را یعنی با نیکه سوخته باشد از آتش مقدس است پوست و جرت است  
ببوسند و بر و غن کجده آینه طلا نمایند و دیگر که به باشد بقایت باریک ساخته اند و غن شرف  
خالص آئینند و طلا نمایند و در و نشاندنی الفلوس می بپاشند و بعد از غن محرق گویند که سوخته است و کاه چرب  
که کشته تر باشد بهتر و دیگر که دگندم در آب حل کرده بر سوختگی مالند و دیگر که آب معنی جرت که با نان بخورند  
و تیل حبسبیل آئینند و بر جای سوخته و زخم رسیده و مالند و سوختن درونی الفلوس ساکن کند و دیگر که جوشان  
آتش و آب گرم و روغن گرم مفید است و سوختگی با روت مخصوص سپیدی سینه مرغ در روغن بکشد و بر  
حل کند و مالند و دیگر آب یا زرد سوخته با روت مالیدن از جمله عجایب است و اگر جامی زخم شده باشد  
از حرقت نفل یا زرد سوخته بنفشه است و دیگر سیاه سوختگی با روت و غیره اگر چه تمام پوست افتاده باشد

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لہ  
لو اننا لم نكن من رعاہ



*[Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the letter or a separate note.]*

[illegible]

شماره اول  
مجلس اول  
روز شنبه  
در روز نهم  
از ماه رجب  
سال ۱۰۸۵















و بعضی را می چسباند و دیگر جلوه می بینی بکس که در درون گل و یار و عن دیگر آنچه نرسد و بر بدن لبند لبند  
 شد و اگر گویی باب گرم نشوید خارش صعب در درون و در یک نسخه جو اکامیزد داخل شد بمونان نوشاد  
 و سیاه یک حبه گندک و دو توده بر یک و حبه نوشاد و دو اکامیزد بر یک چهار حبه درون گاو و اگر  
 نوشاد و دیگر که خارش کند و با مجرب است سیاه گندک بر یک سکه باشد تو شاش باشد نوشاد  
 یک قور درون گاو و چهار قور درون آب بکشد و بهشت آب بشوید و او دیر کوفتی کوفتی مع مخلی بر و عن  
 آئینه زو که هر که نشد تا یک پیکس کسری زیاده و دوازده و اندک بر بدن مالند و کوه بران و لب و دانه سر و  
 غسل نمایند و او ازین و آئینه در و شیوه و با و رنگ را نیزه مقدس و کوهی انصاف که سیاه و گندک  
 را که درین نسخه است یک با که ده سیاه حق کنند بهر حال از یک پیکس که نشاید سیاه شود و فاده بهتر  
 از دیر برای خارش غسل باب گرم است و بهما میانی رفیق و دو که بعد استحمام سه لاله و موشی  
 و دیگر مایه بار و مشوره و سراد بخشاید و قدی نشانی که راوی در وی کشند و او را لعل حکایت بگرد  
 و در آتش نرم کنند که از آخر و جگه و در تنور بنفشه که و بعد و سیران آرد و آتش  
 و بار و عن کعبه بر بدن مالند دفع گردد و دیگر بر سه پله پیچ سوده و بنفشه بر و در و درم سحر و جرب و زنده  
 و دیگر که در تنور یکدوم که درام صیفه مرغ کعبه و را سوراخ کرده و در تنور و کمار را دران اندازند  
 بعد و تپ لاله س که بنده می گوئی که بنفشه یا مانند آن بر سر و عن صیفه مرغ که در سازه و بالا می  
 شد لب و هند و تاسه روز بران بعد و ظنی را سوراخ کرده و لوله بنفشه را از درون آرد و بالا می  
 بسته ظرف خور و گلی و از گون پوشیده که و اگر درین ظرف خور و که از گون است و ظرف کلان را یک  
 انداز و خاج چهار انگشت بالای ظرف خور و آید این ظرف کلان از شکل بر نوبه و آتش  
 و در زیر لوله ظرف خیسید یا آگینی بر اندازد و عن فرو چسبند و در و می شود مقدار در و بر یک باریک قبول بخورند  
 خارش و در شود مجرب است و این طریقه چکاندن را بنیال خیر گویند و دیگر خارش معطر را در و در کنند خاصه  
 تو توده سه کاه و نیم سیاه سه دانه باشد مسکه گاو یا خزان و درم عالمگی خشن تو توده را با سیاه  
 که ل کرده و در مسکه آئینه و بکشد و فلت آب شسته و مالند مجرب است و دیگر که خارش انصاف  
 و بدن را نرم کند تخم چهار دام آله دو دام مرغ سامی یکدوم بر سه دار و بار یک کوفته بنفشه باب لبند  
 و بعد سه کتری غسل نمایند و دیگر که خارش را مقید است تیل بکشد سه فوس کافور صیفه یک نیم باشد

و بعضی را می چسباند و دیگر جلوه می بینی بکس که در درون گل و یار و عن دیگر آنچه نرسد و بر بدن لبند لبند  
 شد و اگر گویی باب گرم نشوید خارش صعب در درون و در یک نسخه جو اکامیزد داخل شد بمونان نوشاد  
 و سیاه یک حبه گندک و دو توده بر یک و حبه نوشاد و دو اکامیزد بر یک چهار حبه درون گاو و اگر  
 نوشاد و دیگر که خارش کند و با مجرب است سیاه گندک بر یک سکه باشد تو شاش باشد نوشاد  
 یک قور درون گاو و چهار قور درون آب بکشد و بهشت آب بشوید و او دیر کوفتی کوفتی مع مخلی بر و عن  
 آئینه زو که هر که نشد تا یک پیکس کسری زیاده و دوازده و اندک بر بدن مالند و کوه بران و لب و دانه سر و  
 غسل نمایند و او ازین و آئینه در و شیوه و با و رنگ را نیزه مقدس و کوهی انصاف که سیاه و گندک  
 را که درین نسخه است یک با که ده سیاه حق کنند بهر حال از یک پیکس که نشاید سیاه شود و فاده بهتر  
 از دیر برای خارش غسل باب گرم است و بهما میانی رفیق و دو که بعد استحمام سه لاله و موشی  
 و دیگر مایه بار و مشوره و سراد بخشاید و قدی نشانی که راوی در وی کشند و او را لعل حکایت بگرد  
 و در آتش نرم کنند که از آخر و جگه و در تنور بنفشه که و بعد و سیران آرد و آتش  
 و بار و عن کعبه بر بدن مالند دفع گردد و دیگر بر سه پله پیچ سوده و بنفشه بر و در و درم سحر و جرب و زنده  
 و دیگر که در تنور یکدوم که درام صیفه مرغ کعبه و را سوراخ کرده و در تنور و کمار را دران اندازند  
 بعد و تپ لاله س که بنده می گوئی که بنفشه یا مانند آن بر سر و عن صیفه مرغ که در سازه و بالا می  
 شد لب و هند و تاسه روز بران بعد و ظنی را سوراخ کرده و لوله بنفشه را از درون آرد و بالا می  
 بسته ظرف خور و گلی و از گون پوشیده که و اگر درین ظرف خور و که از گون است و ظرف کلان را یک  
 انداز و خاج چهار انگشت بالای ظرف خور و آید این ظرف کلان از شکل بر نوبه و آتش  
 و در زیر لوله ظرف خیسید یا آگینی بر اندازد و عن فرو چسبند و در و می شود مقدار در و بر یک باریک قبول بخورند  
 خارش و در شود مجرب است و این طریقه چکاندن را بنیال خیر گویند و دیگر خارش معطر را در و در کنند خاصه  
 تو توده سه کاه و نیم سیاه سه دانه باشد مسکه گاو یا خزان و درم عالمگی خشن تو توده را با سیاه  
 که ل کرده و در مسکه آئینه و بکشد و فلت آب شسته و مالند مجرب است و دیگر که خارش انصاف  
 و بدن را نرم کند تخم چهار دام آله دو دام مرغ سامی یکدوم بر سه دار و بار یک کوفته بنفشه باب لبند  
 و بعد سه کتری غسل نمایند و دیگر که خارش را مقید است تیل بکشد سه فوس کافور صیفه یک نیم باشد

و بعضی را می چسباند و دیگر جلوه می بینی بکس که در درون گل و یار و عن دیگر آنچه نرسد و بر بدن لبند لبند  
 شد و اگر گویی باب گرم نشوید خارش صعب در درون و در یک نسخه جو اکامیزد داخل شد بمونان نوشاد  
 و سیاه یک حبه گندک و دو توده بر یک و حبه نوشاد و دو اکامیزد بر یک چهار حبه درون گاو و اگر  
 نوشاد و دیگر که خارش کند و با مجرب است سیاه گندک بر یک سکه باشد تو شاش باشد نوشاد  
 یک قور درون گاو و چهار قور درون آب بکشد و بهشت آب بشوید و او دیر کوفتی کوفتی مع مخلی بر و عن  
 آئینه زو که هر که نشد تا یک پیکس کسری زیاده و دوازده و اندک بر بدن مالند و کوه بران و لب و دانه سر و  
 غسل نمایند و او ازین و آئینه در و شیوه و با و رنگ را نیزه مقدس و کوهی انصاف که سیاه و گندک  
 را که درین نسخه است یک با که ده سیاه حق کنند بهر حال از یک پیکس که نشاید سیاه شود و فاده بهتر  
 از دیر برای خارش غسل باب گرم است و بهما میانی رفیق و دو که بعد استحمام سه لاله و موشی  
 و دیگر مایه بار و مشوره و سراد بخشاید و قدی نشانی که راوی در وی کشند و او را لعل حکایت بگرد  
 و در آتش نرم کنند که از آخر و جگه و در تنور بنفشه که و بعد و سیران آرد و آتش  
 و بار و عن کعبه بر بدن مالند دفع گردد و دیگر بر سه پله پیچ سوده و بنفشه بر و در و درم سحر و جرب و زنده  
 و دیگر که در تنور یکدوم که درام صیفه مرغ کعبه و را سوراخ کرده و در تنور و کمار را دران اندازند  
 بعد و تپ لاله س که بنده می گوئی که بنفشه یا مانند آن بر سر و عن صیفه مرغ که در سازه و بالا می  
 شد لب و هند و تاسه روز بران بعد و ظنی را سوراخ کرده و لوله بنفشه را از درون آرد و بالا می  
 بسته ظرف خور و گلی و از گون پوشیده که و اگر درین ظرف خور و که از گون است و ظرف کلان را یک  
 انداز و خاج چهار انگشت بالای ظرف خور و آید این ظرف کلان از شکل بر نوبه و آتش  
 و در زیر لوله ظرف خیسید یا آگینی بر اندازد و عن فرو چسبند و در و می شود مقدار در و بر یک باریک قبول بخورند  
 خارش و در شود مجرب است و این طریقه چکاندن را بنیال خیر گویند و دیگر خارش معطر را در و در کنند خاصه  
 تو توده سه کاه و نیم سیاه سه دانه باشد مسکه گاو یا خزان و درم عالمگی خشن تو توده را با سیاه  
 که ل کرده و در مسکه آئینه و بکشد و فلت آب شسته و مالند مجرب است و دیگر که خارش انصاف  
 و بدن را نرم کند تخم چهار دام آله دو دام مرغ سامی یکدوم بر سه دار و بار یک کوفته بنفشه باب لبند  
 و بعد سه کتری غسل نمایند و دیگر که خارش را مقید است تیل بکشد سه فوس کافور صیفه یک نیم باشد



نمک لاجوردی هفت سبز ماز و رابریان نماید خوب بعد از آن همه او در رطوبت آبی بپوشد آبی بپوشد آبی بپوشد  
 آنگاه خوب باریک سائید و بر موی سفید مالند و رسم چهار گزنی رنگ سیاه خواهد شد بعد از آن با آب آمله بشوید  
 و دیگر نسخه خضاب است شاه نظیر برگ گل لاله تازه پاوانا را لود چون نیم پا و روغن کنجد نیم سر و روغن بادام  
 انداخته زبر و میگردان که همیشه گرم باشد و روغن نماید تا بسیت و دیگر زبر بعد از آن را آورد و ده صاف نموده در شیشه  
 گشاده انداخته و صحت موی را با آب آمله بشویند و روغن مذکور طلا نمایند و دیگر صحت موی را شیش  
 که زرد بر آرد و بر جایگاه ریش زو حسیا پند و خون بگیرند و دیگر روغن بیهن و دهنه هر جا که مالند موی آرد  
 و وطن روغن در قرا با دینا است مسطور است و دیگر روغن کنجد و زرد و همیشه مرغ بر در آبی که ده باشد  
 موی آستید بر وید و دیگر دندان فیل سوخته تا شسته کند و قدری از آن با شیر نموده آستید هفت روز بر  
 کل بپاشد هر جا که موی بر نیاید یا مالده موی بر آید و دیگر خاکستر بوی ما ذران بار و روغن زیت شسته بر جیس سنا آستید  
 کوسه نماید زرد و دانه های مینامد و دیگر سیاه وانه بسوزند و با آب بسایند و طلا نمایند و دیگر داروی کوسه  
 را سیاه کند گل کر بل سبزی و سپیدی آبی دور کرده و خشک ساخته و بهنگه سیاه که ساق و برگ او سیاه بود  
 از پنج کند و خشک ساخته بسایند و روغن کنجد و روغن بادام و روغن کنجد که با آب  
 یک نام باشد آستید و در روغن آبی انداخته و سر کوبش آستید بپوشند پس و روغن کنجد که با آب  
 و در آن تا سه روز خنده و خشک آفر و زدن پس خاکستر دور کرده و سر کوبش آستید بپوشند پس و روغن کنجد که با آب  
 و یک بار در آن نهاد و تمام حق را باز با سر کوبش آستید بپوشند پس و روغن کنجد که با آب  
 پس خاک بر آن بریزند و تا چتر بپوشان شود و تا شش ماه بدارند بعد بر آورد و روغن بر موی است و روغن کنجد  
 مالیدن بر دست و پای روغن گاو مالند تا سیاه نشود و این موقع و دیگر خضاب گری آستید با سیاه  
 گل سیاه که میان کواک در انبیه می باشد با سیاه مالنگانی بکشد اما کار یکدوم هر چهار را با یک نموده و بوزن  
 شش شش مائه گوی بندند و همراه روغن کنجد مخل نموده طلا نمایند برای کسب کافیت فصل در او  
 محبس برن و مطول و خضاب اشعور و واهی که بدن را جلاد و در زم کند و بوی عرق دور سازد  
 صندل زعفران اگر دگر لود و خشک کنند بالا همه را با یک ساخته آستید سازند و دیگر که موس را  
 دراز کنند و انبوه سازند و دندان فیل سوخته و رسوت مساوی بپاشند و به آب گوی بسته بپاشند و بر موی  
 طلا نمایند و دیگر زبر و گاو در پنج موی اندازند پس از رنگ گزنی با آب آمله بشویند موی دراز شود و

خضاب لاجوردی هفت سبز ماز و رابریان نماید خوب بعد از آن همه او در رطوبت آبی بپوشد آبی بپوشد آبی بپوشد  
 آنگاه خوب باریک سائید و بر موی سفید مالند و رسم چهار گزنی رنگ سیاه خواهد شد بعد از آن با آب آمله بشوید  
 و دیگر نسخه خضاب است شاه نظیر برگ گل لاله تازه پاوانا را لود چون نیم پا و روغن کنجد نیم سر و روغن بادام  
 انداخته زبر و میگردان که همیشه گرم باشد و روغن نماید تا بسیت و دیگر زبر بعد از آن را آورد و ده صاف نموده در شیشه  
 گشاده انداخته و صحت موی را با آب آمله بشویند و روغن مذکور طلا نمایند و دیگر صحت موی را شیش  
 که زرد بر آرد و بر جایگاه ریش زو حسیا پند و خون بگیرند و دیگر روغن بیهن و دهنه هر جا که مالند موی آرد  
 و وطن روغن در قرا با دینا است مسطور است و دیگر روغن کنجد و زرد و همیشه مرغ بر در آبی که ده باشد  
 موی آستید بر وید و دیگر دندان فیل سوخته تا شسته کند و قدری از آن با شیر نموده آستید هفت روز بر  
 کل بپاشد هر جا که موی بر نیاید یا مالده موی بر آید و دیگر خاکستر بوی ما ذران بار و روغن زیت شسته بر جیس سنا آستید  
 کوسه نماید زرد و دانه های مینامد و دیگر سیاه وانه بسوزند و با آب بسایند و طلا نمایند و دیگر داروی کوسه  
 را سیاه کند گل کر بل سبزی و سپیدی آبی دور کرده و خشک ساخته و بهنگه سیاه که ساق و برگ او سیاه بود  
 از پنج کند و خشک ساخته بسایند و روغن کنجد و روغن بادام و روغن کنجد که با آب  
 یک نام باشد آستید و در روغن آبی انداخته و سر کوبش آستید بپوشند پس و روغن کنجد که با آب  
 و در آن تا سه روز خنده و خشک آفر و زدن پس خاکستر دور کرده و سر کوبش آستید بپوشند پس و روغن کنجد که با آب  
 و یک بار در آن نهاد و تمام حق را باز با سر کوبش آستید بپوشند پس و روغن کنجد که با آب  
 پس خاک بر آن بریزند و تا چتر بپوشان شود و تا شش ماه بدارند بعد بر آورد و روغن بر موی است و روغن کنجد  
 مالیدن بر دست و پای روغن گاو مالند تا سیاه نشود و این موقع و دیگر خضاب گری آستید با سیاه  
 گل سیاه که میان کواک در انبیه می باشد با سیاه مالنگانی بکشد اما کار یکدوم هر چهار را با یک نموده و بوزن  
 شش شش مائه گوی بندند و همراه روغن کنجد مخل نموده طلا نمایند برای کسب کافیت فصل در او  
 محبس برن و مطول و خضاب اشعور و واهی که بدن را جلاد و در زم کند و بوی عرق دور سازد  
 صندل زعفران اگر دگر لود و خشک کنند بالا همه را با یک ساخته آستید سازند و دیگر که موس را  
 دراز کنند و انبوه سازند و دندان فیل سوخته و رسوت مساوی بپاشند و به آب گوی بسته بپاشند و بر موی  
 طلا نمایند و دیگر زبر و گاو در پنج موی اندازند پس از رنگ گزنی با آب آمله بشویند موی دراز شود و

در موی آستید بر وید و دیگر دندان فیل سوخته تا شسته کند و قدری از آن با شیر نموده آستید هفت روز بر  
 کل بپاشد هر جا که موی بر نیاید یا مالده موی بر آید و دیگر خاکستر بوی ما ذران بار و روغن زیت شسته بر جیس سنا آستید  
 کوسه نماید زرد و دانه های مینامد و دیگر سیاه وانه بسوزند و با آب بسایند و طلا نمایند و دیگر داروی کوسه  
 را سیاه کند گل کر بل سبزی و سپیدی آبی دور کرده و خشک ساخته و بهنگه سیاه که ساق و برگ او سیاه بود  
 از پنج کند و خشک ساخته بسایند و روغن کنجد و روغن بادام و روغن کنجد که با آب  
 یک نام باشد آستید و در روغن آبی انداخته و سر کوبش آستید بپوشند پس و روغن کنجد که با آب  
 و در آن تا سه روز خنده و خشک آفر و زدن پس خاکستر دور کرده و سر کوبش آستید بپوشند پس و روغن کنجد که با آب  
 و یک بار در آن نهاد و تمام حق را باز با سر کوبش آستید بپوشند پس و روغن کنجد که با آب  
 پس خاک بر آن بریزند و تا چتر بپوشان شود و تا شش ماه بدارند بعد بر آورد و روغن بر موی است و روغن کنجد  
 مالیدن بر دست و پای روغن گاو مالند تا سیاه نشود و این موقع و دیگر خضاب گری آستید با سیاه  
 گل سیاه که میان کواک در انبیه می باشد با سیاه مالنگانی بکشد اما کار یکدوم هر چهار را با یک نموده و بوزن  
 شش شش مائه گوی بندند و همراه روغن کنجد مخل نموده طلا نمایند برای کسب کافیت فصل در او  
 محبس برن و مطول و خضاب اشعور و واهی که بدن را جلاد و در زم کند و بوی عرق دور سازد  
 صندل زعفران اگر دگر لود و خشک کنند بالا همه را با یک ساخته آستید سازند و دیگر که موس را  
 دراز کنند و انبوه سازند و دندان فیل سوخته و رسوت مساوی بپاشند و به آب گوی بسته بپاشند و بر موی  
 طلا نمایند و دیگر زبر و گاو در پنج موی اندازند پس از رنگ گزنی با آب آمله بشویند موی دراز شود و





مجلس شصت و نهم  
در روز دوشنبه  
در ماه رجب  
در سال ۱۰۸۰  
در شهر اصفهان  
در محفل شریف  
در کمال کرامت  
در کمال جلال  
در کمال شرف  
در کمال بزرگواری  
در کمال عظمت  
در کمال کبریا  
در کمال جلال  
در کمال شرف  
در کمال بزرگواری  
در کمال عظمت  
در کمال کبریا

وزر و دلفریاز و گوگل منبیه و بالون رالی با تین خورد و یکا مالی موم سپید روغن گنج از بر یک مقدار سه  
گیرند و مرجم سازند هر یکی که جرات راز و بر کند و در و بشاند عکس آینه سیاری چالیه و پوست از بر یک  
کدام که بر کند که سوزند و چای و لعل گوشت ماشه نیکو ته و ته در و آینه زرد و بار یک بسایند و در و روغن زرد و شیر  
بکاز بر روی گدای جرات بار و دنا و سوز و تشنگی که برستان زنان مشو و در برای کل یعنی گنج نفع تمام از آله  
سها که بشکری ته و ته سیند و کسید خا سنگ جرات مر و اکتنگ کته یا بر یک یک دام و مر و یک دام  
لدی یکا شت و یکا که سه او و در اختمین و سوزند و بعد از بار یک بسایند و در و زعفران آبی بار و روغن زعفران  
سجوب نیم مخلوط سازند و یکا بر بند اگر کسب ویر ماندن مرجم شست شو و قدری روغن دیگر آینه زرد و شیر  
شیر آب که ناسور و بگند و روایت و جوش و دجله امراض که در گوشت باشد و خا آینه زرد و شیر آب که ناسور  
یکا را بگوگرد و نوک سار شوره قلع بشکری سپید بر کسب بر چار را بگوگرد و در و شیر خور و یاد و شیر  
و آب و تراب یکا کند و بر کاز و آینه زرد و شیر آب که ناسور و بگند و روایت و جوش و دجله امراض که در گوشت باشد و خا آینه زرد و شیر  
مقدار و روغن سپید شیر و در و تراب ترک و در و گند و زرد و ناه و در و ناه که فیه شنگ شود و تمام تراب و در آن یکا  
و شت و اگر جرات آید دیگر بار لعل آینه زرد و شیر آب که ناسور و بگند و روایت و جوش و دجله امراض که در گوشت باشد و خا آینه زرد و شیر  
نفع دارد و ته و ته سوز و تشنگی که برستان زنان مشو و در برای کل یعنی گنج نفع تمام از آله  
و یکا بر بند و یکا که ناسور و بگند و روایت و جوش و دجله امراض که در گوشت باشد و خا آینه زرد و شیر  
جرات سیر و الا شست مر و اکتنگ یک حصه رالی و دهنه روغن لعل جرات اختمین مر و اکتنگ آینه زرد و شیر  
سایند و در روغن بریان نمایند و چای و لعل گوشت ماشه نیکو ته و ته در و آینه زرد و بار یک بسایند و در و روغن زرد و شیر  
که جرات نرسد و ناسور و بگند و روایت و جوش و دجله امراض که در گوشت باشد و خا آینه زرد و شیر  
نشد تحلیل گشت یا چیه ساز و صدف سوخته فاسد کنند و سها که نیر بریان سازند و بر و در روغن زرد و شیر  
و یکا بر بند یکا آب جیات دارد و در باب انداختن روغن که در روغن و در و سوادوی و سها که نیر بریان سازند و بر و در روغن زرد و شیر  
مروفت با و زنگ نریست جرات بشکری سه دام ته و ته نیم دام سنگی یکا دام ته و اول باید که نرسد و  
با سپید یک کچد نیم سیر تل را در گدای که گشتند و بشکری که بشکری سنگی را بیدار یکا بسایند و در و روغن زرد و شیر  
قدر یک دام از نیمه یکا بر آن پاشند اندک و چوب نیم که اندک و سها که نیر بریان سازند و بر و در روغن زرد و شیر  
بشکری آب که ناسور و بگند و روایت و جوش و دجله امراض که در گوشت باشد و خا آینه زرد و شیر

در روز دوشنبه  
در ماه رجب  
در سال ۱۰۸۰  
در شهر اصفهان  
در محفل شریف  
در کمال کرامت  
در کمال جلال  
در کمال شرف  
در کمال بزرگواری  
در کمال عظمت  
در کمال کبریا  
در کمال جلال  
در کمال شرف  
در کمال بزرگواری  
در کمال عظمت  
در کمال کبریا

[illegible]

112

۱۱۲  
 ما بهایک از کتب معتبره  
 در تاریخ و جغرافیه  
 و کتب معتبره  
 در فقه و اصول  
 و کتب معتبره  
 در لغت و ادب  
 و کتب معتبره  
 در طب و دوا  
 و کتب معتبره  
 در ریاضیه و حساب  
 و کتب معتبره  
 در نجوم و کواکب  
 و کتب معتبره  
 در فلسفه و منطق  
 و کتب معتبره  
 در اخلاق و تربیت  
 و کتب معتبره  
 در شعر و نثر  
 و کتب معتبره  
 در صنایع و حرفه  
 و کتب معتبره  
 در تاریخ و جغرافیه  
 و کتب معتبره  
 در فقه و اصول  
 و کتب معتبره  
 در لغت و ادب  
 و کتب معتبره  
 در طب و دوا  
 و کتب معتبره  
 در ریاضیه و حساب  
 و کتب معتبره  
 در نجوم و کواکب  
 و کتب معتبره  
 در فلسفه و منطق  
 و کتب معتبره  
 در اخلاق و تربیت  
 و کتب معتبره  
 در شعر و نثر  
 و کتب معتبره  
 در صنایع و حرفه



در دگر ساخته شکوفه و ناله متوسله باریک ساخته در آن انداخته خوب بیا سبز رنگ و گلاب و زرد و قدر حاجت بگیرد و بول آن را  
و در فصل گرما سبزی شکوفه مراد رنگ استمال نمایند یا دگر شترخ نعمت الله مکه هر چه می کسوشش و  
سوخشک و شفتال و دست و پارس و دو به قیر سبزی یعنی رمال یا ریش ساخته در روغن کشیده استند و در حاجت  
آب بشویند و کف مال کنند و بارند هر چه می که سرخ الا ناله مال است یعنی جراحت را زرد و تر فرام آید بر گلاب  
درخت بزرگ و زردی میل کرد و بپوشند از درخت استند و بسوزند و با مینا و مال خاک باوی نیامیزد و فاسد  
و می گیرند و در سوم روغن بیا سبز و بکار برند هر چه می بول سبزی و بول سیاه و زنجار بر یک و دو باشد هر دو را  
خزاسانی چهار باشد سوم سبزی چنانک روغن زرد و سه و آله و سه باشد چار و دو و سیر شنجی ششین چار و زرد کرد  
درین روغن بریان کنند پس نیاز و در نمایند و روغن بپاشند و سوم در آن بگذازند پس او به سحوقه در کس  
آمین جراحت فراجم را و در قهر را پاک کند و گوشت را بر سحر و هر چه می که سبزی جراحت و قهر و داسور را و در کند  
و روغن گا و بول و در کسب و شترنگ مرهم سازند چنانچه شفاست در سوم سبزی هر چه می که سبزی شش  
و سبزی جراحت را و سود و در سوم کافور و رنی و بال بر یک یکد ام ناله متوسله بقدر بخورد و روغن چار و ام قرص  
برگ نیم مقدار فلوس مرهم سازند و بکار برند و وافی که خون جراحت و زخم بر بندد و اگر به مبط باشد گستر  
سفر را که بسوزند و مع خالص سبزی یا یک ششی آینه به زخم افشانند و بر بندند و دیگر خوب تر از اول بیا زده شش  
پیدا از زهر جانی که باشد خشک ساخته بسوزند و فاسد را بر زخم نهند خون نیکند و دیگر سبزی بریان باشد  
سایه و بر خن جراحت بپاشند و دیگر زرد و جب باریک ساخته بپاشند و بران دست نهاد و دارند پس از مر  
آینه است بر دارند و دیگر زرد و جب بران بپاشند و گرفته دارند و چنان که نیکند تا که خون را بیا دگر جراحت  
نیز شود و دیگر بزرگ و سبزی بیابانک و آذر بریان کنند چنانچه معمول است و مانند سر و بسیار بپاشند و دیگر  
خراطیه نیک و درین خراطیه حقن نموده بر سازند و از چنانکه خون بر می آید بر بندند و بر بندند و فاسد  
بر گلاب و جراحت بپاشند و بران رسد و خون نپزند و دیگر بیکت بسیار درین هیچ و داسور دنیا بر داغ و دند شراب  
که داغ درین مقدمه خوب است اما داغ با مینا و باید کرد که سبزی جراحت شریان کرد و دند و نشان خون بران  
آست که درین بر آید و سبزی خالص بود و درین القوام باشد و دیگر بر مرغ که خورد باشد و باریک نازک  
گیرند و درین سبزی روی چمن استند و بر دو کجا مریخ ساخته بر زخم بندند و دیگر حالی جراحت از زخم که  
و ناله متوال با نرسید و دند شش که بر نمایند و بالاسی این مثال روغن اندازند و نظرات که از روغن شالی فرویند

در جستجوی کشتی غرق شده در بحال و در انتظار کشتی





درود او آید در دو سه روز صحت کلی بر او بد و مگر او دیر که شرب و مطلقه و کوفت اعضا را از مجرب است

بکس نه با بختان خام و کوفت قد سیاه و آنچه بقدریک تواند خورد نهایت آن تا نیمه با و و به برای تنگی  
 و غیره خوب است چون که شتر از مالند بوزن یکدایم و قند کند و دوام چون که راغب سائیده در قند مخلوط نموده  
 حب گستره تاب و بر بند شکم خوب خواهد آمد و اگر همین حب کفایت کند نه با و الا اگر کوفت مساعد شده روز  
 متواتر بخورد که استیصال مرکب خواهد شد فصل در او و به با و قند یک بیدارگی هفت و غیره دایم  
 نیند توت و دو نیم گرم کوفته بخیزد باب لیون کمر کند و هر قدر که کمر کند بهتر باشد بیست بار که حب توت  
 انگار در اندوکی صبح و یکی شام بپزند و غذا مانان بخورند و بی نمک سازند و اگر آب جد لیون در وی جوش شود  
 بغایت نیک است و قیصر کسم الفار کسمایا کند یک آنو لیسار هر یک یک آنک کشته با پیر که با بان  
 سیخو زخم دایم سمندر پهل ربع دایم هر واحد را جدا جدا بسایند و به پزند تا بچون سمره شود پس باب لیون  
 مقدار فلفل حب سازند و بر زوال وقت صبح و در حب و وقت شام یک حب روز و دو صبح  
 پنج حب و شب انگار و چهار حب هم برسان و پنج روز بخورند و از با و بی نمک مسایند و اگر دو آب جوش کنند  
 ترشی بسیار بایند و روان و کوی غی غذا بسیار است و شیرینی زینها بخورند که فی بسیار خواهد آورد و از این  
 در بعضی گسان اسهال بریدی آید و بعضی بر آید اس در غسار وی نماید و خف کند هر چه باشد خواهد و غلبه  
 کند و آید بعد از سه روز و شش بسیار بایند و هر که مصلحت این دایم است و مگر بایست فرج مکت خوب است کلونجی  
 یک تو لیمه و دایم یک یک تو لیمه و دو سائیده هفت پیر به پزند و یکی را فی سبیل الله از اندوختن شرب را  
 یکی صبح و یکی شام سه روز یک سر بخورند و کج را بر روی آهن باب لیون بسیار و بقدر سیریس  
 قوتیای بسیار سائیده انداخته حل کرده طلا نمایند و او به برای آنکس که بایست خوب است بهمانه کلاه  
 و هر که در چهارم و پنجم سبب است و ام قد سیاه و دوازده و دایم سیاه یک من اول بهمانه را خوب بسایند  
 کتید انداخته خوب سببی نماید پس از آن انداخته بخیزد و چون کمر سازند که همه کلمات شوند و بعد از آن سیاه  
 خوب آید آنچه خوب بنده و از آن دو حب نذر خدا را بر او و یک حب را در خجرات آید و مستقیل قبله نشسته  
 تناول نمایند بر سر از پنج نیست الا از او نمک و مگر لاکنجی او این خراسانی اجمود کجید گیر و کلونجی هر یک  
 پنج دایم کسم و هجده تخم دایم سوای گیوه و هر چه را در سفال جدا جدا بریان کنند بهنجی که سوخته نشود پس با روغن  
 ساخته بر غده موازنه نیم دایم ایون خالص در آب حل نمایند و با این آب او به را بپزند و خدا را کسار

درود او آید در دو سه روز صحت کلی بر او بد و مگر او دیر که شرب و مطلقه و کوفت اعضا را از مجرب است  
 بکس نه با بختان خام و کوفت قد سیاه و آنچه بقدریک تواند خورد نهایت آن تا نیمه با و و به برای تنگی  
 و غیره خوب است چون که شتر از مالند بوزن یکدایم و قند کند و دوام چون که راغب سائیده در قند مخلوط نموده  
 حب گستره تاب و بر بند شکم خوب خواهد آمد و اگر همین حب کفایت کند نه با و الا اگر کوفت مساعد شده روز  
 متواتر بخورد که استیصال مرکب خواهد شد فصل در او و به با و قند یک بیدارگی هفت و غیره دایم  
 نیند توت و دو نیم گرم کوفته بخیزد باب لیون کمر کند و هر قدر که کمر کند بهتر باشد بیست بار که حب توت  
 انگار در اندوکی صبح و یکی شام بپزند و غذا مانان بخورند و بی نمک سازند و اگر آب جد لیون در وی جوش شود  
 بغایت نیک است و قیصر کسم الفار کسمایا کند یک آنو لیسار هر یک یک آنک کشته با پیر که با بان  
 سیخو زخم دایم سمندر پهل ربع دایم هر واحد را جدا جدا بسایند و به پزند تا بچون سمره شود پس باب لیون  
 مقدار فلفل حب سازند و بر زوال وقت صبح و در حب و وقت شام یک حب روز و دو صبح  
 پنج حب و شب انگار و چهار حب هم برسان و پنج روز بخورند و از با و بی نمک مسایند و اگر دو آب جوش کنند  
 ترشی بسیار بایند و روان و کوی غی غذا بسیار است و شیرینی زینها بخورند که فی بسیار خواهد آورد و از این  
 در بعضی گسان اسهال بریدی آید و بعضی بر آید اس در غسار وی نماید و خف کند هر چه باشد خواهد و غلبه  
 کند و آید بعد از سه روز و شش بسیار بایند و هر که مصلحت این دایم است و مگر بایست فرج مکت خوب است کلونجی  
 یک تو لیمه و دایم یک یک تو لیمه و دو سائیده هفت پیر به پزند و یکی را فی سبیل الله از اندوختن شرب را  
 یکی صبح و یکی شام سه روز یک سر بخورند و کج را بر روی آهن باب لیون بسیار و بقدر سیریس  
 قوتیای بسیار سائیده انداخته حل کرده طلا نمایند و او به برای آنکس که بایست خوب است بهمانه کلاه  
 و هر که در چهارم و پنجم سبب است و ام قد سیاه و دوازده و دایم سیاه یک من اول بهمانه را خوب بسایند  
 کتید انداخته خوب سببی نماید پس از آن انداخته بخیزد و چون کمر سازند که همه کلمات شوند و بعد از آن سیاه  
 خوب آید آنچه خوب بنده و از آن دو حب نذر خدا را بر او و یک حب را در خجرات آید و مستقیل قبله نشسته  
 تناول نمایند بر سر از پنج نیست الا از او نمک و مگر لاکنجی او این خراسانی اجمود کجید گیر و کلونجی هر یک  
 پنج دایم کسم و هجده تخم دایم سوای گیوه و هر چه را در سفال جدا جدا بریان کنند بهنجی که سوخته نشود پس با روغن  
 ساخته بر غده موازنه نیم دایم ایون خالص در آب حل نمایند و با این آب او به را بپزند و خدا را کسار

درود او آید در دو سه روز صحت کلی بر او بد و مگر او دیر که شرب و مطلقه و کوفت اعضا را از مجرب است







مجلس شورای عالی قوه قضائیه  
شماره ۱۰۰ / ۱۳۳۵  
تاریخ ۱۳۳۵ / ۱۰ / ۱۰

دازد اکثر این مرض دست و پا که از کار رفته باشد یا در کام و غضب او سوراخ افتاده باشد و این چوب صلب  
و سبب شب و بیدار که اول قیبه شور بار گوشت چرب با آدویه خار و خور و بالایی او این دو بخورد و  
از ترشی بریزن نماید از سر نو جان گردد و در دماغ با کل طبع گردند و دیگر حب با دوزنگ سبب سرد  
اقول فالح و در دم کند که نشسته شد هر سه را در اسنانداخته و سه نوبت بشیر لیمون حق میگردانند  
بعده میگردم شکوفت آس کرده در آن داخل نموده سختی کند تا حمله کی شود و از آن حی حب بندند بر روز صبح و  
شام یکان حب بخورد و از مایه و ترشی بریزن نماید بر سبب و دیگر حب سیاه بمول و محراب بر آس  
آتشک و خدام و قروح و فرس و ناسور سیاه سوز سبب مغز بادام برگ خای تر بر یک است در دم غلغلیه  
صنع عربی از روت و ریو معنی تر بر سبب بر یک خجرام غار لقون نشاسته زعفران صعلک هر یک و در دم  
که فرود و از رقت میانی ششوی هر یک یک درم و یک سیاه را باب لیمو و خاکشند و اجزا کوته بنیت با تخم  
باب لیمون آبشند و جها سازند با بر بخورد و شرعی یکدایک و دیگر زخمهای آتشک را بر حب ششوی  
سوزنده نید و توده و خمر و سوزنه جای را بر کوفته بنیت بپاشند و دیگر که جهت آتشک و سوز و ناسور که  
که بگند را رافع و بد حال گویم منکر کوه که گفته باشد مزج و سوزنه جای را بر کوفته بنیت باب جها سبند  
قد مزج و یک حب با دوصب بخورد و یکان دست می آرد و یکدایک تا سخته بنیت بخورد و بر سبب بنیت  
**فصل در تیر از لوبی عرق و تنوید صندل سپید زعفران اگر نگر لوده بالانی خسر حله با یک**  
ساخته بریدن مانند تن اجلا و در دم کند لوبی و عرق و در سازه و دیگر لوبی بغل و دن کند مشک چهارم  
صندل سپید شش درم پوست فخر یک پاک کرده و خشک ساخته و از در هر یک شانزده درم جل را  
کوفته بنیت قدری باب اسپینه بنیت باز روز طلا سازه و آب گرم می شسته باشد و دیگر مراد رنگ با  
گند سبب و در بغل مانند و باز باب گرم نشویند و در استعمال مراد رنگ ماسکه بر بغل شرط است که با گلاب  
یا روغن گل استعمال نمایند که در ساق و رجع مواد و جانب قلب دارد و دیگر برگ خشکا کوته و بغل با  
بعده باب گرم نشویند و دیگر حب عرق چین لوبی بغل و بخارات فاسده و اقل کند مراد رنگ چهار لوله  
مشک یکتوله عنبر نیم توله صندل سوده عبره یا بر یک رنج تو که کوفته بنیت بگلاب سسته بر رندق جها سبب  
سکا بارند و عند الحیاجت باب فالح یا گلاب صعلایه کرده طلا کنند بر بغل که از نواد است **فصل در**  
کلفت یعنی جها مین قصد و گلاب نیکو علاج است و این آدویه مفید است گنجی رو شرف یک پا و نوبت

[illegible]

۱۰۰

[illegible]



[illegible]

[illegible][illegible]

\_\_\_\_\_

کلیت می کنند ۱۲  
باعتبار زمان  
و تمام سوره  
نیز از گزینش  
نوروز و در  
المسجد  
افزونند  
چنانست  
یا از میان  
۱۱

بدان عالم را که در آن است





